

دیدار شاه با آیت‌الله خمینی

(ص ۵)

بحث‌های غیر علنی پیرامون (ص ۱۷)

آینده حاکمیت در جمهوری اسلامی

وداع با احمد محمود

دو نسل با همسایه‌ها گریستند!

(ص ۴۸)

گفتگوی محمود دولت‌آبادی: آینده اصلاحات

(ص ۳۳)

Rahe Tudeh



راه

آبان‌ماه ۱۳۸۱

توده

دوره دوم شماره «۱۲۱»

گزارش ویژه راه توده از مرزهای ایران و افغانستان ص ۳۳

نسل اول آقازاده‌ها

(ص ۶)

خطبه‌های ثروت

در نماز جمعه تهران

(ص ۱۳)

رهبر

گزینه رضاخان را انتخاب می‌کند؟

(ص ۱۰)

نقش مذهب

در جنبش ملی و انقلابی ایران

(ص ۱۱)

غفلت نشریات طرفدار اصلاحات

(ص ۱۱)

با شکر هم شیرین

سخن نشدند! (ص ۱۵)

بسوی لغو تغییرات سال ۶۸ قانون اساسی

برکسی پوشیده نیست، که در آستانه دخالت نظامی مستقیم امریکا در امور داخلی عراق و استقرار پایگاه‌های نظامی امریکا در مرزهای غربی ایران، موجودیت میهن ما بیش از هر زمان دیگری با سرانجام جنبش کنونی مردم ایران در پیوند قرار گرفته‌است. شش سال مقاومت همه‌جانبه در برابر اصلاحات و شش سال پافشاری مردم بر اصلاحات و ضرورت کنار رفتن خائنین به آرمان‌های واقعی و شناخته شده انقلاب ۵۷ از حاکمیت، اکنون به چنان مرزهایی از آن مقاومت و این پافشاری رسیده‌است که بدشواری می‌توان منتظر نتیجه قطعی آن در آینده‌ای دور بود. حتی اگر نیروهای طرفدار اصلاحات و تغییرات در حاکمیت و نیروهای وسیع اجتماعی حاضر در جنبش مردم نیز در ناممکن بودن ادامه فرسایشی این نبرد میان "مقاومت" و "پافشاری" اندک تردیدی داشته باشند، مخالفان اصلاحات و مدافعان سرکوب خونین جنبش در این امر کوچکترین تردیدی ندارند. نه تنها کارنامه عملکرد ۶ سال گذشته مخالفان اصلاحات این را می‌گوید، بلکه اخبار و اطلاعاتی که در باره تشکیل ستادهای ویژه و به میدان کشیدن نیروهای نظامی می‌رسد نیز آن را تأیید می‌کند. کانون این توطئه‌ها و مرکزیت این ستادها اگر در بیت رهبری نباشد، در حاشیه نظارتی-هدایتی این بیت است و به این ترتیب، یکبار دیگر تاریخ را می‌خواهند تکرار کنند:

بیت رهبری و تمام مخالفان اصلاحات در یکسو، و جنبش مردم در سوی دیگر. مخالفان جنبش و غارتگران اجتماعی در سنگر بیت رهبری و جنبش مردم در سنگر خیابانی. جنبش مردم بی سلاح اما مجهز به منطق گریز ناپذیر تحولات، مخالفان متکی به نیروهای امنیتی-نظامی و منتظر فرصت خون‌ریزی!

برگ دیگر این واقعه و شرایط تکراری، برقراری ارتباط‌های بین‌المللی و زدوبندهای پشت پرده با قدرت‌های خارجی است، که در هفته‌های گذشته شتاب بیشتری به خود گرفته‌است. در تهران گفته می‌شود تاکنون چند گروه با امریکائی‌ها تماس گرفته و استفاده از فضای هوایی ایران برای حمله به عراق را بلامانع اعلام کرده‌اند! این وعده را اصلاح طلبی که در مجلس نشسته و یا در زندان است نداده و این ارتباط را برقرار نکرده، چنین وعده و ارتباطی در اختیار آن بخش از حاکمیت است که سازمان امنیت سایه برپا کرده و نیروهای نظامی را تحت کنترل و نظارت خود داشته و توان چنین وعده‌ای را دارد!

این، تکرار همان موقعیت و رسیدن به همان مرزی است که دکتر مصدق و جنبش ملی کردن نفت ایران به آن رسیده بودند: دربار شاهنشاهی با در اختیار داشتن قوای نظامی و ارتباط‌هایی که با انگلیس و امریکا داشت در برابر دولت و ملت مقاومت می‌کرد و دولت مصدق خواهان اختیاراتی بود برای پیشبرد و رهبری مبارزه ملی مردم ایران. (بقیه را در ص ۲ بخوانید)

(بقیه بسوی لغو تغییر از ص اول)

- به تغییر قانون اساسی به سود سرمایه‌داری تجاری و ارتجاع مذهبی، یعنی جناح راست حاکمیت،
 - به توطئه ادامه جنگ ۸ ساله
 - به نقشی که تعدادی از فرماندهان سپاه، بویژه در بخش امنیتی در پشت صحنه و در کانون مرکزی قدرت سیاسی برعهده دارند،
 - به فاجعه ملی قتل عام زندانیان سیاسی،
 - به برکناری آیت‌الله منتظری از قائم‌مقامی رهبری،
 - به انتخاب رهبر جدید،
 - به اختیارات مطلقه و بازتولید سلطنت،
 - به قدرت نظامی و سیاسی سرمایه‌داری تجاری ایران و روحانیون وابسته به انجمن حجتیه و یا دارای تفکری همسو با این انجمن،
 - به ترورها و انفجارها، به تصفیه‌های حکومتی و در یک کلام به بازنگری آنچه طی دو دهه و بویژه در ۱۳ سال گذشته در جمهوری اسلامی گذشته باز می‌گردیم.

بی شک در این بازگشت به گذشته، آرمان‌های از دست رفته انقلاب ۵۷ را باید جستجو می‌کرد و بر بار انقلابی تحولی که جنبش عمومی مردم ایران خواهان آنست افزود. ما عمیقاً خرسندیم که بحث پیرامون تحولات در جمهوری اسلامی، که با ارائه لویح جدید به مجلس تشدید شده، به سوی چنین عمقی در حرکت است. مواضع آیت‌الله طاهری و گفته‌های آقای فاضل‌میبدی (روحانی برجسته عضو مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم) که در مطبوعات ایران بازتاب شایسته‌ای یافته، امیدواری برای شتاب تحولات در اینسو را تقویت می‌کند. وی، ضمن انتقاد به حق و صریح از مجمع روحانیون مبارز که از شرکت در کنگره دوم خرداد سرباز زده و تسلیم برخی تمایل‌ها جهت شرکت در بازی‌ها و یارگیری‌های سیاسی شده و در دفاع از ضرورت شرکت نیروهای ملی-مذهبی و حتی مخالفان اصلاحات در کنگره دوم خرداد می‌گوید: «کنگره دوم خرداد نه فقط کارنامه ۵ سال گذشته، نه فقط کارنامه ۱۳ سال گذشته، بلکه کارنامه ۲۵ ساله انقلاب را باید بررسی کند و از درون آن راه‌حل‌های مناسب را برای پیشبرد اصلاحات استخراج کند.» (مراجعه کنید به مطبوعات و روزنت رویداد ۱۸ اکتبر)

با بحث پیرامون لویح دولت که به مجلس رفته‌است و کنگره جبهه دوم خرداد که در آستانه برگزاری آن قرار داریم، به آن صحنه و نقطه محوری نزدیک می‌شویم که برای نجات انقلاب ۵۷ و آرمان‌های اساسی آن، یعنی **جمهوریت، آزادی، و استقلال** کشور هیچ گریزی از آن نیست. گریزی نیست، چرا که در غیر اینصورت سوار بر موج عظیم نارضایتی مردم و ناامیدی از امکان اصلاحات در چارچوب نظام کنونی در ایران، دگرگونی‌ها با سمت گیری بازگشت به گذشته پیش از انقلاب، دخالت نظامی قدرت‌های خارجی و بویژه امریکا در امور داخلی ایران و حتی بازگشت سلطنت سرنگون شده روبرو خواهیم بود. صراحت و قاطعیت در امر رهبری جنبش مردم، اگر از این مسیر و با محتوای انقلابی عبور کند، حمایت عملی مردم و تحمل هزینه‌های سنگین و حتی خونین به زیر کشیدن مخالفان اصلاحات از سوی مردم را ممکن می‌سازد. افشای وابستگی‌ها و زیرساخت‌های اقتصادی مقاومت در برابر اصلاحات و برداشتن نقاب از چهره ریاکارانه روحانیون و غیر روحانیونی که هزار فامیل را در جمهوری اسلامی تشکیل داده و مردم را غارت کرده‌اند، بخش مهمی از این بار انقلابی است که غفلت از آن، غفلت از قدرت حضور مردم در صحنه و درهم شکستن مقاومت مخالفان اصلاحات است!

مصدق می‌گفت دربار شاهنشاهی در امور دولت، مجلس و کشورداری دخالت مستمر می‌کند و دو دولت در یک کشور نمی‌گنجد! شاه و اطرافیانش باید به رای و اراده مردم گردن بگذارند و وزارت دفاع بعنوان مرکزیت نظارت و کنترل قوای نظامی باید در ترکیب هیات دولت و زیر نظر آن باشد.

دربار شاهنشاهی نه تنها به این دخالت‌ها ادامه می‌داد، بلکه قوای نظامی را برای تعیین تکلیف نهائی در اختیار خویش می‌خواست.

مصدق از رایزنی‌های فرماندهان ارتش با شاه و رایزنی دربار او با انگلستان و امریکا نگران بود و آنها را از دخالت در امور سیاسی و مملکت داری منع می‌کرد، شاه و دربار شاهنشاهی با فرماندهان نظامی ملاقات، مذاکره و تبادل نظر سیاسی می‌کرد.

قیام ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ از دل این کشاکش بیرون آمد و با کمال تأسف، حاصل این قیام، که عقب نشینی موقت دربار شاهنشاهی بود، بر اثر تعلل‌های دولت وقت نتوانست به آن نتیجه قطعی و ضروری که لازمه تضمین ادامه جنبش بود برسد و کودتای ۲۸ مرداد از دل این تعلل بیرون آمد. کودتائی نظامی که تا پایان نظام کودتائی دربار شاهنشاهی فرماندهی آن با فرمانده کل قوا - "بزرگ ارتشداران" - باقی ماند!

لویح دولت

تنظیم و ارسال لویح جدید مربوط به تدقیق اختیارات ریاست جمهوری و تغییر قانون انتخابات به مجلس، در واقع همان گام قانونی است که دکتر مصدق نیز برای رهبری جنبش ملی شدن نفت و حاکم ساختن مردم بر سرنوشت خویش چاره‌ای جز برداشتن آن نیافت. در بطن این لویح محدود سازی دخالت‌ها و اختیاراتی نهفته‌است، که رهبر و بیت رهبری مستند به قانون اساسی تغییر داده شده در برابر مردم، دولت، مجلس و اصلاحات ایستاده‌اند. این که بیت رهبری و دست‌های پشت صحنه تا چه میزان در این دخالت‌ها نقش مستقیم و یا غیر مستقیم دارند نیز بحثی است در دل همین اختیارات و دخالت‌ها که ریشه‌های آن باز می‌گردد به تغییر قانون اساسی و برگماری رهبر کنونی در مجلس خبرگان رهبری بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی. هدایت کنندگان اصلی آن مجلس و آنها که در تغییر توطئه‌آمیز قانون اساسی و **شاه بیت آن**، یعنی اختیارات **مطلقه** نقش درجه اول را داشتند، نه تنها در برگماری رهبر، بلکه در تمام جنایات و انحرافات ۱۳ سال گذشته از مسیر انقلاب ۵۷ نقش آفرین بوده‌اند. این فاجعه به سال‌های پیش از درگذشت آیت‌الله خمینی نیز باز می‌گردد. سال‌هایی که آنها در پشت صحنه بودند، اما از طریق احمدخمینی و بویژه از سال ۶۰ بر نفوذ خود در دستگاه رهبری جمهوری اسلامی افزودند و گام به گام، تا تسخیر قدرت حکومتی پیش رفتند.

بحث پیرامون لویح جدید دولت خاتمی، توان مجلس در تصویب آنها، رد مصوبات در شورای نگهبان و همسوئی مجمع تشخیص مصلحت نظام با شورای نگهبان و رفراندومی که اکنون با صراحت در مطبوعات و محافل سیاسی پیرامون آن صحبت می‌شود به این گذشته باز می‌گردد و ضرورت آن نیز از دل همین گذشته بیرون می‌آید.

به این ترتیب، ما با بحث پیرامون نبرد دشوار بر سر تحمیل رُقم به حاکمیت راست در جمهوری اسلامی،

- به حوادث سال‌های پایانی حیات آیت‌الله خمینی،

رفراندوم

خطری که از ناحیه دخالت نظامی امریکا در عراق و بدنبال آن در ایران وجود دارد، با تشدید مبارزه‌ای که بر سر تحمیل تغییرات در حاکمیت و بسود جنبش مردم جریان دارد، تشدید می‌شود و یا کاهش می‌یابد؟ این نیز در روزهای اخیر به کرات در مطبوعات و محافل سیاسی ایران مطرح شده است. این بحث بویژه از زمانی مطرح شده و به آن دامن زده می‌شود که موضوع مهم و اجتناب ناپذیر رفراندوم، در ادامه لویایح تقدیمی دولت به مجلس به موضوع روز و در حال تکامل و گسترش تبدیل شده است.

از نظر ما نکات و تدابیر زیر در پیوند با هم قرار دارند:

۱- تصویب لایحه تدقیق اختیارات ریاست جمهوری، اگر با لغو نظارت استصوابی و برداشتن گامی درجهت محدود کردن اختیارات رهبری و ضابطه‌مند کردن انتصابات که از جانب وی صورت می‌گیرد همراه نباشد، اقدامی است که شکست آن از ابتدا تضمین شده است! بنابراین، با این توطئه که لایحه اختیارات ریاست جمهوری تصویب شود اما لایحه لغو نظارت استصوابی رد و یا تغییر ماهیت داده شود، عملاً یعنی فراهم ساختن این امکان که شورای نگهبان و رهبر جمهوری اسلامی، در آینده و از فیلتر نظارت استصوابی یک ریاست جمهوری دارای اختیارات اما از طیف راست و مخالف جنبش اصلاحی را به صحنه انتخابات بفرستند. بنابراین هر دو لایحه بصورت مکمل هم باید تصویب و به اجرا گذاشته شوند.

۲- چه شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت عزم تأیید و یا تصویب لویایح دولت را داشته باشند و چه نداشته باشند، ضرورت دارد مجلس بند مربوط به رفراندوم پیرامون این دو لایحه را، به این دو لایحه و مصوبه خود الحاق کرده و به تصویب برساند. ضرورت این بند باز می‌گردد به:

الف- ارزیابی اهمیت آن تا حد لغو محتوای تغییرات انجام شده و تحمیل شده در قانون اساسی و به مردم ایران در سال ۶۹،
ب- فراخواندن مردم به صحنه و تبدیل این فراخوانی به ضمانت اجرائی هر دو لایحه و تحمیل تغییرات اساسی در ترکیب هیات حاکمه جمهوری اسلامی.

با این بند الحاقی و اساساً آغاز بحث پیرامون رفراندوم در مجلس،

- جنبش به سمت تعمیق آگاهی از رویدادهای سال‌های ۶۸ و ۶۹ و دست بردن در قانون اساسی خواهد رفت،

- با ضرورت حضور در صحنه آشنا خواهد شد و دفاع از جمهوریت، رای و تاثیر تعیین کننده اراده خود، به منزله دفاع از خویش بیش از پیش آشنا خواهد شد.

نوع و ماهیت اقدامات و توطئه‌هایی که از سوی مخالفان اصلاحات صورت گیرد و مقاومتی که در برابر لویایح جدید دولت سازمان داده می‌شود، ضرورت افشاگری را به یک ضرورت تاریخی تبدیل کرده است. به تلاشی که برای به صحنه کشاندن نیروهای نظامی مخالف اصلاحات می‌شود و ماهیت ستادهای ویژه‌ای که برای مقابله با مردم، مجلس و دولت تدارک دیده می‌شود، به اهمیت لویایح جدید دولت و تغییر ماهیت حاکمیت طی ۱۳ سال گذشته اگر با چنین وسعتی نگریسته شود، آنوقت هیچ راه‌حلی جز به صحنه فراخواندن مردم و به زیر کشیدن حاکمیتی که شعارهای واقعی انقلاب را تغییر داده و ارزش‌های ارتجاعی و آلوده به غارتگری را جانشین آن ساخته باقی نمی‌ماند. آن بخش از حاکمیت که باید به زیر کشیده شود، پشت کلام و شعار "انقلاب" پنهان شده و علیه انقلاب عمل می‌کند. این نقاب را باید از چهره آن برداشت.

خطر امریکا، ناامیدی مردم و بازگشت سلطنت

بخشی از کارزار تبلیغاتی مخالفان اصلاحات برای جلوگیری از حرکت مجلس، دولت و جنبش مردم بدانسو که در بالا به آن اشاره شد، خطر امریکا در مرزهای ایران را مطرح می‌کنند. البته این درحالی است که خود متهم به تماس‌ها و پیغام‌رسانی‌های محرمانه برای امریکا بوده و حتی از دخالت نظامی محدود امریکا در ایران، به منظور فراهم آمدن زمینه عملی اعلام حالت فوق‌العاده و سرکوب جنبش مردم استقبال نیز می‌کنند. تصور آنها اینست که پس از این دخالت و سرکوب جنبش مردم و بستن فضای سیاسی کشور، خواهند توانست همه امتیازها را به امریکا داده و موقعیت خویش را در حاکمیت تثبیت کنند! برای فراهم سازی همین شرایط است که آنها تظاهرات ضد امریکائی ترتیب می‌دهند و از اصلاح طلب‌ها، مجلس و دولت دعوت به همسوئی می‌کنند و هنگامی که آنها همسوئی نمی‌کنند جنجال پیرامون سازش و ترس آنها از امریکا را آغاز می‌کنند. مخالفان اصلاحات کوچکترین زمینه، انگیزه و منفی در ستیز با امریکا ندارند و تلاش آنها برای کشاندن اصلاح طلب‌ها بدنبال خود در این عرصه تبلیغاتی، صرفاً برای در دست داشتن امتیازهایی هنگام زدوبند و مذاکره با امریکاست. آنها همان تزی را دنبال می‌کنند که محمدجواد لاریجانی در مذاکره با نیک براون در انگلستان مطرح کرد: «خاتمی و اطرافیان او خطرناکند! آنها کسانی هستند که سفارت امریکا را گرفته بودند و ما مخالف بودیم!» انگیزه تظاهرات باصلاح ضد امریکائی از سوی مخالفان اصلاحات درست برخلاف تبلیغی که می‌کنند، همسوئی با امریکا و جلب حمایت آنست، نه مخالفت با آن!

آیا رفتن به سوی رفراندوم خطر امریکا را تشدید می‌کند؟

پاسخ به این پرسش نیز بصورت قاطع منفی است. انجام این رفراندوم عملاً نفی آن رفراندومی است که امریکا، روی موج ناامیدی مردم از اصلاح پذیری جمهوری اسلامی و تمایل به نجات دهنده‌ای از خارج کشور بدنبال آنست و سلطنت طلب‌های رژیم گذشته نیز روی آن محاسبات استراتژیک کرده‌اند. بنابراین، رفراندوم لویایح دولت که باید زمینه عملی خروج از حاکمیت مخالفان اصلاحات و بر باد دهنده‌گان آرمان‌های انقلاب ۵۷ را بدنبال داشته باشد، اقدامی است در جهت دفاع از استقلال کشور و جمهوریت در ایران. یعنی دو هدفی که امریکا و سلطنت طلب‌ها آن را نشانه گرفته‌اند. اتفاقاً نفی و جلوگیری از رفراندوم به معنای فراهم سازی زمینه دخالت امریکا در امور داخلی ایران و تقویت امید سلطنت طلب‌ها برای بازگرداندن نظام پادشاهی به ایران است!

هزینه‌ها

بدون تردید، مسیری که باید برای رسیدن به نتایج بالا طی شود دشوار و پرهزینه است، اما نباید فراموش کرد که یکی از اشتباهات بزرگ اصلاح طلب‌ها در سال‌های اخیر تبلیغ کم هزینه بودن اصلاحات است. گوئی قدرتی که حاکمیت را در اختیار دارد و از منافع حیاتی خود دفاع می‌کند با نصیحت و استدلال صحنه را ترک می‌کند و وظیفه مردم نیز بدرقه کم هزینه آنان است. برخاسته از همین نگرش است که در جلسات، کنگره‌ها، نشست‌ها، نطق‌های نمایندگان مجلس، فراکسیون‌های مجلس، فعالیت‌های سندیکائی و سیاسی، ترکیب اعضای شوراهای شهر، ترکیب هیات‌های منصفه دادگاه‌ها و دهها و دهها نهاد دیگر در تمام این سال‌ها به ضرورت ارتباط و شریک ساختن نمایندگان و منتخبان گسترده‌ترین اقشار و طبقات زحمتکش مردم ایران در آن بخش از نهادها و حاکمیت طرفدار اصلاحات بهای لازم داده نشد!

مصاحبه فریبرز رئیس دانا

فریبرز رئیس دانا: در شش سال گذشته

صاحبان سودهای بادآورده

۵ میلیارد دلار سرمایه خارج کرده‌اند

فریبرز رئیس دانا، اقتصاد دان دگراندیش ایران، در آستانه تشکیل اجلاس عمومی سازمان ملل متحد و سخنرانی جورج بوش در آن، در گفتگویی با خبرگزاری "ایرنا" نقطه نظرانی را پیرامون عواقب و عوارض حمله نظامی آمریکا به عراق مطرح کرد. این اظهار نظر، در کنار انواع اظهار نظرهای آلوده به جهت‌گیری‌های سیاسی-شعاری رایج در جمهوری اسلامی و بویژه در مطبوعات مخالف اصلاحات حامل داده‌های مهم اقتصادی-آماري است که خواندن و دقت بیشتر روی نکات مطرح شده در آن را می‌توان توصیه کرد.

رئیس دانا در این مصاحبه گفت: حمله آمریکا به عراق، می‌تواند نتایج زیانباری برای اقتصاد ایران داشته باشد. چنانچه حملات آمریکا متوجه فلات قاره باشد، ممکن است عراق در واکنش به این حملات اقدام به جلوگیری از انتقال نفت از منطقه خلیج فارس کند. عراق خود را برای انجام حملات تلافی جویانه آماده کرده و ممکن است طوری برنامه ریزی کند که انتقال نفت از ایران و کویت مسدود شود. وی، به روحیه تجاوزکارانه جورج بوش و اقدامات تلافی جویانه عراق اشاره کرد و افزود: در صورت افزایش بهای نفت، ممکن است که ایران نتواند نفت خام صادر کند و آتش جنگ، راه صادرات ایران را ببندد. هر گونه حادثه ای در عراق می‌تواند بازار جهانی نفت را متاثر کند و موجب افزایش بهای آن شود. اگر ذخایر نفتی کشورهای اروپایی و ژاپن به کم‌تر از معادل ۱۰۰ روز مصرف آنها برسد، قیمت نفت بالا می‌رود. رئیس دانا افزود: شرایط کنونی با وضعیت سال ۱۳۶۹ تفاوت اساسی دارد. در آن زمان با وقوع جنگ میان عراق و نیروهای چند ملیتی به سرکردگی آمریکا، دولت وقت ایران از فرصت پیش آمده برای افزایش درآمدهای نفتی استفاده کرد. شرایط صدام نیز اکنون با زمان جنگ خلیج فارس (اوت ۱۹۹۰) تفاوت دارد، زیرا در آن زمان تمام جهان یکپارچه در مقابلش ایستاده بود، ولی الان با پشتیبانی اعراب، دولت عراق می‌تواند از اختلاف موجود که دامنه آن تا درون دولت آمریکا نیز کشیده شده است، به نفع خود بهره بگیرد.

نکته دیگر اینست که عراق کوشش می‌کند صحنه جنگ را به سمت ایران بکشاند تا متحمل خسارات کم‌تری شود. در صورت بروز جنگ در منطقه احتمال دارد آمریکا به بهانه تلاش ایران برای دستیابی به سلاح های اتمی، به برخی تاسیسات اقتصادی ایران حمله کند. در نتیجه حمله آمریکا به عراق، رکود اقتصادی دامن اقشار فقیر و کارگران کشور را بیشتر خواهد گرفت و افت درآمد نفت و کاهش ارزش پول ملی، افزایش قیمت ها و تورم را به دنبال خواهد داشت.

رئیس دانا با انتقاد از دیپلماسی ایران در رابطه با اروپا و بی اثر توصیف کردن آن در شرایط کنونی، گفت: آنچه امروز به عنوان روابط ایران و اروپا مطرح است، مربوط به قراردادهای نفتی (بیع متقابل) است. حتی وام هایی که ایران از بازار مالی اروپا گرفت، محدود به دو بانک فراملیتی بود که نرخ بهره بالایی را به ایران تحمیل کرد. از دیگر اثرات حمله آمریکا به عراق، ایجاد ناامنی در ایران است که کاهش سرمایه گذاری داخلی، تیره تر شدن چشم انداز سرمایه‌گذاری خارجی و شتاب فرار سرمایه از کشور ما را موجب می‌شود. اگر حمله به عراق شروع شود، فرار سرمایه شتاب بیشتری خواهد گرفت. میانگین فرار سرمایه از کشور در ۶ سال اخیر، سالانه ۵/۲ میلیارد دلار برآورد شده است. در سال‌های اخیر صاحبان سودهای بادآورده با احتمال خطر ناشی از اقدامات یک دولت مردم سالار، به خروج سرمایه‌های خود از ایران مبادرت کرده‌اند.

آغاز حمله نظامی آمریکا به عراق، حتی اگر این حمله نظامی بخشی از خاک ایران را نیز شامل نشود، عوارض و عواقبی قابل پیش‌بینی برای ایران به همراه خواهد داشت. عوارض چنین رویدادی که منطقه خلیج فارس را به منطقه جنگی تبدیل خواهد کرد، علاوه بر آلودگی محیط زیست، مرگ بخش‌هایی از زمین‌های ایران (حادثه‌ای که در عراق روی داده‌است)، شیوع انواع بیماری‌های ناشی از بمب‌های شیمیایی و احتمالاً "اتمی-مینیاوری"، کشور ما را با بحران فلج‌کننده اقتصادی همراه خواهد ساخت. کافی است استخراج و انتقال نفت ایران دچار یک وقفه چند ساله شود تا ایران تکه پاره شده و هر قسمت آن به یک دولت مستقل تبدیل شود! فاجعه حمله نظامی آمریکا به عراق که بیم از گسترش آن به ایران نیز وجود دارد، ابعادی در این وسعت دارد و این در صورتی است که حمله نظامی مستقیم آمریکا شامل حال ایران نشود.

بازری با بورس‌ها و بازی با سهام نفت در بورس‌های بزرگ جهانی که سرخ اکثر آنها به کارتل‌ها و تراست‌های مالی-نظامی-نفتی آمریکا وصل است این شک و تردید را روز به روز قوی‌تر می‌کند که صدام حسین عامل اجرای همان نقشی شود که بن‌لادن، ملاحمر و حکومت طالبان در افغانستان عامل اجرای آن شدند. آمریکا نه با ملاحمر کار داشت و نه با بن‌لادن و به همین دلیل جنجال‌های اولیه بر سر این دو که زمینه ساز حضور نظامی آمریکا در افغانستان شدند فرو نشست، آنچنان که دیگر کمتر از آن دو یاد می‌شود!

صدام حسین با یک ماجراجویی، بعنوان اقدامی تلافی‌جویانه در برابر حمله نظامی آمریکا به این کشور، می‌تواند عامل حادثه آفرینی در خلیج فارس و فلج شدن استخراج و انتقال نفت به اروپا شود. در این صورت و در حالیکه آمریکا بزرگترین ذخائر نفتی جهان را دارد و نفت قفقاز و سیبری را نیز پشتوانه خود و همراهان جنگی خود در اروپا ساخته، قیمت نفت و دلار در بورس‌ها بالا خواهد رفت و اقتصاد اروپا فلج خواهد شد. نگرانی و مخالفت دولت‌های بزرگ اروپایی با حمله نظامی به عراق، پیش از اینکه ریشه در انساندوستی و صلح طلبی داشته باشد، ریشه در این واقعیات دارد. آگاهی از این واقعیت مهم است، زیرا با تامین منافع این و یا آن کشور بزرگ اروپایی و تامین نفت آن‌ها و یا سهمیدن آنها در سود ناشی از آغاز جنگ در خلیج فارس، صلح طلبی‌ها و مخالفت‌ها به توافق‌ها و جنگ طلبی‌ها تبدیل شده و اتحادهای نوین برای جنگ در خلیج فارس شکل خواهد گرفت. این همان حادثه‌ایست که در جنگ دوم جهانی روی داد. محور متفقین و متحدین همین‌گونه آرایش یافتند. چنانکه امروز اسپانیا، ایتالیا، ژاپن، ترکیه و یونان خود را در کنار آمریکا و در برابر آلمان و فرانسه قرار داده‌اند و جورج بوش از اتحاد بزرگ آمریکا و اروپا سخن می‌گوید! قابل توجه است که در جنگ دوم جهانی نیز کشورهای اروپایی یاد شده در بالا، نخستین کشورهای بودند که در کنار آلمان هیتلری قرار گرفتند!

دیدار در قم

گفتگویی با ابتکار راه توده اما مستند به چند کتاب خاطرات و تاریخ شفاهی حوزه علمیه قم

تمام کتاب‌های خاطراتی که در ایران منتشر می‌شود، اختصاص به سران رژیم شاهنشاهی و یا کاربدستان مشهور جمهوری اسلامی ندارد. کتاب‌های معتبری در زمینه خاطرات و تحقیقات در ۲۴ سال گذشته منتشر شده‌است، که در لابلای آنها اسناد، مصاحبه‌ها، نقل قول‌ها و مشاهدات بسیار قابل توجهی یافت می‌شود. مطالبی که هر کدام به سهم خود می‌توانند روشنگر ریشه بسیاری از رخداد‌های ۲۴ سال گذشته در جمهوری اسلامی باشند. از نقش آفرینانی یاد می‌شود که همچنان در قید حیات‌اند؛ نه تنها در قید حیات‌اند، بلکه در راس بسیاری از امور پشت پرده حکومتی‌اند و حوادث بسیاری در جمهوری اسلامی به آنها وصل می‌شود. رویدادهایی در این کتاب‌ها، بعنوان تاریخ پیش از انقلاب ۵۷ مطرح می‌شوند، که بر مبنای تجربه حاصل از آنها، انواع ترورها، انفجارها، از صحنه راندن‌ها و به زندان افکندن‌ها در جمهوری اسلامی سازمان داده شده‌است. پاره‌ای اختلافات شخصی و اختلافات سیاسی و مذهبی که از سال‌های پیش از انقلاب ۵۷ باقی مانده بود، در جمهوری اسلامی و در حاکمیت ادامه یافت و عوارض آن دامن انقلاب مردم ایران را گرفت. برخی رویدادهای ۴۰ سال پیش چنان منطبق با رویدادهای ۲۰ سال گذشته و حتی رویدادهای کنونی در جمهوری اسلامی است، که گوئی همه آنها از یک کتاب نسخه برداری شده‌است. از جمله نحوه مقابله با خاتمی، ترور حجابیان، تشویق و تحریک عده‌ای جوان و نوجوان در حسینیه‌ها و تکایای تیمی برای ترور و ترویج فتوای استنباطی و صدور فتوای غیر مستقیم برای این ترورها. شستشوی مغزی این نوجوان‌ها و جوان‌ها، نبرد تنگاتنگ ارتجاع مذهبی که خواندن روزنامه را کفر می‌دانست با نواندیشان دینی که پنهانی پای منبر آیت‌الله طالقانی در مدرسه هدایت تهران شرکت می‌کردند.

قاتلین و تروریست‌هایی که بر مسند نشست‌اند و مبارزانی که یکبار دیگر در جمهوری اسلامی به زندان افکنده شده و حتی نابود شده‌اند. امثال عبدخدائی همانگونه رهبری فدائیان اسلام را در جمهوری اسلامی برعهده گرفته است که ضارب سعیدحجابیان به آسانی در خیابان‌ها می‌گردد و دوربین عکاسی به گردن دارد! قاتلین افشارطوس رئیس شهربانی مصدق به آن دلیل که از حمایت مظفربقائی و حسن آیت برخوردار بودند و با موقوفه‌ای‌ها پیوند داشتند از کمد تعقیب و محاکمه رها ماندند و امثال سیدمهدی هاشمی چون در قتل آیت‌الله شمس آبادی دست داشت اعدام شد.

ماجرای تلخ نفوذ در بیت آقایان و گرفتن سکان رهبری بیت و مملکت بدست خود و فاجعه حاکم شدن آفازاده‌ها بر سرنواخت یک انقلاب و یک کشور، با جمهوری اسلامی آغاز نشده‌است، ریشه در گذشته‌ها دارد. از ابتدای بنیانگذاری حوزه علمیه قم همین بساط بوده تا حکومت احمد خمینی و اکنون آیت‌الله گلپایگانی و حجت‌الاسلام میرحجاری در بیت رهبر کنونی جمهوری اسلامی. خریدن آفازاده‌ها امروز و دیروز باب نشده‌است، این ماجرا نیز به ابتدای بنیانگذاری حوزه قم باز می‌گردد. آنروز که آفازاده بنیانگذار حوزه علمیه قم را با یک خانه و یک الاغ هدیه‌ای خریدند. آن تخم‌مرغ دزد، امروز به ستر دزد در جمهوری اسلامی تبدیل شده است. حکومت آفازاده‌های رفسنجانی، جنتی، ریشه‌ری، دری‌نچف‌آبادی، رستگاری، مقتدائی، واعظ طیبی و حکومت هول‌انگیز خواهرزاده‌های آیت‌الله جوادی آملی (برادران لاریجانی) و دهها و دهها نمونه دیگر که عملاً نفی دولت و دستگاه حکومتی را در پی آورده ریشه در گذشته‌ها دارد و تا این ریشه‌ها از آب بیرون کشیده نشود، امید ثمر برای آقاها، آفازاده‌ها و عوامل نفوذی انگلستان و امریکا وجود دارد. ماشین ترور و قتل از نقطه‌ای حرکت را شروع کرده که باید آن مبدا و نقطه را شناخت تا بتوان این ماشین را از حرکت بازداشت.

از میان چند کتاب خاطرات و تحقیق، که همگی آنها مربوط به روحانیون، حوزه علمیه و یادداشت‌های ۲۴ سال اخیر و ۶۰ سال حضور و وجود حوزه علمیه قم در ایران است، یک گفتگو تنظیم کرده‌ایم. این گفتگو با هدف بیرون کشیدن ریشه حوادث امروز ایران از دل تاریخ ۶۰ ساله حوزه علمیه قم تنظیم شده و اساساً انگیزه صرف وقت برای خواندن این مجموعه حجیم نیز همین بوده‌است. کتاب نهضت امام خمینی، خاطرات آیت‌الله خلخالی، خاطرات طاهر احمدزاده و سرانجام "تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی" و تاریخ حوزه علمیه قم که از انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی است و اتفاقاً این کتاب آخر برای تنظیم این مطلب بسیار مفید واقع شد. سئوالات را با توجه به پاسخ‌هایی که از متن کتاب‌های یاد شده در بالا بیرون کشیده‌ایم تنظیم کرده‌ایم و پاسخ‌ها مگر در برخی جملات که به ناچار اصلاح کوچکی در آنها صورت گرفته، همگی برگرفته شده از کتاب‌های یاد شده در بالا و بویژه کتاب ارزشمند تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی است. استقبال خوانندگان اینگونه مطالب در راه توده، مشوق ادامه این شیوه کار خواهد بود.

آیت‌الله خمینی: شاه وقتی مرادید، دست‌وپایش را گم کرد!

نسل اول آقا زاده‌ها

**با یک خانه و یک الاغ اهدائی
بازاری‌ها خریده شدند!**

آیت‌الله خمینی دوبار با شاه ملاقات کرده و پیام‌های آیت‌الله بروجردی را به او رساند!

- حدس و گمان در باره رابطه‌های انگلیسی فدائیان اسلام از همان ابتدا و در ملاقات‌های برخی فعالان این جریان مذهبی-سیاسی با سیدضیاء وجود داشت *

- فدائیان اسلام بجای مصدق مشاور توانای او دکتر حسین فاطمی را ترور کردند و همین سناریو برای ترور سعید حجاریان یکبار دیگر اجرا شد!

- عبدخدائی، ضارب ۱۵-۱۶ ساله وزیر خارجه دکتر مصدق، اکنون رهبری فدائیان اسلام را برعهده دارد و ضارب جوان حجاریان دوربین به گردن برای فدائیان اسلام امروز خبرنگاری می‌کند! آینده‌ای برای امثال او وجود خواهد داشت؟

دیگر کمر راست نخواهد کرد. گروه اول از انقلاب مشروطه درس نگرفته و گروه دوم نه تنها درس گرفته بلکه خواهان چنان تصفیه‌ای از میان گروه اول نیست که در انقلاب مشروطه صورت گرفت. ثقت‌الاسلام از آن طرف و شیخ فضل‌الله نوری از این طرف. گروه اول اکنون امثال عبدالله نوری را زندانی و آیت‌الله منتظری را در حصر کرده و گروه دوم جمع زیادی از روشنفکران دینی را هم توانسته با خود همراه سازد. ماجرا را از همینجا پی می‌گیریم. از بنیاد دو جریان مذهبی-روحانی، در دورانی که مردم روحانیت را در شکست انقلاب مشروطه مقصر می‌دانستند و زخم‌های بسیاری از مذهب و روحانیت در پهلو داشتند. دورانی که روحانیت بر اثر ایستادن در برابر مردم بشدت منزوی شده بود و برخی از علما در پی چاره بودند. از زمان تاسیس حوزه علمیه قم.

- حوزه علمیه قم چه سالی تاسیس شد؟

- روز سوم فروردین ۱۳۰۱، یعنی ۱۳ سال پس از به دار آویخته شدن آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری. در این زمان ۱۶ سال از آغاز مشروطه می‌گذشت و مذهب گریزی رایج بود، روحانیون با برچسب استبداد و کهنه پرستی طرد می‌شدند. رضاخان ابتدا برای نجات مذهب به میدان آمد. او با عنوان فرمانده دیویزیون قزاق، با پای برهنه دسته‌های عزاداری و سینه زنی راه می‌انداخت و برای ابراز ارادت به دیدار علما می‌رفت.

- بانی تاسیس حوزه قم که بعدها دومین کانون مرکزی شیعه، بعد از نجف شد چه کسی بود؟

ده ماه و بیست روز پس از توشیح فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه در سال ۱۲۸۵، تعداد ۵۰۰ نفر از روحانیون و طلاب علوم دینی به رهبری حاج شیخ فضل‌الله نوری که از مراجع مذهبی وقت بود و همچنین سید احمد طباطبائی در حضرت عبدالعظیم متحصن شدند. آنها مشروطه را خلاف دانسته، تقاضای حکومت مشروطه کردند.

در همان روز تلگراف‌هایی در این زمینه به علمای نجف مخابره شد و چند روز بعد، در پنجم تیر تلگراف‌های دیگری به علمای شهرستان‌ها فرستادند و خواستار برهم زدن مجلس شدند. توان مشروطه بیش از مشروطه بود و آزادیخواهی بر ارتجاع همزاد دربار و دیکتاتوری غلبه کرد. در نهم مرداد ماه ۱۲۸۸ آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری محاکمه و به حکم حاکم شرع تهران و به جرم رویارویی با مشروطه، آزادیخواهی و مردم به دار آویخته شد.

از این فصل از تاریخ مطبوعات، آیت‌الله شیخ مهدوی کنی بعنوان پس زدن روحانیت در انقلاب مشروطه یاد می‌کند و شکست انقلاب مشروطه را نیز نتیجه آن. هم ایشان و هم تئوریسین‌های دیگر این تفسیر، که اکنون آیت‌الله مصباح یزدی در راس آنها قرار دارد معتقدند رفتن به طرف مردمسالاری و قبول اصلاحات، یعنی بازگشت به همان دوران و خطر حذف و حتی رفتن بالای دار. اصلاح طلبان که مانند دوران مشروطه در میان آنها جمع زیادی از روحانیون نیز قرار دارند با همان اعتقاد دوران مشروطه معتقدند اگر مذهب به روز نشود، با زمان هماهنگ نشود و در برابر جامعه و مردم بایستد نه فقط آن گروه اول روحانیون مخالف اصلاحات، بلکه مذهب شیعه در ایران ضربه‌ای تاریخی خواهد خورد و

و مانع مرجعیت واحد هستند گفت می‌ترسم ایشان هم بیاید و ما به جای سه مرجع، چهار مرجع داشته باشیم. بعدها آیت‌الله خمینی خیلی تلاش کرد تا آیت‌الله بروجردی به قم بیاید و ساکن شود و برای مرجعیت ایشان هم خیلی تلاش کرد.

- ویژه‌گی‌های اخلاقی آیت‌الله بروجردی چه بود؟

- ایشان، حرف، حرف خودش بود و پیشکار ایشان خیلی نفوذ داشت روی آقای بروجردی. البته گوش آقای بروجردی سنگین هم بود. یعنی نه حرف کسی را گوش می‌کردند و نه گوششان سالم بود که حرف کسی را بشنوند!

- پس چگونه با دربار شاهنشاهی خود را هماهنگ می‌کرد؟

- ایشان با شاه و دربار ارتباط و ملاقات داشت. گاه طوری صحنه را ترتیب می‌دادند که آقا در صحن حضرت معصومه باشد و شاه هم برای زیارت به آنجا وارد شود و آن دو مثلاً اتفاقی همدیگر را در صحن ببینند. مثلاً یکبار در صحن حضرت معصومه شاه و آقای بروجردی با هم دست دادند و روزنامه‌ها هم عکس آن را چاپ کردند، البته این عکس طوری بود که گویا آقای بروجردی جلوی شاه خم شده، که بعداً با اعتراض ایشان روبرو شد.

ملاقات آیت‌الله خمینی و شاه

- پس اختلافات آقای بروجردی با دربار شاه از کجا پیدا شد؟

- اختلاف بین دستگاه و آقای بروجردی از سر تغییر قانون اساسی و تفویض اختیار انحلال مجلسین به شاه شروع شد. آقای بروجردی مخالف بود و دو مرتبه آیت‌الله خمینی را فرستاد نزد شاه تا نظر ایشان را به شاه ابلاغ کند. آقای خمینی پیغام‌ها را برد و پاسخ‌هایش را هم برای آقای بروجردی آورد. در رابطه با تغییر قانون اساسی دربار شاه نظرش این بود که به جای مذهب شیعه، اسلام نوشته شود و آقای بروجردی مخالف بود و می‌گفت باید شیعه نوشته شود. آقای بروجردی کسی را صلاحیت‌دارتر از آقای خمینی نداشت که وزیر باشد و حرف روز را بفهمد. آقای خمینی بعداً در باره ملاقات خود با شاه گفت: «من نمی‌خواهم بگویم که من چه هستم و از خود ستایش کنم، ولی شاه وقتی می‌خواست با من حرف بزند کنترلش را از دست داده بود.» بالاخره آن موقع نگذاشتند تغییر قانون اساسی صورت بگیرد، اما اختیارات شاه را زیاد کردند. مجلس موسسان درست کردند که شاه بتواند در صورت لزوم با تشکیل این مجلس، مجلسین را منحل کند.

- پس ماجرای اختلاف آیت‌الله خمینی با آیت‌الله بروجردی چه بوده‌است؟

- سلیقه سیاسی آقای بروجردی مطابق سلیقه آقای خمینی نبود. تا اینکه یک روز آیت‌الله خمینی به صورت قهر از منزل آقای بروجردی بیرون آمد و از آن پس فقط در روزهای عزاداری به آنجا می‌رفت، تا آنکه یک روز هم برای وفات آقای بروجردی به منزل ایشان رفت.

- راست است که در آن ایام آیت‌الله خمینی روشنفکرترین روحانی قم بود؟

- یک گوشه را می‌گویم تا بقیه‌اش را حدس بزنید. آخوند در قم اگر روزنامه می‌خرد و یا روزنامه می‌خواند تکفیر می‌شد. بعضی‌ها که می‌خواستند فکر سیاسی پیدا کنند می‌آمدند تهران و یواشکی می‌رفتند مسجد هدایت. شهبای جمعه آیت‌الله طالقانی در این مسجد صحبت می‌کرد. آخوندهائی که از قم به تهران می‌آمدند و پای صحبت آقای طالقانی می‌نشستند، وقتی بر می‌گشتند قم باید رفتن به مسجد هدایت را از دیگران پنهان می‌کردند تا تکفیر نشوند. از آنجا که فلسفه از شک شروع می‌شود، هر کس فلسفه می‌خواند تکفیر می‌شد، حتی علامه طباطبائی و آقای خمینی که فلسفه تدریس می‌کردند زیر فشار بودند. محور مخالفت با

- حوزه قم را حاج شیخ عبدالکریم حائری بنیان گذاشت. قم کوچک و مدارس آن مخروبه و امکانات بسیار اندک بود. تجار تهران از شیخ عبدالکریم تقاضا کردند حوزه علمیه را از سلطان آباد اراک به قم منتقل کند و کمک مالی هم کردند. در ابتدا تجار قول دادند هر ماه هزار تومان وجوهات بپردازند، که برای آن موقع پول خوبی بود.

- چرا بعد از آنکه رضا شاه روحانیت را پس زد، باز هم از او حمایت کردند؟

- این حمایت، مربوط به بعد از مرگ رضا شاه است، وقتی می‌خواستند جنازه را از مصر به ایران منتقل کنند. آیت‌الله کفائی در مشهد نقش رهبری این حمایت را داشت. عده‌ای از روحانیون می‌خواستند پهلوئی و سلطنت بماند و به همین دلیل می‌خواستند جنازه رضاشاه را بیاورند در مشهد دفن کنند. ایشان برای جلب حمایت مردم از رژیم پهلوئی خیلی نقش داشت. یکی از توجیهات او، پس از سقوط رضاشاه این بود که «امروز کمونیست‌ها بزرگترین خطر برای ما هستند و اینها از کمونیسم جلوگیری می‌کنند. رژیم را باید نگه داریم تا کمونیست نتواند در ایران نفوذ کند.» البته باید گفت که خطر نفوذ کمونیسم و حزب توده، اینها را مرعوب ساخته بود.

آقازاده‌ها

- می‌گویند از همان ابتدای پایه‌گذاری حوزه علمیه قم، دو کانون قدرت در حاشیه مراجع رشد کرد که تا همین حالا، در جمهوری اسلامی هم نقش آفرین است. یکی آقازاده‌های آقایان مراجع و یکی هم پیشکارها و دفترداران بیوت مراجع. سابقه نقش آقازاده‌ها و پیشکارهای مراجع در بیوت آنها به چه زمانی بر می‌گردد؟ از اول اینطور بود؟

- به همان تاسیس حوزه بر می‌گردد. در زمان حیات آیت‌الله عبدالکریم حائری، حاج آقا رضا جابلقا که از ثروتمندان بروجرد بود، برای زیارت ایشان به قم آمد و گفت: «من می‌خواهم یک خانه‌ای به شما بدهم.» ایشان نپذیرفت. آقا رضا جابلقا گفت: «اگر اشکالی ندارد آن را به آقا زاده شما می‌دهم.» حاج آقا فرمود: «خودش می‌داند.» حاج آقا رضا هم آن را به فرزندان حاج آقا شیخ بخشید و بعد به حاج شیخ گفت: «می‌خواهم یک الاغ برای شما بخرم» اما ایشان نپذیرفت. بالاخره، حاج آقا رضا یک الاغ سفید خرید و آن را نیز به آقازاده ایشان واگذار کرد. لباس مرحوم حاج شیخ در تابستان‌ها کرباس بود و در زمستان‌ها برک می‌پوشید. خیلی مقید بود که پارچه خارجی نپوشد.

اما آقازاده‌های آقایان بقول آقای بروجردی زیاد تمایلی برای خدمت به اسلام ندارند. این را آقای بروجردی بارها در قم گفته بود.

- بعد از آیت‌الله حائری کار مدیریت حوزه به کجا کشید؟

- ایشان ۱۵ سال سرپرستی حوزه را در اختیار داشت. پس از ایشان ۹ سال حوزه مرجع واحد نداشت. در همین دوران آیت‌الله مدرس هم در تبعید درگذشت. آیت‌الله خمینی در همین دوران فعالیت‌هایی را برای ایجاد مرجعیت واحد در حوزه قم شروع کرد. ایشان هنوز نسبت به آیت‌الله بروجردی شناخت دقیقی نداشت. این شناخت را آیت‌الله منتظری به آیت‌الله خمینی توصیه کرد. یعنی آن دورانی که نزد آیت‌الله خمینی درس اخلاق و فلسفه می‌خواند به ایشان مسئله آقای بروجردی را که هنوز در بروجرد بود توصیه کرد. در همان دورانی که ایشان و آیت‌الله مطهری با هم در یک حجره زندگی می‌کردند. آنها یازده سال اینطور با هم نزدیک و هر دو شاگرد آیت‌الله خمینی بودند. وقتی آیت‌الله منتظری مسئله آقای بروجردی را مطرح کرد، آقای خمینی که می‌دید سه مرجع در قم مستقرند

- اینطور که پیداست اندیشه‌های بسته و ارتجاعی از همان سال‌ها در حوزه مشهد قوی تر از حوزه اصفهان و قم بوده و اینکه نطفه حجتیه در مشهد بسته شد بی جهت نبود؟

- برای اینکه جو را بیشتر متوجه شوید بد نیست بدانید نسبت به فلسفه چه جوی در قم وجود داشت. آقای فقیه صمدی، آقای فاضل کاشانی و آقای راستی ملا صدرا را که آقای خاتمی اینگونه از او در مجلس با ستایش یاد می‌کند در آن دوران می‌گفتند "ملا سگ شغال". کتاب اسفار را می‌گفتند نجس است و آن را باید با انبر برداشت و یکبار هم آقای فقیه صمدی کتاب اسفار را از بالای کتابخانه مدرسه فیضه قم پرت کرد بیرون. حتی انتشار مجله مکتب اسلام خودش یک انقلاب در حوزه قم بود. تکفیر می‌کردند. بعد از آنکه سه شماره منتشر شد، آقای بروجرودی سکوت خودش را شکست و یواشکی به منتشر کنندگانش ۲ هزار تومان کمک مالی کرد به شرط اینکه صدایش را جایی در نیآورند. آقای بروجرودی گفته بود «احتیاط کنید که یک دفعه آن بازار بیهائی که به ما سهم امام می‌دهند، نیایند اعتراض کنند که ما سهم امام می‌دهیم که طلبه‌ها بردارند روزنامه بنویسند؟! سعی کنید آرام آرام پیش بروید.» این نقل قول را فلسفی واعظ از آیت‌الله بروجرودی نقل می‌کرد. البته کار انتشار مجله بعدا خیلی سخت شد، چون روحانیت عادت به کار جمعی ندارد و بعدا خیلی‌ها از اطراف مجله استعفا دادند. حالا حساب کنید که مشهد از قم هم عقب تر بود!

فدائیان اسلام - ترور و انگلستان

- فدائیان اسلام چه رابطه ای با آقای بروجرودی داشتند؟
- یکبار آقای بروجرودی علیه آنها موضع گرفت و همین باعث شد تا آنها را زدند و کوبیدند و از خانه آقا بیرون کردند. فدائیان اسلام تعبیرات خوبی نداشتند، تند حرف می‌زدند. یک بار آیت‌الله خمینی گفت «این تندروی‌های فدائیان اسلام محکوم است. اینها وضع حوزه را به هم می‌زنند. خوب، متین حرف بزنند. این چه طرز حرف زدن است که اینها دارند؟»

- اینها که حالا بنام فدائیان اسلام ناب محمدی، انصار حزب‌الله، لباس شخصی و این نوع اسامی این و آن را ترور می‌کنند، به کوی دانشگاه حمله می‌کنند، به اجتماعات حمله می‌کنند، به بیت برخی مراجع مثل آیت‌الله منتظری حمله می‌کنند و اینطور کارها، می‌گویند کپی برداری از فدائیان اسلام و نواب صفوی می‌کنند. ترورهای آن موقع هم مثل حالا فتوای استنباطی از سخنرانی‌های امثال مصباح یزدی و یا آیت‌الله جنتی بود؟ البته، اینها ادای فدائیان اسلام را در می‌آورند. نواب صفوی به قول شما ۴ تومان پول توی جیبش نبود و با آیت‌الله بروجرودی در افتاده بود که بزرگترین مالک بروجرودی بود، اینها حکومتی‌اند و پول در اختیارشان است، منتهی از شیوه‌های فدائیان اسلام برای خام کردن جوان‌های بی اطلاع و مذهبی استفاده می‌کنند. فتوای استنباطی دوران نواب هم، حالا هم رسمی و حکومتی است و هم استنباطی. رسمی‌اش در هسته‌های امنیتی سپاه و کمیته‌چی‌های سابق که نیروی انتظامی شده‌اند ترتیب داده می‌شود و استنباطی‌اش در حسینیه‌هایی که در محله‌ها درست کرده‌اند.

- آقای سید عبدالله شیرازی می‌گفت: «وقتی مرحوم نواب به نجف آمد، نصف روز نجاری می‌کرد و نصف روز درس می‌خواند. می‌گفت: «هن نمی‌خواهم پول سهم امام مصرف کنم.» وقتی قضیه کسروی پیش آمد، مرحوم امینی و چند نفر از علمای آنجا گفتند که "یک مرد پیدا نمی‌شود به حساب این شخص برسد؟!« (جمله‌ای که اغلب از دهان مصباح یزدی و به تقلید از همان دوران و همان ماجراها بارها در سخنرانی‌هایش بیرون آمده‌است - راه توده) نواب می‌گفت: «من از این سخن یکه خوردم، مردی

فلسفه، روحانیون و طلبه‌های مشهد بودند. مثلا همین آقای خزعلی از آن کسانی بود که آن اوائل، حتی به آقای خمینی به خاطر اینکه فلسفه درس می‌داد علاقه نداشت تا اینکه بالاخره هم درس فلسفه آیت‌الله خمینی تعطیل شد.»

وقتی آقای مطهری از قم تبعید دینی شده بود، در تهران به دیدارش رفتم. در دانشکده الهیات دانشگاه تهران. رئیس گروه فلسفه بود، دکتر آریانپور هم در همین دانشکده بود و با هم کنار آمده بودند. یکی فلسفه مادی را تدریس می‌کرد دیگری فلسفه الهی را. برایم تعریف کرد: «در اثر شکست طرح آقای خمینی در اصلاحات حوزه، ضربه خوردم، چون من هم از فعالین آن بودم و شاگرد مخصوص ایشان. اطرافیان آقای بروجرودی طوری مرا از نظر ایشان انداخته بودند که هر چه کردم مرا به حضور بخوانند تا عریضی را حضوری طرح کنم موفق نشدم. حتی نامه نوشتم و به آقای منتظری دادم تا به ایشان بدهد. آقای منتظری گفت نامه را دادم اما ایشان نگرفت!» در بیت آقای بروجرودی بودند کسانی که این ضدیت‌ها را پیش می‌بردند، نه تنها من، بلکه باعث شدند تا آقای خمینی هم دیگر به خانه ایشان نرود.

- بازی خطرناک جوسازی در جمهوری اسلامی و در بیت روحانیون، از جمله در بیت آقای خمینی در سطح انقلاب و حکومت انجام شد و خیلی از حوادث و فجایع از درون همین بازی بیرون آمد. بیت آقای خمینی را احمد خمینی می‌چرخاند و از بیرون هم امثال هاشمی رفسنجانی، علی خامنه‌ای، واعظ طبسی، موسوی اردبیلی و دیگران و دیگران روی احمد خمینی تاثیر می‌گذاشتند. همانگونه که آیت‌الله خمینی را از چشم آیت‌الله بروجرودی انداختند تا بیت او را قبضه کنند، آیت‌الله منتظری را هم از چشم آیت‌الله خمینی انداختند و بیت او را قبضه کردند. حالا هم در بیت رهبر و بیوت آقایان در قم هم این بازی ادامه دارد، منتهی شیوه‌ها و ابزار کمی مدرن شده، مثلا با بولتن‌سازی جوسازی می‌کنند. عملا هم در جمهوری اسلامی، بیوت آقایان، آقازاده‌ها و پیشکارها بجای دولت عمل می‌کنند و یکی از دلائل تثبیت نشدن دولت و دستگاه دولتی در جمهوری اسلامی همین است. بیت آقای بروجرودی را چه کسی می‌چرخاند؟

- بیت آقای بروجرودی را حاج احمد نامی می‌گرداند که از بروجرودی آمده بود و نسبتی هم با آقا پیدا کرده بود. حاج احمد طوری قبضه کرده بود که تمام ملاقات‌ها باید با نظر ایشان باشد. از تهران اگر کسی می‌آمد اول باید به حاج احمد خبر می‌دادند و ایشان اجازه ملاقات بدهد. بعضی ملاقات‌ها قبلا با حاج احمد می‌شد و پس از حل ماجرا با آقا ملاقات می‌شد. تمام برنامه‌های خصوصی آقا را کنترل می‌کرد. از مسائل جالب این بود که ایشان یک برنامه‌ای داشت، می‌آمد تهران، یک گشت توی بازار تهران می‌زد، هر جا می‌رفت خیلی مورد احترام بود، حساب پول هم معلوم نبود. بی حساب و کتاب بود. خیلی از پول‌ها بود که قبض و اقباض نداشت، وجوهات بود، می‌گرفتند و می‌رفتند. حاج احمد یکی از متمکنین و ثروتمندان بروجرودی شده بود. البته خود آقای بروجرودی هم وضع مالی‌اش خوب بود. بازاری بود در بروجرودی که همه‌اش مال ایشان بود، املاک زیادی داشت. از زرنگی‌های این حاج احمد یک نمونه بگویم. آقای بروجرودی می‌خواست پیامی به شاه برساند. پیغام بر فلسفی واعظ بود و حاج احمد هم همراه فلسفی تعیین شده بود. فلسفی می‌گفت: من مانده بودم معطل که به شاه چه بگویم؟ بگویم حضرت آیت‌الله فرمودند، ممکن است به شاه بر بخورد! بگویم عرض کردند، این هتک حریم روحانیت بود! حاج احمد گفت: «بگذارید به عهده من. من این را از آب در می‌آورم» به عهده ایشان گذاشتیم. ایشان نزد شاه گفت: «حضرت آیت‌الله به من فرمودند که من خدمت شما عرض کنم...»

ایران بروند. از قضا فدائیان اسلام در همان روز اعلام میتینگ کردند علیه مصدق. خوب مردمی که این قضایا را می‌دیدند، فکر می‌کردند که اینها با اخراج انگلیسها مخالفانند. یک نمونه دیگر را هم که مربوط به همان دوران سخت ملی شدن نفت و جنگ مصدق با انگلیسی‌ها بود برایتان بگویم. این را حاج عراقی می‌گفت (از رهبران موتلفه اسلامی که اوائل جمهوری اسلامی، نظیر آیت‌الله مطهری ترور شد). حاج عراقی می‌گفت مرحوم نواب پیشنهادهایی برای مصدق داشت و من مامور شدم این پیشنهادها را با مصدق در میان بگذارم. حاج عراقی می‌گفت: «من پیشنهاد را پذیرفتم و پیشنهاد را بردم برای مصدق. این پیشنهاد چهار ماده داشت: ۱- نماز جماعت در ادارات و وزارتخانه‌ها اجباری باشد ۲- حجاب در سراسر کشور اجبار باشد ۳- مشروبات الکلی ممنوع بشود ۴- کارمندان زن از ادارات اخراج شوند».

مرحوم مصدق گفت من در برنامه حکومتی‌ام دو ماده بیشتر برای مجلس ندارم: ۱- اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و ۲- اصلاح قانون انتخابات تا مردم موفق شوند نمایندگان واقعی خودشان را به مجلس بفرستند. مرحوم نواب اینطور استنباط کرده بود که مرحوم مصدق اصلا مذهبی نیست.

اگر این استنباط را داشت چرا او را ترور نکرد و به سراغ دکتر فاطمی رفت؟

باز هم حاج عراقی می‌گفت: «تصمیم فدائیان عوض شد به این که نه مصدق از بین می‌رود و نه می‌شود او را ترور کرد. کسی که مصدق را وادار می‌کند به این کارها، دکتر حسین فاطمی است و باید او را ترور بکنیم. بعد می‌روند سر قبر محمد مسعود روزنامه نگار که سالگردش بود که در آنجا دکتر فاطمی وزیر خارجه مصدق سخنرانی می‌کرد (فاطمی صاحب امتیاز روزنامه باختر امروز و سرمقاله نویسنده این روزنامه بود). این آقای عبدخدائی (اکنون دبیر اول حزب فدائیان اسلام در جمهوری اسلامی است) که آن موقع جوان ۱۵-۱۶ ساله‌ای بود، با اسلحه به طرف دکتر فاطمی تیراندازی می‌کند اما دکتر فاطمی از بین نمی‌رود، اما علیل شد.»

این ماجرا چقدر شبیه ماجرای ترور حجابیان است! هیچ رد پای دیگری از نقش انگلیس در ماجرای فدائیان اسلام پیدا شده بود؟ مخصوصا اینکه می‌گویند ترور رزم آراء و فاطمی دستور انگلیس‌ها بود. این مهم است زیرا خیلی‌ها معتقدند امروز هم سرنخ اصلی همه این ترورها و ماجراها به انگلیس بر می‌گردد، مخصوصا اینکه جریان سیاسی-اقتصادی بزرگی مثل موتلفه اسلامی با این ماجرا در پیوند است.

باز هم از خاطرات مرحوم عراقی برایتان نقل می‌کنم. او می‌گفت: «وقتی ما در زندان بودیم اطلاع پیدا کردیم یکی از یاران نزدیک نواب که مقام بالائی در فدائیان اسلام داشت به خانه سیدضیاء عامل روی کار آمدن رضاخان رفت و آمد می‌کند و در عین حال به زندان و به دیدن نواب هم می‌آید. ماجرا را با نواب در میان گذاشتیم. نواب می‌گفت باشد تا بروم بیرون و تحقیق کنم. ما اصرار کردیم و نواب قبول کرد که به عده‌ای در خارج ماموریت بدهد آن فرد را زیر نظر بگیرند. بعد از این رد گیری مشخص شد که چنین رفت و آمدی هست. در یک جلسه‌ای نواب از آن فرد سؤال کرد و آن شخص گفت: «من از سابق با ایشان (یعنی سید ضیاء) آشنا بودم و دوستی دارم» نواب به همین توضیح او قانع شد.» از اینجا به بعد حاج عراقی و عده‌ای دیگر از فدائیان اسلام جدا شدند و خُب بعد از انقلاب هم حاج عراقی خیلی زود ترور شد!

پیدا نمی‌شود؟! در بازجویی‌هایش هم گفت: پنج دینار به من کمک کردند. آیت‌الله سید اسدالله مدنی این پول را داده بود. امام جمعه تبریز که در موج ترورهای سال ۶۰ ترور شد) پول را برداشتم و به ایران آمدم و اسلحه خریدم»

عبدخدائی که حالا رسماً جمعیت فدائیان اسلام را در جمهوری اسلامی رهبری می‌کند و از وزارت کشور هم برای آن جواز فعالیت گرفته از این مسائل اطلاع دارد؟

خیلی از این مسائل را می‌داند و خیلی از نوشته‌ها، دست نوشته‌ها، جزئیات پرونده، بازجویی‌ها و اعترافات فدائیان اسلام که از ساواک بیرون آمد در اختیار ایشان است. البته فدائیان اسلام اولیه هم به ظاهر ماجرا چسبیده بودند. مثلاً نواب به دکتر مخصوص آیت‌الله بروجردی، دکتر مدرسی بند کرده بود که باید ریش داشته باشد. یا مثلاً مقابل مسجد شاه می‌ایستادند و جلوی بی حجاب‌ها را می‌گرفتند و نمی‌گذاشتند عبور کنند.

چطور شد رفتند سراغ مرحوم کسروی و او را کشتند؟ برای کسروی داستان درست کردند. کسروی خودش در آغاز معمم بود و مجله "پیمان" را منتشر می‌کرد، اما بعد منتقد شد و لباس را در آورد. گفتند او به امام صادق توهین کرده‌است و نواب هم برای گرفتن انتقام این توهین وارد ایران شد.

همین بازی‌هایی که حالا با آغاچری در می‌آورند. اینها تکراری است. نقش خارجی‌ها در بوجود آوردن فدائیان اسلام چقدر بود؟

اخوان المسلمین مصر با نواب و اینها ارتباط داشتند. وقتی نواب به مصر رفت منبر در اختیارش گذاشتند. پس از کشته شدن کسروی، آیت‌الله بروجردی، بعد از حمایت‌هایی که از فدائیان اسلام کرده بود، ظاهر حمایت‌هایش را از آنها قطع کرد. نواب، البته به عنوان داوطلب پاسخگوئی به کسروی راهی ایران شد، اما پس از سخن گفتن با کسروی دریافت کسروی را نمی‌توان با بحث قانع کرد و به همین دلیل تصمیم به قتل او گرفت. بار اول نواب با شمشیری که در دهانه بازار تهران خریده بود به کسروی حمله‌ور شد. آنها سه ساعت در خیابان با هم نزاع و بحث کردند. کسروی کشته نشد و ماموران دخالت کردند. نواب بازداشت شد اما پس از چند روز با فشار محافل مذهبی و ضمانت بازرگانی به نام اسکوئی از زندان آزاد شد و فدائیان اسلام را پایه‌گذاری کرد. اولین اعلامیه‌اش هم با نام "دین و انتقام" بود. روز بیستم اسفند ۱۳۳۴ سید حسین امامی، که به نواب پیوسته بود احمد کسروی را کشت و نواب برای مدتی فراری شد.

رهبران کنونی موتلفه اسلامی و بازماندگان فدائیان اسلام چنان از عهد برادری و اخوت بین فدائیان اسلام سخن می‌گویند که اگر این پیوند مبنای قضاوت باشد، اصلاً نباید در انصار حزب‌الله و فدائیان ناب محمدی که الان در جمهوری اسلامی همان اندیشه‌های خشک و ارتجاعی نواب را دنبال می‌کنند اختلافی بروز کند. البته در مورد انصار هم تا حالا بارها افرادی از آن بیرون زده و افشاگری کرده‌اند و از دزدی‌ها، تجاوز به ناموس مردم و دیگر چیزها پرده برداشته‌اند، مثل اعترافات فرهاد امیرابراهیمی.

زمانی که آقای ذوالقدر از طرف نواب مامور کشتن علاء (نخست وزیر وقت و وزیر دربار شاهنشاهی) شده بود، موفق نشد و به چنگ ماموران افتاد. همین آقای ذوالقدر وقتی با نواب صفوی در زندان رو به رو شد، با مشت به سرو صورت ایشان کوبید.

چرا می‌گویند فدائیان اسلام مارک انگلیسی دارند؟ در آن ایامی که مصدق شرکت نفت انگلیس و ایران را ملی اعلام کرد، سفارتخانه انگلیس هم بسته شد و قرار بود انگلیس‌ها فردای آن روز از

دوگزینه دفاعی در جمهوری اسلامی

گزینه‌ای که رضاخان
انتخاب کرد!

بحث روزهای اخیر پیرامون سفر وزیر خارجه عراق به ایران، با افشای خبر سفر محرمانه معاون سرپرست سیمای جمهوری اسلامی "علی لاریجانی" به بغداد و مذاکرات گسترده سیاسی وی با مقامات عراقی وارد مرحله جدیدی شد. این بحث‌ها و انگیزه سفرها و مذاکرات با رژیم بغداد - هم از نوع علنی و هم از نوع محرمانه آن - ظاهراً باز می‌گردد به تدابیری که در ارتباط با حمله نظامی آمریکا به عراق و پیامدهای ناگزیر آن برای ایران پیش برده می‌شود. بنابراین، پیش از پرداختن به دخالت‌های محیرالعقول سرپرست سیمای جمهوری اسلامی در امور سیاست خارجی، که در نظام جمهوری اسلامی و ساختار آن غیر قابل انتظار نیست، به دو گزینه‌ای باید پرداخت، که برای گریز از پیامدهای حمله نظامی آمریکا به عراق و استقرار پایگاه‌های امریکائی در مرزهای غربی ایران وجود دارد.

۱- گزینه‌ای که محمدخاتمی مطرح می‌کند، محکم کردن پشت جبهه و بالا بردن حصار و باروی دفاعی با خشت و گل حمایت مردم از حاکمیت است، که این ممکن نمی‌شود، مگر گردن گذاشتن به حاکمیت مردم. این پشت جبهه بشدت آسیب دیده‌است و رشد نامیدی مردم نسبت به امکان تحولات در چارچوب جمهوری اسلامی شانه به شانه جلب امید مردم به امکان و امکاناتی از خارج کشور پیش می‌رود. آمار موسسه پژوهش‌های ملی می‌گوید ۴۶ درصد مردم از مرز جمهوری اسلامی گذشته‌اند. این موسسه را مهروموم کرده‌اند، اما مگر افکار و نتایجی که مردم در زندگی به آن می‌رسند را هم می‌توان مهروموم کرد؟

۲- گزینه دوم، که ظاهراً رهبر و یا بیت رهبری و گردانندگان شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت و برخی فرماندهان سپاه پاسداران از آن حمایت می‌کنند، نوعی آمادگی ابتدائی مقابله نظامی با حوادث و پیامدهای ناشی از حضور مستقیم آمریکا در مرزهای غربی و حتی دخالت نظامی در ایران است. این گزینه معتقد است برج و باروی مقابله با خطر امریکا نه جلب حمایت مردم و رفتن به سوی حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش، بلکه سرکوب مردم و جنبشی است که این خواست را دارد. در اینصورت هم از شر جنبش مردمسالاری خلاص باید شد، هم قدرت بلامنازع خویش در حاکمیت را حفظ کرد و هم توان چانه زنی با امریکا را در کف خود نگه‌داشت. مانور با حکومت صدام حسین و حفظ امتیازهایی برای مذاکره با امریکا نیز از درون همین گزینه بیرون می‌آید و مدافعان این تاکتیک، با احتمال بسیار تصور می‌کنند تجربه افغانستان و کنفرانس بُن را خواهند توانست اینبار با دقتی بیشتر و با درس آموزی از اشتباهات افغانستان و کنفرانس بُن موفقیت آمیز پیش ببرند!

مدافعان گزینه نخست می‌دانند که توپ و تانک و موشک شهاب، مانورهای هفته دفاع مقدس و رجزخوانی‌های نظامی حاصلی جز توجیه جهانی حمله نظامی به ایران را در پی نخواهد داشت. همچنان که محدود کردن آزادی‌ها، نقض حقوق بشر و دهن کجی به مردم حاصلی جز توجیه تبلیغاتی افکار عمومی جهان برای حمله نظامی به ایران و فراهم

شدن زمینه استقبال از دخالت خارجی در امور داخلی ایران در داخل کشور را در پی نخواهد داشت.

مدافعان گزینه دوم، توپ و تانک و موشک شهاب را جدی گرفته‌اند، اما نه آنقدر که ندانند در عرض چند روز همه را، همانگونه از کف خواهند داد که عراق و یوگسلاوی از کف داند و چون حمایت پشت جبهه و مردم را با خود ندارند بقیه‌اش را هم که حاکمیت و قدرت سیاسی است باید بدهند. بنابراین، این مدافعان، در عین ظاهری که برای دفاع نظامی به خود گرفته‌اند، روی امتیاز دادن، زدوبند کردن، پذیرش خواست‌های امریکا و همسو شدن با استراتژی امریکا در منطقه همانقدر حساب می‌کنند که روی قدرت نظامی و سرکوب مردم در داخل کشور. به فضای بسته سیاسی نیز نیازمندند، زیرا این زدوبند و چنین تغییر ماهیتی در جمهوری اسلامی که استقلال کشور را هم ضمیمه عدالت و آزادی برباد رفته می‌کند، جز با سرکوب اندک بقایای انقلاب ۵۷ ممکن نیست.

این، آن تابلویی است که با رنگ‌ها و نقوش مختلف در برابر ما قرار دارد و برای تصویر کلی آن نیاز به دقت چندانی نیست.

در این شرایط چه می‌توان و باید کرد؟ تجربه تاریخی و دستاوردهای شش سال اخیر می‌گوید: **افشاگری!**

طرفداران گزینه دوم در تاریکی ناشی از کم‌اطلاعی مردم شیخون می‌زند، کدام راهکار برای طرفداران گزینه اول باقی می‌ماند جز روشن کردن نورافکن‌ها بر فراز فضاها تاریک جبهه‌ها؟

طرفداران گزینه اول، در روشنائی است که حمایت ناشی از آگاهی و اطلاع مردم را کسب می‌کنند، که البته این نبردی سخت بین تاریکی و روشنائی است!

رضاخان کدام گزینه را برگزید؟

تاریخ هرگز مو به مو تکرار نمی‌شود، اما رویدادهای یک دوران را می‌توان با نمونه‌های تاریخی مقایسه کرد و از اشتباهات درس گرفت.

در آستانه جنگ دوم جهانی، **رضاخان** و دربار پهلوی اول که ایران را از سال ۱۳۱۰ تا شهریور ۱۳۲۰ بمدت یک دهه کامل به زیر چتر سیاه اختناق برده بود، در تنگنایی قرار گرفت که موقعیت کنونی ایران و خطر کامل شدن محاصره ایران توسط ارتش امریکا (از شمال، جنوب، غرب) و گسترش جنگ در منطقه و جهان در برخی عرصه‌ها با آن قابل قیاس است: **جنگ، خطر خارجی، نارضائی وسیع مردم، بحران اقتصادی، انفجار اجتماعی و امید به دخالت خارجی برای رهائی** از چنگال دیکتاتوری. رضاخان، که شیفته چکمه بر زمین کوبیدن هیتلر در رایشتاک (پارلمان آلمان) بود و پیشرفت نظامی-صنعتی توام با دیسپلین فاشیستی را بر هر گزینه دیگری ترجیح می‌داد، متحد خود را بسیار زود یافت: **آلمان هیتلری**

آن پیمان، که پنهانی و بدور از آگاهی مردم بسته شد، نه تنها درمانی نشد برای بحران حکومتی، که اشغال خاک ایران، برباد رفتن استقلال کشور، سقوط نظام و ۰۰۰ را نیز در پی داشت، با این تفاوت که حضور ارتش سرخ در شمال ایران، برتری اتحاد شوروی در جنگ با فاشیسم هیتلری، حضور و ظهور احزاب سیاسی مترقی و ملی در صحنه سیاسی کشور - بویژه حزب توده ایران که ۱۰ مهر مصادف با سالگرد تاسیس آنست - فضای باز سیاسی **(بقیه در ص ۳۰)**

ضعف بزرگ مطبوعات اصلاح طلب، غیبت مردم در صفحات آنهاست

نقش مذهب در سه جنبش ملی و انقلابی مردم ایران

**آنچه در ایران و در دل جنبش اصلاحات و تحولات
می‌گذرد، یک رویداد عظیم تاریخی است، که آینده ایران
بر مبنای نتایج آن رقم خواهد خورد.**

در دوران اخیر، بارها از ما پرسیده‌اند: شما گهگاه از مطبوعات دوم خردادی انتقاد می‌کنید و می‌نویسید که آنها از فرصت‌ها خوب استفاده نکردند. اگر شما در داخل کشور فعالیت می‌کردید و مسئولیت انتشار نشریه‌ای را با همین محتوا و خط مشی داشتید، چه راهی را می‌رفتید که مطبوعات دوم خردادی نرفته‌اند؟

در مقدمه این پاسخ کوتاه، لازم است یادآوری کنیم که حزب توده ایران باندازه کافی سابقه طولانی انتشار انواع نشریات سیاسی، هنری، ادبی، زنان، دهقانی و کارگری را در ایران دارد و ۶۱ سال تجربه ضامن توان انتشار نشریاتی مشابه در داخل کشور است. ادامه حیات مطبوعاتی، در سخت‌ترین و دشوارترین دوران‌ها و در محاصره انواع قوانین نوشته و نانوشته و سنت‌های ریشه‌دار در جامعه ایران یکی از هنرهای حزب توده ایران بوده و هست. بزرگترین روزنامه‌نگاران ایران، در نشریات توده‌ای قلم زده‌اند و یا مسئولیت مستقیم این نشریات را برعهده داشته‌اند. این واقعیات در تاریخ مطبوعات ایران، که زنده یاد "بهشتی‌پور" در سه جلد نوشته، اما از انتشارش در داخل کشور جلوگیری می‌کنند به عیان ثبت است. امیدواریم تغییر شرایط سیاسی-حکومتی، امکان انتشار این کتاب تحقیقی ارزنده را فراهم آورد تا نسل جدید روزنامه‌نگاران ایران با ریشه‌های خود آشنائی و بیوند استوار کند.

بنابر این، بحث را از این نقطه نمی‌توان شروع کرد، چرا که در عرصه عمل باید ثابت شود، نگاهی به کم‌کاری‌های نشریات دوم خردادی نیز، بیگانه با شرایط بسیار دشواری که آنها فعالیت کرده و می‌کنند و نقشی که نسل نوین روزنامه‌نگاران ایران ایفاء کرده‌اند نیست. آنچه گهگاه ما مطرح کرده‌ایم، یادآوری خالی بودن جای برخی سوژه‌ها، عرصه‌ها و چهره‌ها در این مطبوعات است و نه بیش از آن.

در این زمینه، با در نظر گرفتن تمام ملاحظات سیاسی اجتناب ناپذیر در حاکمیت چندگانه و پیچیده جمهوری اسلامی، ما تنها می‌توانیم یادآور شویم، در کنار آنچه انجام شده، چه باید می‌شد که نشد و چه باید بشود.

برای مثال، اگر ما جای برخی نشریات بودیم، قطعاً دست به کار تهیه یک سلسله گزارش‌های شهری و روستائی در سراسر ایران می‌زدیم و فضای مطبوعاتی را در تهران و در حاکمیت و اطراف آن خلاصه نمی‌کردیم. درهای مطبوعات را به روی مردم می‌گشودیم، از دیده‌ها، گفتگوهای مردم عادی، حرفه‌های نو برای امرار معاش، از فضای شهر، مناسبات مردم در داخل تاکسی‌ها و اتوبوس‌ها، از دختران کنار خیابان‌ها، از جوانان پارک‌ها، از محاوره و زبان جوان‌ها، از بازار تهران و رنگ بوی مذهبی و یا کمتر مذهبی شده آن، از تجارتخانه‌های بزرگ در تهران، از برج‌ها و ساکنین آنها، از مناسبات مردم و همسایه‌ها در مجموعه‌های ساختمانی، از سرگرمی‌های شبانه مردم، از قهوه‌خانه‌های تهران، از مساجد و حال و هوای آنها، از فضای موجود در مدارس، از اعتیاد، قیمت مواد مخدر، زندگی هنرمندان و هنرپیشه‌های تئاتر و سینما، بویژه از زندگی جانبازان جنگ و شهرک‌های آنها، از بسیجی‌ها و مناسبات آنها با هم و... می‌نوشتیم تا مردم را به هم وصل کنیم.

می‌بینید چقدر سوژه روی دست مطبوعات سال‌های اخیر مانده‌است و اگر همه آنها با عکس همراه شود، -که با کمال تأسف و تعجب کسی به این نقص بزرگ در مطبوعات ایران توجه ندارد- چه کار بزرگی انجام شده بود؟ مطبوعات به خبرنگار شهری نیازمندند، چرا که روزنامه‌نگاری تنها مقاله نویسی نیست؛ که به اپیدمی در مطبوعات دوم خردادی تبدیل شده‌است. بقول بزرگی از سران طایفه خوشنام و توانای مطبوعات قدیم ایران: **روزنامه‌نگار زیر سقفی، کارمند اداری است!**

چه تعداد از روزنامه‌نگاران مطبوعات دوم خردادی برای تهیه گزارش به شهرها و روستاها رفته‌اند؟ به محلات تهران سر کشیده‌اند؟ به حاشیه نماز جمعه‌ها رفته‌اند؟ در حاشیه خیابان‌ها زندگی مردم را دنبال کرده‌اند؟

مطبوعات به گزارش نویس خیابانی نیاز دارند، تمام ایران و مسائل آن در کنش و واکنش‌های سیاسی اصلاح طلبان و مخالفان اصلاحات در مطبوعات نباید خلاصه شود، گرچه این امر نیز بخش مهمی از کار مطبوعات باید باشد. در حقیقت اگر روزنامه‌های ارگان احزاب به این امور سیاسی می‌پرداختند، روزنامه‌های آزاد وظیفه‌ای جز تبدیل شدن به ارگان زندگی مردم نداشتند.

بسیار کم در مطبوعات داخل کشور فضای جامعه را منعکس می‌بینید. به یک دنیا حرف در اینجا وجود دارد.

از نظر ما، جامعه ایران یک دوران بسیار مهم تحول را از سر می‌گذراند. این تحول صرفاً این نیست که فلان اصلاح طلب چه می‌گوید و فلان مخالفش چه نظری دارد. جامعه از اعماق درحال دگرگونی بنیادین است و البته، این تحول در اسلام بسیار مهم است. هم در انقلاب مشروطه، هم در دهه ۳۰ و هم در انقلاب ۵۷ مذهب در عین حال که نیروی محرکه جنبش و انقلاب بود، نیروی بازدارنده نیز شد و ما دورانی را می‌گذرانیم که اگر از درون آن حل این مشکل تاریخی بیرون بیاید، مهم‌ترین رویداد و بزرگترین تحول در کشوری مثل ما که بافت آن همچنان دارای فرهنگ و سنت‌ها و آداب و باورهای دینی است روی داده‌است.

نه آنکه فکر کنید، فکر کنیم و یا فکر کنند مذهب حذف خواهد شد، خیر! در اروپا هم حذف نشد و از درون رنسانس و به تاریخ سپردن قرون وسطی بی دینی بیرون نیامد. نگاه کنید به حضور احزاب وابسته به کلیساها در بزرگترین کشورهای اروپائی، که یا در حاکمیت‌اند و یا رقیب حزب حاکم. کلیسا خود را از حکومت و ساختار اجرائی آن کنار کشید، خود

نداشته باشد و مردم در آن خود را نبینند روح ندارد. تفسیر در کنار خبر و حضور مردم در مطبوعات معنا پیدا می‌کند.
این، بخشی از آن سخنی است که ما با مطبوعات دوم خردادی داریم!

نلسون ماندلا در مصاحبه با هفته‌نامه "نیوزویک":

تندروهای مذهبی ایران و بنیادگرایان افغانستان از دل سیاست‌های امریکا بیرون آمدند!

"نلسون ماندلا"، رئیس‌جمهور سابق آفریقای جنوبی، که برای یک دوران طولانی بعنوان قدیمی‌ترین زندانی سیاسی جهان شهرت داشت، در مصاحبه‌ای با هفته‌نامه "نیوزویک" سیاست‌های کاخ سفید را "خطری برای صلح جهانی" اعلام کرد. این مصاحبه در تاریخ دهم سپتامبر انجام شده و ماندلا در آن با اشاره به سیاست‌های ایالات متحده در دهه‌های گذشته در آسیای میانه و بویژه در خاورمیانه، به قدرت رسیدن تندروهای مذهبی در ایران و مسلمانان بنیادگرا در افغانستان را به ترتیب نتیجه حمایت‌های ایالات متحده از رژیم شاه در ایران و حمایت‌های گسترده امریکا از مجاهدین افغان در جنگ علیه اتحاد شوروی سابق دانست.

ماندلا در رابطه با سیاست‌های کنونی ایالات متحده در ارتباط با حمله نظامی به عراق گفت: «واشنگتن تصور می‌کند سازمان ملل به یک زائده دست و پا گیر تبدیل شده و کشوری مانند ایالات متحده براحتی خارج از هر چارچوب و مصوبه این سازمان و به گونه‌ای که خود می‌خواهد و بدون آنکه از مجازات بین‌المللی بیم داشته باشد می‌تواند دست به هر اقدامی بزند. تمامیت ارضی و استقلال کشورهای بدینگونه در معرض خطر قرار گرفته‌است و حقوق ملت‌ها بدینگونه پایمال می‌شود. اینست آن پیامی که اکنون ایالات متحده برای جهانیان به ارمغان آورده‌است. یک چنین رفتاری باید به شدیدترین وجه محکوم شود.»

ماندلا در بخش دیگری از مصاحبه خود، خطاب به خبرنگار نیوزویک پرسید: «شما حتما متوجه مخالفت‌های فرانسه، آلمان، روسیه و چین با چنین تصمیماتی شده‌اید؟» و سپس ادامه داد: «فشار ایالات متحده برای شروع جنگ منعکس کننده تصمیم‌گیری پریزیدنت بوش در خدمت صنایع نظامی و نفتی ایالات متحده است.» او سپس با نام برده از تعدادی از اطرافیان و مشاورین جورج بوش ادامه داد: «با این حال احساس من اینست که می‌توان با جورج بوش صحبت کرد، گرچه با کمال تاسف افرادی در اطراف او قرار گرفته‌اند که مانند دایناسور رفتار می‌کنند و طرفدار عمل انسانی نیستند. افرادی مانند دیک چینی و رامسفلد با وابستگی‌های خاص خود، بوش را بدنبال خود می‌کشاند. حتی فردی مانند وزیر خارجه امریکا "کالین پاول" نیز در انزوا قرار گرفته‌است.»

را به روز کرد، احزاب وابسته به خود را، همانند بازوی سیاسی به صحنه فرستاد، از کنار ارتدوکس‌ها و کاتولیک‌ها، سنت شکنی پروتستانیسیم بیرون آمد و رقیب برتر کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها شد. در ایران نیز، بر خلاف نظراتی که گاه بیان می‌شود و ارتجاع مذهبی آن را تحریف شده تبلیغ می‌کند، مذهب باید سیاسی شود، اما این سیاسی شدن الزاما به معنای حکومتی شدن و حکومت را در اختیار گرفتن نیست. مخالفان اصلاحات نمی‌گویند که مردم و نواندیشان دینی و همه طرفداران اصلاحات خواهان پایان حکومت دینی بر جامعه هستند، بلکه مدعی می‌شوند که می‌خواهند دین و مذهب را از سیاست جدا کنند. در حالیکه درست خلاف این است. دین باید سیاسی و اجتماعی شود و از انزوا بیرون کشیده شده و نورافکن روی تاریکخانه‌های آن کشیده شود. این همان کاری است که با مسیحیت، با کلیساهای ارتدکس و تاریکخانه کلیساهای کاتولیک در دوران حاکمیت کلیساها شد. به این ترتیب، بجای این تبلیغ که مذهب و اسلام با دمکراسی هم‌خوانی ندارد، باید کوشید ابتدا آن را سیاسی و اجتماعی کرد و آنگاه در چارچوب دمکراسی اجتماعی جا و مقام آن را تعریف کرد. در این شرایط است که مذهب خود را یا به روز می‌کند و یا بیش از پیش به حاشیه رانده می‌شود و به تمرکز شیعه به اجزاء باز هم بیشتر تقسیم خواهد شد و از قدرت تاثیر گذاری ارتجاعی‌ترین بخش آن روی تحولات کاسته خواهد شد. یعنی حل همان معضل تاریخی که در بالا و در ارتباط با تحولات تاریخی یکصد سال اخیر به آن اشاره شد. تحولاتی که دو نوع روحانیت، دو نوع اسلام و بلکه چند نوع روحانیت و چند نوع برداشت از اسلام در آن حضور داشته و تاثیر گذاشتند.

بخشی از وظیفه مطبوعات در همین عرصه‌است. نه در انتشار بحث‌های خسته کننده مذهبی در صفحات متعدد، بلکه در گشایش صفحات به روی مردم و قرار دادن روحانیت در برابر مسائل متحول شده مذهبی مردم. در اینجا هم باز بحث بر سر مردم و مطبوعات است، نه حاکمیت و مردم، نه حوزه‌های دینی با حوزه‌های دینی، نه روحانیت با روحانیت، بلکه مردم و مذهب، مردم و روحانیت، مردم و سنت‌های مذهبی دگرگون شده در خیابان‌ها، شهرها، خانه‌ها، مراسم عزاداری و ... یا روحانیت خود را با آن همراه خواهد کرد و یا بیش از پیش به حاشیه رانده خواهد شد و انشقاق و و صف بندی درون آن تشدید خواهد شد.

باید کوشید مذهب به روز شود، زمینی شود، خیابانی شود. در اینصورت، دیگر این مذهب آن نخواهد بود که در سه مقطع یاد شده در بالا به تحولات در ایران ضربه زد.

ما، اگر بجای مطبوعات دوم خردادی بودیم، پای صحبت مردم می‌نشستیم، پای صحبت طلبه‌های مدرسه صدر بازار تهران، به حاشیه نماز جمعه‌ها می‌رفتیم و نماز گزاران را به حرف می‌کشیدیم، ترکیب سنی آنها را می‌نوشتیم، به میان انصار حزب‌الله می‌رفتیم و با آنها حرف می‌زدیم. نه آنکه نصیحتشان کنیم، بلکه بشناسیمشان. نه شناسائی امنیتی، بلکه شناسائی اجتماعی.

همه آنچه که در همین چند خط نوشتیم، بخشی از آن غفلت بزرگی را تشکیل می‌دهند که مطبوعات در طی ۶ سال گذشته از آن غافل ماندند و از فضای بوجود آمده در این عرصه‌ها استفاده نکردند. این غفلت را باید جبران کرد. نسلی از روزنامه‌نگاران پیش از انقلاب، بویژه در دهه ۵۰ چنین کرد و آنجا که رژیم شاهنشاهی اجازه ورود به سیاست دولتی و حکومتی را نداد، بخشی از این روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران روزنامه را به خیابان بردند، گزارش محلات و مشکلات مردم را تهیه کردند، گرچه در تنگنای سانسور و اختناق شاهنشاهی.

مردم تشنه خبرند ولی در عین حال خواهان انعکاس خودشان در نشریات و در مطبوعات، در رادیو و تلویزیون‌اند. نشریه‌ای که خبر

بنیاد الزهرا متعلق به هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله جنتی
و آیت‌الله محمد یزدی است

۳ امام جمعه تهران مالک چهارمین کارخانه بزرگ تولیدی شدند

بنیاد کوثر است!

زیر نگین چهارمین

امام جمعه موقت تهران

در تهران و در حاشیه کشاکشی که بر سر اعلام نتایج دادگاه سه آقازاده مقتدائی، رستگاری و دری نجف‌آبادی همچنان جریان دارد، فاش شد:

یکی از بنیادهای اقتصادی جمهوری اسلام "کوثر" نام دارد که متعلق به امامی کاشانی، عضو مجلس خبرگان رهبری، چهارمین امام جمعه موقت تهران و دبیر اسبق جامعه روحانیت مبارز است. این بنیاد را پسر امامی کاشانی اداره می‌کند و بموجب اطلاعاتی که حتی نمایندگان مجلس و کمیسیون اصل ۹۰ نیز آن را در اختیار دارند، سود سال گذشته آن چند میلیارد تومان بوده است. امامی کاشانی نیز گهگاه بعنوان امام جمعه موقت تهران، در دانشگاه تهران ظهور و از ارزش‌های اسلامی در برابر اصلاحات دفاع می‌کند! بر ما معلوم نیست که چه کسان دیگری در این بنیاد سهام دارند و با آن شریک‌اند و چه نوع امور تجارتي در قبضه این بنیاد است. از آنجا که در جریان خصوصی‌سازی و اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، کارخانه‌های کشور بین آقایان تقسیم شد و در میان هیات حاکمه تقسیم شد، گمان می‌رود که بنیاد کوثر نیز مانند بنیاد الزهرا مالک چند کارخانه تولیدی باشد.

فریاد کارگران برای دریافت حقوق و دستمزد که به جائی نمی‌رسد، ورشکستگی کارخانه‌های تولیدی و تلاش برای تغییر قانون کار به سود صاحبان سرمایه از چنین پشتوانه پر قدرتی برخوردار است!

بنیاد "الزهرا" بعد از خرید کارخانه مهرام، کارخانه مینو، که قدیمی‌ترین و بزرگترین کارخانه شکلات سازی ایران است را به قیمت ۲۴٫۵ میلیارد تومان خرید. به این ترتیب، بنیاد الزهرا صاحب کارخانه‌های مهرام، چسب رازی، لاستیک دنا و اکنون کارخانه مینو شد. سود ۶ ماهه کارخانه مهرام در سال جاری ۶ میلیارد تومان بوده است. بنیانگذاران و صاحبان سرمایه بنیاد الزهرا به ترتیب عبارتند از حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، رئیس مجمع تشخیص مصلحت، آیت‌الله احمد جنتی، دبیر شورای نگهبان و ریاست عالی شورای تبلیغات اسلامی و آیت‌الله محمد یزدی، عضو شورای نگهبان و رئیس سابق قوه قضائیه. این هر سه امام جمعه موقت تهران و عضو مجلس خبرگان رهبری نیز هستند. گفته می‌شود، بعد از آستانقدس رضوی، بنیاد الزهرا بزرگترین تراست اقتصادی در جمهوری اسلامی است.

بنیاد الزهرا، همچنين با واسطه، با یکی از بزرگترین کارخانجات نوشابه سازی آمریکا بنام "سینالکو" قرارداد بست و بطور مشترک با جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، که بخش اقتصادی آن را سازمان تبلیغات اسلامی هدایت می‌کند، این نوشابه را آماده عرضه به بازار ایران می‌کند. این نوشابه گران قیمت (سینالکو) قرار است ابتدا در شمال تهران و سپس در شهرهای نقاط مرز نشین کشور برای فروش توزیع شود.

آن اسلام ناب‌محمدی که برای حفظ آن فتوای قتل و حمله به کوی دانشگاه صادر می‌شود در خدمت این ثروت است. وقتی شورای نگهبان قانون اساسی اصول مربوط به اقتصاد در قانون اساسی جمهوری اسلامی را نادیده می‌گیرد، وقتی برای جلوگیری از انتشار مطبوعات و رسیدن افشاگرها به این مرزها پیشانی سعید حجاریان نشانه گرفته می‌شود، آیت‌الله منتظری در خانه‌اش زندانی و عبدالله نوری در اوین زندانی می‌شوند، فرمانده کل سپاه پاسداران برای مطبوعات و ملی- مذهبی‌ها خط و نشان می‌کشد و پادگان عشرت‌آباد را به زندان اصلاحات

گوشت و گندم مسموم آخرین محصول واردات قاچاق در بازار ایران است

بازار ۴ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلاری قاچاق در بازار ایران

یک کمیسیون ویژه برای بررسی پرونده‌های خاص در ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز تشکیل شد. دبیر ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز، گفت: سالانه دو تا دو میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار کالا در ایران قاچاق می‌شود و میزان موارد «شبه قاچاق» هم دو میلیارد دلار است. وزرای کشور، راه و ترابری، دفاع و پشتیبانی، صنایع و معادن، بازرگانی، جهاد کشاورزی، اطلاعات و روسای نیروهای مسلح، بانک مرکز، فرمانده نیروی انتظامی و در مجموع ۱۴ تن در این ستاد عضو هستند. وی از تغییر ترکیب ستاد مبارزه با قاچاق کالا در استانها خبر داد و اظهار داشت: ریاست این ستاد را در استانها، استاندار به عهده دارد.

روی هفت کالا مانند سیگار، چای، پارچه، لوازم یدکی خودرو، قطعات رایانه، لوازم خانگی و صوتی و سوخت که بیشترین کالاهای قاچاق را شامل می‌شوند، اقدام شده است تا از قاچاق آنها جلوگیری شود. دبیر این ستاد همچنین گفت برای واردات ۱۲ قلم کالا به شکل تجاری و بدون انتقال ارز به منظور جلوگیری از قاچاق تدابیری در نظر گرفته شده است. این کالاها از جمله عبارتند از تلفن همراه، سیگار، آب میوه‌گیری، پارچه و موز. دبیر ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز با اشاره به مساله «قاچاق در اسکله‌ها» توضیح داد: مصوبه مجلس، تصمیم‌گیری درباره اسکله‌های رها شده را به دولت محول کرده است. دستگاههایی که مقررات گمرکی را رعایت نکرده‌اند، از طرف ما ابلاغیه دریافت کرده‌اند. با تشکیل ستاد، به شکل ویژه با این مسئله برخورد خواهیم کرد. وی افزود: سازمان بنادر و کشتیرانی اجازه ساخت بندر را صادر می‌کند و این اقدام را با اجازه گمرک انجام می‌دهد. استفاده تجاری از این اسکله‌ها کاری غیرمجاز است و ما این موارد را شناسایی کرده‌ایم. درباره اقدام ستاد در زمینه قاچاق کالاهایی مانند لوازم آرایشی و گوشتی وی گفت:

در زمینه قاچاق دام مصوباتی داشته‌ایم، ایجاد قرنطینه در مرزها یکی از این موارد بود. مورد اخیر درباره **گوشتهای فاسد**، یکی از کشفیات ما بود. در پایان این مصاحبه نیز درباره ورود **گندم‌های آلوده از مرز عراق**، هشدار داد. ه شد. میزان کشف گندم قاچاق آلوده به آفت حدود ۱۰ تا ۱۵ تن بوده است.

گوشت فاسد در شبکه توزیع گوشت کشور!

همزمان با انتشار اخبار مربوط به ورود غیر قانونی و قاچاق مواد غذایی به کشور، از چند روز پیش شایعاتی پیرامون مسمومیت مردم بر اثر خوردن گوشت و انتقال آنها به بیمارستان‌ها گزارش شده است. در همین

ارتباط پزشک‌های وزیر بهداشت بعد از جلسه هیأت دولت در جمع خبرنگاران در خصوص گوشت قاچاق در کشور گفت: وظیفه ارزیابی و کنترل گوشت و فراورده‌های گوشتی تا زمانی که به صورت گوشت خام است، در اختیار وزارت جهاد کشاورزی است و وقتی تبدیل به فراورده گوشتی شود، بر عهده وزارت بهداشت است.

وی گفت: با وجود این مسئله از زمانی که بحث گوشت‌های آلوده مطرح و گزارش داده شده است، به تمام دانشگاهها و خبرگزاریها و روزنامه‌ها اعلام شد که حق استفاده از گوشت‌های منجمد بدون تأیید واحد مربوطه وجود ندارند و این اطلاعیه را طی ۴۸ ساعت به تمام قسمت‌ها اعلام کردیم.

اکیپ‌های بازرسی از کلیه قسمت‌هایی که گوشت‌ها را نگهداری می‌کنند، بازرسی کردند و حدود ۳۷۰ جعبه گوشت منجمد شد.

وزیر بهداشت در پاسخ به این سؤال که آیا وزارت بهداشت به مردم اطمینان می‌دهد که گوشت‌های موجود در بازار آلوده نیست، گفت: باید جهاد کشاورزی که مسئول رسیدگی به این مسئله است، این اطمینان را بدهد، ولی آنچه به ما اعلام شده است، این است که گوشت‌هایی که مهر جهاد کشاورزی با تاریخ و زمانی که دارد، سالم است.

در کنار اخبار مربوط به ورود گوشت فاسد به کشور و بردن آن در شبکه توزیع، همانطور که در مصاحبه دبیر ستاد مبارزه با قاچاق نیز مطرح شده، از مرزهای غربی کشور گندم مسموم نیز وارد شده است.

اسکله‌های قاچاق در اختیار کیست؟

فرمانده مبارزه با قاچاق نیروهای انتظامی نیز اعلام داشت: در روزهای سوم و ششم شهریور ماه سال جاری، ناحیه انتظامی استان هرمزگان موفق شد، حدود ۱۷ تن گوشت وارداتی به کشور را توقیف کند که این گوشتها پس از ارجاع به مرکز دامپزشکی، آلوده تشخیص داده شد. این گوشتها با مارک هندی و به طور غیرقانونی از کشور امارات، وارد کشور شده بودند و در این ارتباط ۱۲ نفر دستگیر شده‌اند. وی گفت: برخی اسکله‌ها که خاصیت تجاری ندارند، اقدام به کارهای اقتصادی می‌کنند که این اداره از ادامه فعالیت آنها جلوگیری می‌کند. فرمانده مبارزه با قاچاق نیروی انتظامی مشخص نکرد که این اسکله‌های فاقد صلاحیت تجاری، که ظاهراً برای امور دیگری صلاحیت دارند در اختیار چه سازمان‌هایی است و آن کسانی که از این اسکله‌ها قاچاق وارد کشور کرده و با جان مردم باز می‌کنند کیستند.

بیشتر هم محمدخاتمی گفت و هم رئیس مجلس در یکی از نطق‌های پیش از دستور خود گفت که تعدادی اسکله در اختیار سپاه پاسداران است که خارج از کنترل گمرک کشور فعالیت می‌کنند. اکنون بیشترین توجه در ارتباط با قاچاق گوشت فاسد متوجه همین اسکله‌هاست!

**جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
بزرگترین وارد کننده شکر**

آیت‌الله‌هایی که باشکر هم شیرین سخن نشدند!

شرکت قند دزفول، بزرگترین واردکننده شکر در جمهوری اسلامی است. این شرکت با حمایت جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و زیر پوشش یک موسسه خیریه تاسیس شده است. این شرکت ابتدا ۶۷ در صد سهام کارخانه قند دزفول را از سازمان صنایع ملی ایران خرید و سپس تحت این توجیه که ظرفیت اسمی کارخانه قند دزفول بیش از ظرفیت کاری آنست و کشاورزی منطقه نیز هماهنگ با این کارخانه نیست، اجازه ورود موقت شکر را از روی سر دولت و با استفاده از نفوذ حوزه علمیه قم و جامعه مدرسین این حوزه بدست آورد. این شرکت در ابتدا مدعی شد که با ورود شکر خام می‌تواند از ظرفیت کامل کارخانه قند دزفول استفاده کند، اما ورود شکر نه موقت ماند و نه ظرفیت کارخانه قند دزفول بالا رفت. نه تنها چنین نشد، بلکه کشت چغندر منطقه نیز نابود شد و هزاران چغندرکار بی‌خانمان شدند.

شرکت قند در سال ۷۶ نزدیک به ۳۵ هزار تن شکر و در سال‌های ۷۷ تا ۸۰ بیش از ۷۶ هزار تن شکر خام وارد ایران کرد که این واردات تماماً از طریق بندر امام خمینی ترخیص شد. تنها در فاصله سال‌های ۷۶ تا ۷۸، یعنی طی دو سال سود شرکت مذکور از تبدیل شکر خام به شکر تصفیه شده حدود ۵ میلیارد تومان بوده است.

علاوه بر شکر خام، شرکت قند بیش از ۱۶۰ هزار تن شکر سفید نیز وارد کرده است. سود حاصل از این واردات طی چهار سال - ۷۶ تا ۸۰ - بر رقم نجومی ۳۸ میلیارد تومان می‌زند. تمام این واردات بدون مالیات صورت گرفته و این ممکن نشده، مگر با حمایت جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، که در راس آن آیت‌الله مکارم شیرازی قرار داشت!

این هنوز همه ماجرا نیست و در ادامه تحقیق پیرامون مافیای واردات شکر و تاسیس شرکت خیریه‌ای که کارخانه قند دزفول را خریده و در یک قلم ۳۸ میلیارد تومان سود برده به نام رئیس هیات مدیره این شرکت می‌رسیم، که رسماً در دفاتر ثبت شرکت‌ها به ثبت رسیده است. وی آقا زاده آیت‌الله مکارم شیرازی بنام "محمدعبدالله مکارم شیرازی" است. آن کمری که به قتل مجلس ششم بسته شده، حکم "سب نبی" و "ارتداد"ی که برای هاشم آغاچری در نظر گرفته شده و فتوائی که آیت‌الله مشکینی برای غیر شرعی اعلام کردن سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی داده ریشه‌اش به این فساد و تباهی و معامله کردن دنیا با آخرت باز می‌گردد! جنجال پیرامون سخنرانی هاشم آغاچری، ابتدا با سخنرانی و حکم آیت‌الله مکارم شیرازی شروع شد. آیت‌اللهی که شربت شهادت را به

دیگران توصیه می‌کند و خود شربت شیرین ۳۸ میلیارد تومانی را سر می‌کشد!

آن موسسه خیریه‌ای که پسر مکارم شیرازی، رئیس هیات مدیره آنست، سهامداران دیگری هم دارد، که در صدر آنها آیت‌الله مصباح یزدی نشست است! تئوریسین دهسال دوم جمهوری اسلامی. او سلطان قند و شکر جمهوری اسلامی است. کلامش تلخ، اما کامش شیرین است! آنها فاتحین بعد از جنگ با عراق‌اند که روی ویرانه صنعت قند و کشاورزی نابود شده نیشکر خوزستان، برج و باروی واردات شکر را بنا نهاده‌اند و از همین برج و بارو و از درون قلعه ولایت مطلقه فقیه حکم سنگسار و ارتداد صادر می‌کنند. همانگونه که آیت‌الله مصباح یزدی و صدر لژ تجارت در جمهوری اسلامی "حاج حبیب‌الله عسگراولادی مسلمان" می‌گویند، جنگ با اصلاح طلبان بر سر ارزش‌هاست، او راست می‌گوید، اما این جنگ نه بر سر آن ارزش‌هایی است که او ادعا می‌کنند، بلکه جنگ بر سر همین ارزش‌های دهها میلیاردی است!

پرده برداری از راز تابلوهای اطراف میدان ونک

بخش وسیعی از زمین‌های اطراف میدان ونک را از مدتی پیش منطقه غیر قابل فروش و معامله اعلام کرده‌اند. در این زمین‌ها تابلوهای نصب شده با عنوان "متعلق به بیت رهبری" و اینکه هیچ کس اجازه تداخل و تصرف در این محوطه را ندارد.

ماجرای این زمین‌ها و تابلوها چیست؟

گفته می‌شود: بیت رهبری در جریان مذاکرات و قراردادهایی است برای برج سازی در این زمین‌ها. طرح برج سازی در این زمین‌ها تحت عنوان "شهرک سفارتخانه‌ها" پیش برده می‌شود و تاکنون با چند سفارتخانه در این زمین وارد مذاکره و معامله شده‌اند. در این برج‌ها قرار است کارکنان سفارتخانه‌های خارجی ساکن شوند. توجیه این عملیات که شهرداری تهران و شورای شهر حق کوچکترین دخالتی را در آن ندارد ایجاد **کمر بند امنیتی** در اطراف سفارتخانه‌های خارجی و محدود کردن ارتباطات آنها با ایرانی‌ها اعلام شده است. الگوئی مشابه آنچه رهبر جمهوری اسلامی در جریان سفر به چین، در زمان ریاست جمهوری خود با آن آشنا و از آنجا که علاقه وافری که به امور اطلاعاتی-امنیتی دارد به این طرح علاقمند شده بود. سرمایه اولیه بنای این شهر از حساب محرمانه رهبر تامین شده و یک هیات مدیره آن برای آن در نظر گرفته شده که گفته می‌شود حجت‌الاسلام محسنی اژه‌ای و حجت‌الاسلام صادق میرحجازی، منشی مخصوص رهبر از اعضای آن هستند. محسنی اژه‌ای در چند طرح برج‌سازی در تهران سرمایه‌گذاری کرده و چون بیش از هر مقام امنیتی دیگری در جمهوری اسلامی به در و دربند و قفل و رمز امنیتی علاقمند است، نام او را در محافل خصوصی گذاشته‌اند "دژهای".

پرسش و پاسخ دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران

حمله نظامی امریکا به ایران یک فاجعه اقتصادی-انسانی

هیچگاه کردستان عراق به اندازه امروز حاکم بر سر نوشت

خود نبوده است، اما این حاکمیت تثبیت شده نیست *

رهبران کردستان عراق، پس از بازگشت از اجلاس بُن به ما گفتند که امریکا به آنها قول حکومت فدراتیو در عراق را داده است *

دهمین سالگرد بزرگداشت ترور رهبران حزب دمکرات کردستان ایران در شهر برلین - رستوران میکونوس - در خانه دموکراسی واقع در شهر برلین برگزار شد. در این مراسم علاوه بر دبیر اول حزب دمکرات کردستان ایران "عبدالله حسن زاده"، برخی از رهبران حزب دمکرات کردستان ایران و میهمانانی از احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون ایران و بویژه کردستان ایران و همچنین شخصیت‌های سیاسی، فرهنگی و اعضاء و هواداران حزب دمکرات کردستان ایران مقیم آلمان شرکت داشتند.

سخنران اصلی این بزرگداشت "عبدالله حسن زاده" بود و علاوه بر وی، وکیل خانواده قربانیان ترور رهبران حزب دمکرات کردستان ایران و یکی از نمایندگان پارلمان آلمان از حزب سوسیال دمکرات نیز سخنرانی کردند.

دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران در سخنان خود پیگیری قضات و وکلای پرونده ترور میکونوس را ستود و به دادگستری آلمان بخاطر شجاعتی که در اعلام نقش جمهوری اسلامی در ترور رهبران کردهای ایران از خود بخرج داد ستود.

در پایان این مراسم دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران در یک جلسه پرسش و پاسخ شرکت کرد و به سؤالات عده‌ای از حاضران در این مراسم پاسخ داد.

دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران در مورد خودمختاری و ماهیت این شعار و اینکه خود مختاری با فدرالیسم تفاوت دارد گفت: ما اولین حزب سیاسی کشور بودیم که شعار فدرالیسم را مطرح کردیم و از آن نیز حمایت می‌کنیم، اما به خود اجازه نمی‌دهیم خود را وکیل سایر خلق‌ها و ملت‌های ساکن ایران بدانیم و به جای آنها تصمیم بگیریم. ما ترجیح می‌دهیم روی خواست خود که جنبه محلی دارد و خاص خلق کرد است تاکید کنیم و به همین دلیل ما شعار خود مختاری را دنبال می‌کنیم و آن را با شعار دمکراسی برای ایران تکمیل می‌کنیم.

در رابطه با موقعیت و حضور حزب دمکرات کردستان ایران در داخل کشور عبدالله حسن زاده گفت: ما اگر بیشتر از گذشته در کردستان حضور نداشته باشیم کمتر نداریم و در فردای بازگشت به کردستان بر همه معلوم خواهد شد که ما همچنان حزب محبوب مردم کردستان هستیم. در رابطه با حضور نظامی این حزب در کردستان ایران نیز وی گفت: ما حضور نظامی نداریم، ولی حضور سیاسی، تشکیلاتی و معنوی در کردستان ایران داریم.

در خصوص حضور حزب دمکرات کردستان ایران در کردستان عراق نیز دبیر اول حزب دمکرات کردستان ایران گفت: بعلت شرایط خاص

کردستان عراق و تعهداتی که در مقابل برادران کرد خود در عراق و حکومت محلی آنها داریم و برای جلوگیری از مداخله جمهوری اسلامی در کردستان عراق به بهانه حضور ما در خاک عراق، ما از این امکان صرف نظر کرده‌ایم. ضمناً ما یک حزب سیاسی با اهداف سیاسی هستیم و مبارزه مسلحانه شیوه‌ای از مبارزه است که در جای خود از آن استفاده می‌کنیم و این شیوه همواره از طرف رژیم‌های غاصب به ما تحمیل شده است.

در رابطه با وضعیت کردستان عراق و سیاست امریکا نیز وی اظهار داشت: کردستان عراق هیچگاه به اندازه امروز آزاد و مستقل نبوده است. در آنجا نه استقلال نه فدرالیسم و نه خود مختاری به مفهوم حقوقی آن وجود ندارد، اما حقوقی کمتر از این هم در کردستان عراق وجود ندارد. در حال حاضر و در مقایسه با استقلال، با توجه به اینکه کردها در مقابل دیگران بعنوان دولت هیچ تعهد خارجی و یا متقابلی ندارند، عملاً میدان مانور بیشتری در اختیار دارند که البته این وضع دوام نخواهد آورد. بنظر ما، این به نفع کردهای عراق است که موقعیتشان را از نظر حقوقی و بین‌المللی تثبیت کنند. در رابطه با امریکا نیز حزب دمکرات کردستان ایران اعتقاد دارد امریکا دنبال منافع خود در عراق است و سیاستی که در آنجا پیش می‌برد در همین راستاست. به نقل از آخرین ملاقاتی که بعد از بازگشت سران کرد از جلسه "بن" با آنها داشتم و از قول رهبران کرد عراقی می‌گویم که امریکائی‌ها در این جلسه و برای اولین بار بعنوان نمایندگان رسمی دولت امریکا به کردهای عراق قول داده‌اند که وضع آنها بهتر خواهد شد و فدرالیسم برای آنها تحقق خواهد یافت. ما آنها را نمایندگان رسمی دولت امریکا می‌شناسیم، زیرا در آن ترکیب نمایندگانی از ارگان‌های دولتی امریکا، از جمله وزارت امور خارجه، وزارت دفاع، ریاست جمهوری و سازمان اطلاعات مرکزی امریکا "سیا" در این ترکیب، یعنی ترکیب کنفرانس بن حضور داشتند.

ایران و امریکا

در مورد سیاست امریکا در قبال ایران نیز حسن زاده گفت: بنظر ما سرنگونی و یا هر گونه تحولی در کشور ما باید بوسیله خود مردم ایران و سازمان‌ها و احزاب سیاسی آنها انجام گیرد. ما معتقدیم که وضعیت ایران با افغانستان کاملاً متفاوت است و دخالت نظامی امریکا در ایران به ضرر مردم ایران است و منجر به خسارات جبران ناپذیر می‌شود و فاجعه نابودی منابع و امکانات اقتصادی کشور ما را در پی خواهد داشت. این دخالت به نفع امریکا و به ضرر ایران است. او تاکید کرد که ما فرق ماهوی و آنچنانی بین سیاست‌های اصلی دو جناح حاکمیت نمی‌بینیم. حسن زاده در رابطه با بخش اصلاح طلب حاکمیت جمهوری اسلامی گفت: عوامل اصلی این جناح در عمده‌ترین خطوط سیاسی خود و خصوصاً آنجا که اصرار در حفظ قانون اساسی و ولایت فقیه و تعهداتشان نسبت به حفظ آن عملاً در خدمت سیاست‌های کلی جناح راست قرار می‌گیرند و آمیدی به آنها نیست و کاری نیز از آنها بر نمی‌آید.

در باره تشکیل جبهه وسیع نیز حسن زاده گفت: تشکیل جبهه‌ای وسیع از تمام نیروهای مترقی و دمکرات بعنوان آلترناتیو جمهوری اسلامی مورد قبول ماست و برای تامین موفقیت آن تلاش می‌کنیم، بویژه آنکه افکار عمومی جهان از وجود چنین جبهه اپوزیسیونی حمایت می‌کند.

در جلسات غیرعلنی دو گروه بحث و تحقیق چه می‌گذرد:

مقابله با اصلاحات

ادامه اشتباه تداوم جنگ است!

پرچم اصلاحات، بتدریج از داخل حاکمیت خارج شده و به حاشیه و خارج از حاکمیت منتقل می‌شود. حتی برخی از روحانیون نیز اعتقاد دارند، برای گریز از عواقب ۲۴ ساله حاکمیت روحانیون، باید بتدریج عقب نشینی کرده و از حاکمیت خارج شد!

از متن سه نامه گزارش‌گونه مشروح پیرامون بحث‌های پشت پرده پیرامون اصلاحات، موانع موجود بر سر راه آن و بویژه بحث‌هایی که در میان برخی روحانیون و غیر روحانیون وابسته به جبهه مخالف اصلاحات جریان دارد، گزیده‌ای را استخراج کرده و در زیر می‌آوریم. این گزارش‌ها در فاصله‌های زمانی چند هفته‌ای بدست ما رسیده‌است و سیر تکاملی بحث‌ها و برجسته شدن و یا کم رنگ شدن برخی مباحث در این دوره چند هفته‌ای در داخل کشور را در همین فاصله‌ها نیز می‌توان دنبال کرد. فاصله‌ای که جمعا ۷ هفته را در بر می‌گیرد.

در این گزارش‌ها نام‌هایی وجود داشت که انتشار آن را صلاح ندانستیم، همچنین برداشت‌هایی از مناسبات جدید میان آیت‌الله مهدوی‌کنی، آیت‌الله واعظ طبسی و حاج حبیب‌الله عسگراولادی، دبیرکل حزب مؤتلفه اسلامی با رهبر جمهوری اسلامی در این نامه مطرح بود که تا بروز نشانه‌های آن در تصمیم‌گیری‌های حکومتی نمی‌توان ناشر آن بود و به همین دلیل، انتشار این بخش از گزارش‌های دریافتی را نیز موقوف به آینده کردیم. جزئیات بعنوان تهدید به استعفا هاشمی رفسنجانی از مجمع تشخیص مصلحت و در عین حال خیز برداری وی برای تشکیل دولت اضطراری بجای دولت خاتمی نیز در این گزارش‌ها شرح داده شده بود، که انتشار آن را نیز تا دریافت اخبار و گزارش‌های دیگر، بیش از همین حد و بعنوان اشاره‌ای به مناسبات در حال جابجائی در حاکمیت و بویژه در جبهه ضد اصلاحات جایز نمی‌دانیم. این رویدادها، چنانچه همگی آنها صحت داشته باشد، حوادثی اجتناب ناپذیر و متاثر از تحولات بزرگی است که چه در بطن جامعه و چه در رویدادهای جهانی و منطقه‌ای ادامه دارد. در باره گرایش و امید مردم به دخالت خارجی برای رهایی از چنگال جناح راست جمهوری اسلامی نیز، حتی اگر همه ارزیابی‌های مورد اشاره در گزارش‌های دریافتی را بعنوان بخشی از بحث‌های جدید در جلسات محرمانه بپذیریم، آنگاه وظیفه چپ مذهبی در حاکمیت و دگراندیشان غیر مذهبی و حزب توده‌ایران برای مقابله با این گرایش بسیار فراتر از آن وظیفه‌ای می‌شود که اکنون انجام می‌شود.

شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده، متن گزارش‌های دریافتی را با دقت مطالعه و پس از بحث پیرامون نکات گرهی آن، انتشار بخش‌های زیر را با حذف موارد مورد اشاره در بالا، در سه بخش موافقت کرد.

گسترش دهد و جامعه‌ای مدنی را در چارچوب قانون اساسی برقرار سازد، اما مخالفان اصلاحات با تبدیل قوه قضائیه به یک دستگاه کامل حکومتی و بهره‌گیری از بندهای مختلف قانون اساسی و بویژه اصل چهارم از فصل اول، تحت عنوان "اصول کلی" آن، (۱) در برابر گسترش فضای خاکستری ایستاد و در نتیجه عبور از قانون اساسی و رهایی از حاکمیت دینی را عملا در دستور کار اصلاحات قرار داد. این عبور چنان آشکار است که محمدخاتمی نیز با اعلام بردن لایحه تدقیق اختیارات ریاست جمهوری و با اعلام تلویحی اینکه به سمت رفراندوم خواهد رفت عملا آن را پذیرفته‌است و هر نوع رفراندومی در آینده پاسخ به همین خواست عمومی و رو به گسترش، یعنی رهایی حکومت از قیود دینی است.

با آنکه از میان دو گروه یاد شده کسی حاضر نیست آشکارا اعلام کند، اما در این بحث‌ها گفته می‌شود که برای حفظ نظام هیچ راه

تغییراتی در حد یک انقلاب

اوضاع ایران، در ۶ ماه اول سال به اندازه یک انقلاب تغییر کرده‌است. گسترش نارضائی در میان اقشار میانی مردم با سرعتی باور نکردنی به ناامیدی از توان اصلاح طلبان برای رهبری جنبش و گسترش امید به دخالت از خارج انجامیده‌است. هر مقابله‌ای که با مردم می‌شود، به این امید وسعت می‌بخشد. دو گروه در حاکمیت، که حتی یکی دو تن از جناح راست هم در میان آنها هستند از دو ماه پیش بحث‌های بسیار جدی را پیرامون سرانجام وضعی که در حاکمیت و در جامعه وجود دارد، شروع کرده‌اند. این دو گروه به آمار، نتایج نظرسنجی‌ها و اخباری از پشت صحنه دسترسی دارند. محور این بحث‌ها بر این مبنا قرار دارد که اصلاحات کوشید فضای خاکستری بین سیاه حکومت و سفید ملت را

عملا این نوع تدابیر اصلاح طلبان و بخشی از جناح راست را خنثی کرده و خطر امریکا و بی تفاوتی مردم در برابر مداخله امریکا در ایران را خنثی می کند. به همین دلیل، عقب نشینی های اصلاح طلبان نه تنها به تعقل و عقب نشینی مخالفان اصلاحات نینجامید، بلکه بر شتاب مردم برای فاصله گرفتن از اصلاح طلبان نیز افزود. این فاصله گیری از اصلاح طلبان هرگز به معنای پذیرش جناح راست نیست، بلکه برعکس، مردم اصلاح طلبان را متهم به سستی در برابر جبهه راست و مخالف اصلاحات در جمهوری اسلامی کرده است. روند فاصله گرفتن مردم از نظام به این ترتیب تشدید شده است. با کمال تاسف این شتاب همراه شده است با تقویت امید مردم به **تغییرات در حاکمیت، در صورت حمله امریکا!** تمام تلاش های امنیتی و ضد اصلاحی مخالفان اصلاحات که اکنون آشکار شده بخشی از روحانیون وابسته به مافیای حجتیه نیز در آن مستقیما دست دارند، این گرایش را در مردم تشویق کرده است، چنانکه در اماکن عمومی نیز در باره آن بحث می شود.

خشم و نفرت مردم که در بحث های دو گروه یاد شده در بالا با جزئیات و دلائل و نشانه های اجتماعی آن مطرح است، به گونه ایست که همگی از **انفجار آن** وحشت دارند. یکی از افراد ثابت در این بحث ها می گوید: «**من در طول ۳۰ سال حضور سیاسی در اوضاع ایران هرگز چنین نفرتی را ندیده ام**». حتی مردم به روزنامه ها تلفن می کنند و بجای طرح مشکلاتشان ناسزا می گویند. در این میان و در حالیکه نفرت از تمام سران جناح راست در حد سنگین ترین خشم هاست، نفوذ کلام **محمدخاتمی** نیز در میان مردم پائین آمده است. این کاهش نفوذ را که در رویدادهای مختلف می توان مشاهده، با ذکر نمونه ها و نتایج بدست آمده در نظرسنجی ها به جلسات بحث دو گروه برده می شود.

چند سال پیش حضور خاتمی در مسابقات جهانی کشتی، اسم **خاتمی** در حضور **ناطق نوری** که در استادیوم حضور داشت، سقف سالن مسابقات را به لرزه در آورد، امسال استقبال مردم از **احمد رضا عابدزاده** دروازه بان تیم ملی فوتبال بیش از حضور محمدخاتمی بود! در تمام طول مسابقه دوربین تلویزیون چهره غمگین، سر به گریبان فرو برده و در فکر فرو رفته خاتمی را نشان می داد.

رهبران جناح راست نیز از این فاجعه اجتماعی، جدائی مردم از نظام و امید به خارج از کشور با اطلاع اند و از دل همین اطلاع تمایل مولفه اسلامی برای گفتگو با جبهه مشارکت ایران اسلامی بیرون آمده که در **نامه عسکراولادی** به محمدرضا خاتمی منعکس است و این در حالی است که خواست و اراده مردم بیش از این نوع مذاکرات است.

آیا دین با دمکراسی سر آستی می تواند پیدا کند؟

این پرسش نیز از جمله سئوالات مطرح در گفتگوهاست. بیم و هراس به گونه ایست که **آیت الله فاضل لنکرانی** نیز طی چند پیام از **رهبران جناح راست** و رهبر جمهوری اسلامی خواسته است برای حفظ نظام کمتر در مقابل مردم بایستند و روحانیت را بتدریج از صحنه کنار بکشند! حتی برخی از این مسائل در جلسات غیر علنی اخیر مجلس خبرگان رهبری، بویژه نظرات آیت الله فاضل لنکرانی مطرح شده است. یکی دیگر از مقامات روحانی **"عدم تکرار اشتباه فتح خرمشهر"** را به رهبر یادآور شده است. این نقل هشدار به این معناست که در فتح خرمشهر هم اگر طمع نکرده و جنگ را ادامه نمی دادیم، بعدا مجبور به پذیرش آن شکست و سر کشیدن جام زهر نمی شدیم. اکنون نیز بر سر

دیگری جز عبور از برخی **جنبه های دینی قانون اساسی** و **ارگان های دینی-حکومتی** موجود نیست!

اصلاح طلبان در شش سال گذشته قانون اساسی را محور اصلاحات قرار دادند، اما مخالفان اصلاحات با استفاده از همین قانون اساسی و تکیه بر اصول مذهبی مندرج در این قانون و بویژه بند چهارم قانون اساسی توانستند به مخالفت های خود با اصلاحات، تا حد فلج سازی مجلس ششم و تبدیل مجمع تشخیص مصلحت به شورای حکومتی جنبه قانونی بدهند.

در همین نشست ها، علاوه بر مشکلات ناشی از سلطه مذهب بر قانون اساسی، بعنوان **محور اول**، به دو محور دیگر بعنوان مشکلات شش سال گذشته بر سر راه اصلاحات و سوء استفاده مخالفان اصلاحات پرداخته شده است:

۱- نبود تئوری برای اصلاحات و ضعف تئوریک بخش عمده اصلاح طلبان.

۲- روش قانونی و ملایم محمدخاتمی، که مخالفان اصلاحات از آن سوء استفاده کردند.

یکی دیگر از جنبه های بحث و مذاکرات مورد اشاره حداکثر خواست مردم و اصلاح طلبان درون حاکمیت در ابتدای انتخابات دوم خرداد ۷۶ و حداکثر خواست کنونی مردم است. از این بحث چنین نتیجه گرفته شده است که در خرداد ۷۶ خواست مردم و اصلاح طلبان حکومتی بر هم منطبق بود، اما اکنون و متأثر از مخالفت های که با روند آرام اصلاحات صورت گرفت، آن خواست حداکثر مردم در خرداد ۷۶ اکنون به خواست حداقل مردم تبدیل شده و به این ترتیب **عبور از جمهوری اسلامی** در حال گسترش است!

حفظ نظام

با اطلاع از نتایج بدست آمده از رویدادهای ۶ سال گذشته، اکنون مهم ترین سئوالی که هم برای اصلاح طلبان مذهبی و هم برای مخالفان مذهبی اصلاحات مطرح است در این جمله خلاصه شده است:

حفظ نظام و یا عبور از نظام؟

از درون جزئیات این بحث گسترده، اکنون آشکارا این جمله بعنوان هشدار مطرح می شود: «**اگر بموقع عقب نشینی نکنیم، بجای واعظ طبسی ویان می آید؟**» (ولیان، از افسران کودتای ۲۸ مرداد و استاندار خشن خراسان و نایب تولیت آستان قدس رضوی در دوران شاه، که بازار و میدان جدید صحن حرم امام رضا در زمان وی ساخته شد. طرح گسترش میدان ورودی صحن حرم امام رضا، با نظارت همسر شاه تهیه و اجرا شد و برای یک دوران چند ساله تخریب دهها ساختمان و مغازه و جاده سازی در اطراف صحن با مخالفت روحانیون و جنجال های بسیار همراه بود.)

بحث مربوط به ضرورت حفظ نظام، با تهدیدهای نظامی امریکا و خطر مداخله مستقیم نظامی امریکا در ایران وارد مرحله تازه ای شد و در حالیکه جمع قابل توجهی از اصلاح طلبان حکومتی بیمناک از سقوط کامل نظام برخی عقب نشینی های موقت را جایز دانستند و با تأیید بخشی از جناح راست حاکمیت نیز روبرو شدند، بخشی از جناح راست با سوء استفاده از این موقعیت همچنان به پیشروی خود ادامه می دهد و

همان دو راهی قرار داریم، زمانی خواست‌های مردم را قبول خواهیم کرد که این پذیرش به نوعی سرکشیدن جام زهر و یک **خودکشی مجدد** در **مجدد** است. دو شخصیت کلیدی جمهوری اسلامی یعنی رهبر و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در ادامه جنگ نه تنها نقش داشتند، بلکه هدایت‌کننده آن بودند و به همین دلیل هشدار "اجتناب از تکرار ادامه جنگ، پس از فتح خرمشهر" در واقع شامل حال این دو روحانی-هاشمی رفسنجانی و علی‌خامنه‌ای-می‌شود، که از میان آن دو، درحال حاضر و بعنوان بخش قابل استناد بحث‌های دو گروه بحث، نقش رهبر در رهبری مخالفت با اصلاحات، تشکیل سازمان امنیت سایه، اتکاء به نیروهای نظامی و مقابله با مجلس و دولت برجسته‌تر از نقش اولی است.

۱- این اصل مربوط به فصل اول قانونی اساسی در تشریح مبانی چهاردهگانه آن است و مقرر می‌دارد: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عمومی همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر برعهده فقهای شورای نگهبان است.»

دومین گزارش:

در انتظار تغییرات امریکائی در عراق

هر نوع تغییر و تحولی در ساختار حاکمیت جمهوری اسلامی با رویدادهائی که وقوع آنها در عراق احتمال داده می‌شود، در ارتباط است. در حقیقت آینده جمهوری اسلامی تا حدود زیادی بستگی به آینده عراق دارد. چسبندگی تحولات آینده ایران و عراق هم در میان اصلاح طلبانی که در این بحث‌ها شرکت دارند و هم برخی افراد وابسته به جناح راست که در این بحث‌ها بطور غیر مستقیم و حتی گاه مستقیم شرکت می‌کنند نه تنها مشهود است، بلکه با صراحت بیان نیز می‌شود. بخشی از رکود و انتظاری که اکنون در میان اصلاح طلبان و مخالفان اصلاحات مشاهده می‌شود ناشی از همین چسبندگی است. با قطعی‌تر شدن تحولات در عراق، دلهره در هر دو جبهه بیشتر شده‌است. هر دو گروه می‌خواهند بدانند آن دیگری عراق آینده را چگونه به سود خود تفسیر می‌کند. آینده و نحوه تحقق سه گزینه‌ای که در این گزارش بعنوان بحث‌های جاری میان دو گروه مورد اشاره به آنها پرداخته شده نیز متاثر از رویدادهای آینده عراق می‌تواند تقویت و یا تضعیف شود:

۱- عقب نشینی به سبک فرانکو و پینوشه

علیرغم عزمی که جناح راست جمهوری اسلامی برای مقابله با اصلاح طلبان از خود نشان می‌دهد، این فرض قوی وجود دارد و ظاهراً اطلاعاتی نیز پیرامون آن در اختیار است که بخش مهمی از جناح راست در صورت دریافت تضمین‌هایی در عرصه اقتصادی و نظامی حاضر به عقب نشینی است. طرح این عقب نشینی تقلیدی است از عقب نشینی فرانکو در اسپانیا و پینوشه در شیلی. یعنی تضمین خدشه ناپذیر برای مصون ماندن از پیگردهای قانونی، حفظ نفوذ خود در میان فرماندهان نظامی و بازنشسته شدن و یا تصفیه نشدن این فرماندهان، تضمین سرمایه و فعالیت‌های اقتصادی رهبران جناح راست.

۲- کناره گیری به شرط عقب رانده شدن رادیکال‌ها

در این طرح، جناح راست شرط عقب نشینی خود از حاکمیت را حذف مجاهدین انقلاب اسلامی و بخش رادیکال جبهه دوم خرداد قرار داده‌است. بموجب این طرح، همزمان با عقب نشینی رهبران جناح راست و تغییر ترکیب مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای نگهبان و جایگزینی آنها با افراد دیگر، باید بخش رادیکال و چپ دوم خرداد نیز از مواضع کلیدی که در اختیار دارد کنار گذاشته شود. یعنی تغییر ترکیب کابینه خاتمی، تغییر ترکیب هیات رئیسه مجلس و حتی حذف برخی نمایندگان مجلس و تعطیل شدن بقیه نثریاتی که به این طیف وابسته‌اند و یا متمایل به آنها مطلب منتشر می‌کنند. به موجب این گزینه، کارگزاران سازندگی باید بعنوان نیروی جانشین تقویت شود و اختیارات مذاکره با امریکا به آن داده شود. راست‌ترین بخش کارگزاران سازندگی که اکنون نیز در مجمع تشخیص مصلحت حضور دارد باید مواضع کلیدی وزارت خارجه، وزارت نفت، وزارت ارشاد و معاونت‌های ریاست جمهوری را تصرف کند.

۳- یورش و مذاکره با امریکا

گزینه سومی که احتمال آن نیز وجود دارد و بخشی از نیروهای امنیتی-نظامی و بیت رهبری بدنال فرصتی برای اجرای آن می‌گردند عبارتست از یورش خونین به اصلاحات و اصلاح طلبان، بستن تمام روزنه‌های نیمه باز سیاسی و فعال ساختن تماس‌های نفتی و سیاسی با شرکت‌های بزرگ نفتی و کاخ سفید با هدف جلب حمایت آنها. در این گزینه حتی عنوان می‌شود که طرفداران آن اعتقاد دارند امریکا از یک ایران بزرگ که امریکا را به مرزهای قفقاز برساند حمایت خواهد کرد از عواقب و عوارض حضور نظامی توأم با جنگ را نیز برای امریکا نخواهد داشت.

سومین گزارش:

پرچم اصلاحات از داخل حاکمیت به خارج از آن منتقل می‌شود!

۱- گفتگو در باره آینده، اکنون به اینجا رسیده است که قرائت‌های دو گانه موجود از "جمهوری" و "حکومت" عملاً، در هیچیک از دو حالت "حکومت اسلامی" و "جمهوری اسلامی" مفری برای اصلاح طلبان چپ و خارج از حاکمیت فراهم نمی‌کند، مگر آنکه این چپ درعین همراهی مشروط با اصلاح طلبان، هویت مستقل خود را هم روز به روز تقویت کرده و این حضور را در جامعه نشان دهد. اکبر گنجی با کتابی که منتشر کرده و در تیراژ بسیار بالا در ایران زیراکس، چاپ و دست بدست می‌شود، سعی می‌کند از ناکامی‌های گذشته پرچمی در درون اصلاح طلبان مذهبی و حکومتی ۶ سال گذشته برافراشته و ابتکار رهبری اصلاح طلبی را در درون این طیف حفظ کند. در حالیکه اگر رهبری اصلاحات

قول گرامشی (متفکر مارکسیست ایتالیایی) را در باره جامعه امروز ایران صادق دانست: «**کهنه در حال احتضار است و نو هنوز به دنیا نیآمده**»^{۱۰۰} این نو، در همان ابتدای تولد، نه تنها خواهان عدالت است، بلکه برای نخستین بار در چنین سطح وسیعی خواهان **دمکراسی** نیز هست. از نظر ساختار اقتصادی نیز مدلی که اکنون در برابر طبقه متوسط قرار دارد **سرمایه‌داری** اما از نوع صنعتی آنست.

- در برابر این طبقه و آن گروه از اصلاح طلبان درون حاکمیت که با پذیرش حداقل‌ها می‌خواهند نظام را حفظ کنند و از گذرگاه کنونی عبور دهند، اقلیت کم اندیشی قرار دارد که در برابر سیل بنیان‌کن موجود، همچنان به **بناپارسیسم** در قالب استبداد شرقی می‌اندیشد. به این ترتیب **استبداد** و **دمکراسی** در برابر هم قرار گرفته‌اند، همچنان که **جمهوری** و **حکومت**.

این مبارزه را فقط نمی‌توان در یک نبرد اقتصادی خلاصه کرد، چرا که فشارها و محدودیت‌های سیاسی و فرهنگی از دهه ۶۰ به بعد یک نیروی فشرده برای رهایی از این دو قید اجتماعی را در جامعه بوجود آورده که امروز در قالب آزادی خواهی خود را نشان می‌دهد، گرچه بی سازمان و بدون تعریف از آن.

بازتاب این نتیجه‌گیری‌ها، فاصله‌گیری از دفاع مطلق از اصلاح طلبان حکومتی است. اصلاح طلبانی که در درون خود آنها نیز بحث‌هایی که اشاره شد جریان دارد و هر کدام به فراخور آینده‌ای که برای خود تصور می‌کنند نسبت به آن واکنش مثبت و یا منفی نشان می‌دهند. با این تعریف، نتیجه‌ای که حاصل می‌شود افزودن بر انتقاد و سنگین کردن وزن آن برای سرعت بخشیدن به قطب‌بندی‌ها در میان اصلاح طلبان حکومتی و کمک به جناح رادیکال آن برای نزدیکی بیشتر به جنبش و مردم است، تا از محاسبات حکومتی خود را خلاص کند. یکی از انگیزه‌های طرح **خروج از حاکمیت** می‌تواند همین نکته باشد، اما اگر چنین حادثه‌ای بخواهد روی دهد، باید کوشید این خروج و کنده شدن، با داخل شدن هر چه بیشتر به صف مردم و وصل شدن به آن همراه باشد، نه انزوا و خارج شدن از دایره جنبش. برای چنین حالت و شرایطی ابتدا و پیش از هر نوع خروج از حاکمیتی باید جنبش را فعال نگهداشت و فراتر از آن، **شرایطی را فراهم ساخت که بتوان نیروی مردمی جنبش را به خیابان فراخواند**.

از آنجا که **بناپارسیسم با چانه‌زنی از میدان بدر نمی‌رود**، هیچ چاره‌ای برای به میدان کشیدن مردم نیست و اگر این کار را اصلاح طلبان داخل و خارج از حاکمیت نتوانند به انجام برسانند، آنکه از این نارضایتی فشرده اجتماعی استفاده خواهد کرده، مردم را سرانجام به خیابان خواهد کشاند و روی موج جنبش سوار خواهد شد امریکا و سلطنت طلب‌های خارج از کشورند. پرچم این بناپارسیسم امروز و با تقدسی که برای آن ساخته‌اند **رهبر** است و گشودن دفترهای گذشته و حال او، بزرگترین کارزار تبلیغاتی برای خنثی سازی طرفداران بناپارسیسم می‌تواند بشود. **جناح راست را همچنان و با تمام قدرت باید زد، اما از تزلزل و ندانم کاری‌های اصلاح طلبان هم نباید چشم پوشی کرد**.

همین مسیر را طی کند و چپ نتواند حضور مستقل و علنی خود را به مردم نشان دهد، اکثریت مردم با تفاوت‌های اندکی، نه تنها گرسنه و محروم خواهند ماند، بلکه عملاً از آزادی‌های سیاسی نیز بهره‌ای نخواهند برد و آزادی در چارچوب جناح‌های حکومتی اسیر خواهد ماند.

چپ بیرون از حاکمیت، بخش رادیکال چپ درون حاکمیت و حتی لایه‌هایی از ملی-مذهبی‌ها نیز به فراخور واقع بینی خود از رویدادها به این نتیجه‌گیری‌ها نزدیک می‌شوند.

- در بحث‌های جاری میان اکثریت اصلاح طلبان درون حاکمیت، حفظ نظام مرکزی‌ترین گفتگوست. آنها می‌کوشند "دین" را عقلایی کرده و قرائت خود از دین را "تئوریزه" کرده و با تزریق عنصر "نو" و پذیرش عناصری از مدرنیسم بقای جمهوری اسلامی را ممکن سازند.

- جریان دوم خرداد در حد توان تاریخی خود و تحت فشار جریان اجتماعی توانست "نبردها" در "درون حاکمیت" را آزاد کند، اما اکنون این بخش از اصلاح طلبان، به این نتیجه رسیده‌اند که اگر بر سر **حداقل** "ها" با نیروی مقابل به توافق و تفاهم نرسند امکان **حفظ نظام** وجود نخواهد داشت و فروپاشی کشور قطعی خواهد شد. **دو لایحه‌ای** که از سوی محمدخاتمی به مجلس برده شده، در چارچوب همین نگرانی تنظیم شده و تلاش می‌شود تا **جناح مقابل** به این حداقل **رضایت بدهد** تا بتوان از فروپاشی نظام جلوگیری کرد. در عین حال، این رویکرد، خطر امریکا و حتی **جلب توجه امریکا** را هم بعنوان نیروی تاثیر گذار در آینده ایران در نظر دارد.

آنچه در این حوزه مطرح است، عمدتاً مربوط به بحث از **"بالا"** مربوط است، اما بحث از **"پائین"**:

۲- در چند ماهه گذشته امسال، **عبور از سر دوم خرداد** شکل گرفته‌است. این سرریز را، مثل همیشه در هر پدیده‌ای که در جامعه روی می‌دهد می‌توان مشاهده کرد و نیاز به هیچ نوع نظرسنجی علمی و یا غیر علمی نیست. **از بدنه نیروی رای دهنده به دوم خرداد با سرعت کاسته شده و به اکثریت ۱۴ میلیونی** که در انتخابات ۸۰ شرکت نکردند افزوده می‌شود.

بنابراین، در انتخابات آینده، اگر ناچار به برگزاری آن در چارچوب قانون تجدید نظر شده انتخابات هم بشوند، فقط حضور دو جناح کنونی حکومت مردم را به پای صندوق‌های رای جلب نخواهد کرد.

- عامل خارجی - بویژه امریکا - در تحولات آینده ایران بسیار تاثیر گذار است و حتی روز به روز برتری نقش عامل خارجی بر عامل داخلی در تصمیم‌گیری‌های حاکمیت بیشتر می‌شود و مردم نیز نه تنها این را می‌دانند، بلکه متأسفانه از آن استقبال هم می‌کنند. این تمایل اساساً از جانب گروه‌های انبوه جمعیتی ایران که به **طبقه متوسط** شهرت یافته نشان داده شده و گسترش می‌یابد و از آنجا که نیروی رای دهنده کنونی ایران همین طبقه بسیار گسترده متوسط است، به لحاظ حجم و وزن سیاسی-اجتماعی که دارد حرف تعیین کننده را می‌زند. از این نظر، نقش سنتی مراجع اجتماعی به طبقه متوسط منتقل شده‌است. طبقه چند لایه‌ای که در فرایند جهانی شدن حامل فرهنگ ویژه‌ایست و این فرهنگ مانند موربانه تا اعماق جامعه - حتی خانواده‌ها - رسوخ کرده‌است. شاید بتوان این تعبیر غیر کلاسیک را ارائه داد که ایران یک **انقلاب آرام** دیگری را پشت سر می‌گذارد و در عمل اجتماعی خود، **جمهوری اسلامی ۲۴ ساله را پشت سر می‌گذارد**. البته شاید بتوان این

جشنواره تورنتو

زندان زنان

به بزرگی یک جامعه

گزارش آذراتنا از تورنتو

جشنواره بین‌المللی فیلم تورنتو از پنجم تا چهاردهم سپتامبر با ۳۰۰ فیلم از پنجاه کشور جهان برگزار شد. در این جشنواره که هر ساله در کانادا برگزار می‌شود، سینمای ایران با چهار فیلم بلند و یک فیلم کوتاه در آن حضور یافت. فیلم "ده" آخرین ساخته عباس کیارستمی در بخش اساتید و سه فیلم "زندان زنان" ساخته منیره حکمت، "امتحان" ساخته ناصررفائی و "نامه‌های باد" ساخته علیرضا امینی در بخش اکتشاف جشنواره و فیلم کوتاه "خدا، ساختن، تخریب" به کارگردانی سمیرا مخملباف در این جشنواره به نمایش گذاشته شد. فیلم سمیرا مخملباف یکی از یازده فیلم کوتاه کارگردانان مختلف در باره یازدهم سپتامبر بود. هر سه فیلم ایرانی به نمایش درآمده در بخش اکتشاف، بعنوان نخستین ساخته‌های کارگردانان خود به نمایش در آمدند و هر سه در میان شش فیلم نامزد دریافت جایزه "فولکس واگن" شدند.

فیلم‌های ایران در جشنواره تورنتو با استقبال بسیار مهمانان جشنواره و بویژه تماشاگران جامعه ایرانی مقیم تورنتو روبرو شدند. این استقبال بیش و پیش از همه شامل فیلم "زندان زنان" شد. فیلمی که با حذف صحنه‌هایی از آن که هفت دقیقه و نیم فیلم را شامل می‌شود در تهران به نمایش در آمد و همچنان بعنوان پر بیننده‌ترین فیلم سال روی آکران است.

فیلم زندان زنان پس از مدت‌ها کشاکش میان سازمان سینمایی، شورای تبلیغات اسلامی، وزارت ارشاد اسلامی و نهادهای کوتاه و بلند دیگری که تصور می‌کنند می‌توان در مقابل بازتاب واقعیات امروز ایران در سینما ایستادگی کرد، سرانجام با هفت دقیقه و نیم سانسور برای مردم به نمایش درآمد. آنچه که در این فیلم تصویر شده اندک‌ترین بخش از آن فاجعه اجتماعی ایران است که زندان تنها گوشه‌ای از آنست. گفته می‌شود بخش‌های مستندی از چند فیلم بلندی که از زندان‌های جمهوری اسلامی تهیه شده برای مقامات جمهوری اسلامی و از جمله سران قوه قضائیه فرستاده شده است تا دست پخت نصایح روزهای جمعه در نماز جمعه‌ها، برنامه‌های بیگانه با جامعه در سیمای جمهوری اسلامی، تزویر و وارونه جلوه دادن واقعیات توسط روحانیون حکومتی، حجاب و عفاف و... را در عمل ببینند.

فیلم زندان زنان، با آنکه مربوط به زندان‌های سیاسی و سیاسیون زندانی نیست، اما در همان مقدار هم که مناسبات و روابط درون زندان را نشان می‌دهد بینندگان فیلم خود می‌توانند درون زندان‌های سیاسی را حدس زده و مجسم کنند و به آن فجایعی باز گردند که در دهه ۶۰ در زندان‌های اوین، گوهردشت، قزل‌حصار، توحید و... گذشت و در کنار هزاران هزار قربانی، یک انقلاب را هم به قربانگاه برد. برژینسکی در همان ابتدای خروج شاه از ایران و قطعیت یافتن بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران طرح قتل انقلابیون بدست انقلابیون

مذهبی را ارائه داد. این رهنمود طی چهار سال با دقتی حیرت‌آور در ایران به اجرا درآمد و سرانجام به وقایع دهه ۶۰ انجامید: حملات پراکنده گروه‌های فشار به مشتی جوان کم سن و سال که خود را مجاهد خلق نام نهاده بودند، کشته شدن چند ده تن از این نوجوانان در خیابان‌ها و محلات هنگام فروش نشریه مجاهد، اعدام شتابزده تقی شهرام از منشعبین سال ۵۴ مجاهدین خلق که باعث جلوگیری از افشای نقش ساواک در ایجاد انشعاب در سازمان مجاهدین خلق و بیرون آمدن سازمان مدعی مارکسیسم بنام "بیکار" از درون آن شد، اعدام محمدرضا سعادت که می‌رفت تا نقش مهم جلوگیری از تغییر مشی سازمان مجاهدین خلق را ایفاء کند، تظاهرات خونین ۳۰ خرداد ۶۰ و آغاز اعدام‌های جنایتکارانه به فرمان اسدالله لاجوردی در زندان اوین، انفجار حزب جمهوری اسلامی و سپس نخست وزیر که سازمان مجاهدین خلق مسئولیت آن را پذیرفت، آغاز موج ترور روحانیون صاحب نام و اعتباری نظیر آیات مدنی، صدوقی، دستغیب، قدوسی، هاشمی نژاد و...، برکناری آیت‌الله منتظری از قائم مقامی آیت‌الله خمینی، یورش به حزب توده ایران، ادامه خائنه و ضد ملی جنگ با عراق پس از فتح خرمشهر، هول‌انگیزترین جنایات در زندان‌ها تحت عنوان تعزیرات اسلامی و تواب‌سازی، و سرانجام نیز، قتل‌عام زندانیان سیاسی و پذیرش فرامین بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول برای اجرای برنامه امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" که به دوران سازندگی در ایران شهرت دارد. تمام این حوادث زمینه ساز سلطه ارتجاع مذهبی-بازاری و غلبه سرمایه‌داری تجاری بر اقتصاد و انقلاب شد، که نتایج فاجعه بار آن در برابر دیدگان است و آنچه در فیلم زندان زنان به نمایش در آمده، تنها گوشه‌ای ناچیز از آنست. از فحشاء، اعتیاد، مرگ انسانیت، نابودی عاطفه‌ها زیر شعار جشن عاطفه‌های مولفنه اسلامی، افزایش تصاعدی آمار خودکشی، بیکاری، رواج صیغه و از هم پاشیدگی شیرازه مناسبات زنان شوئی در ایران و...

زندان زنان را با این نگاه باید نگریست و همراه دوربین فیلمبرداری به داخل زندان رفت. به یکی از بندهای متروکه زندان قدیمی قصر در تهران، که در اختیار کارگردان و فیلمبردار فیلم زندان زنان گذاشته شده‌است. چند بازیگر زن این فیلم، از جمله پگاه آهنگرانی فاجعه را چنان با روح و روان خویش نزدیک دیده و لمس کرده‌اند که گوئی بازیگرانی برای نقش آفرینی نیستند، بلکه قربانیانی‌اند در برابر دوربین.

زندان زنان

فیلم زندان زنان بعد از دو سال مطالعه و تلاش کارگردان فیلم تهیه شده‌است. بازدید از زندان‌ها، گفتگو با زندانیان و بویژه زندانیان سابقه‌دار، بخشی از تلاش دو ساله برای تهیه این فیلم و گشودن درهای بسته در جمهوری اسلامی، بویژه گشودن در زندان زنان برای تهیه فیلم است. فیلم در قسمت متروکه زندان قدیمی قصر تهیه و فیلمبرداری شده است. این فیلمبرداری ۷۵ روز ادامه داشته و زمانی که کار فیلمبرداری به پایان رسید، بازیگران، کارگردان و فیلمبرداران با ناباوری به آنچه در دوربین‌ها ضبط شده بود نگاه کردند. آن هفت دقیقه و نیم فیلم که سرانجام قربانی شد تا فیلم اجازه اکران بگیرد، شامل صحنه‌ایست که زندانبان خشن و حزب‌الهی زندان که بتدریج استحاله یافته در برابر آینه می‌ایستند و برای نخستین بار رنگ قرمز تند ماتیک را بر لب‌های خود

و پگاه‌آهنگرانی در کنار تهیه کننده "سیروس تسلیمی" و "مصطفی خرقه‌پوش" در تورنتو حضور یافتند.

نامه‌های باد

از دانستی‌های جشنواره تورنتو نمایش نسخه ویدئویی فیلم "نامه‌های باد" ساخته علیرضا امینی، کارگردان جوان ایرانی بود، که با مشکلات بسیار و آنهم بصورت کاست ویدئو توانست فیلم خود را به تورنتو برساند. فیلم "امتحان" نیز بدون حضور کارگردانش در تورنتو به نمایش درآمد.

نخستین فیلم کوتاه سینمایی از حمله به کوی دانشگاه و پیامدهای اجتماعی آن

فیلم "زندگی همین است" به کارگردان "پیروز کلانتری"، از جمله فیلم‌های کوتاهی بود که در حاشیه فستیوال تورنتوی کانادا نمایش داده شد. نه تنها برای خارجی‌هایی که این فیلم را دیدند، بلکه برای بسیاری از ایرانی‌هایی که فیلم‌های این فستیوال را تماشا کردند نیز مضمون این فیلم و آنچه که بازیگران آن بر زبان آوردند آنگونه قابل درک و لمس نبود تا برای من که به تازگی از ایران بازگشته‌ام.

فیلم برای ۴۳ دقیقه تهیه شده و گوشه‌ایست از آنچه در خوابگاه‌های دانشجویی ایران، بعد از یورش به خوابگاه دانشگاه تهران، زندانی شدن دانشجویان و تحت فشار قرار گرفتن تشکل‌های دانشجویی می‌گذرد. من که چند هفته پس از آن یورش به تهران رفته و سری به خوابگاه ویران زده بودم، با دیدن برخی صحنه‌های آن شب هولناک در فیلم پیروز کلانتری همچنان دلم می‌خواست بگیرم. او توانسته به فیلم لحظاتی از گریز دانشجویان از محاصره حمله کنندگان به کوی دست یابد و با جسارت صحنه‌هایی از آن را در فیلم کوتاهش بگنجانند. آنچه تهیه کرده یک فیلم کوتاه از یاد نرفتنی است. اتاق‌های ویران، کامپیوترهای زیر لگد لباس شخصی‌ها له شده، دیوارهایی که پوست‌های پاره پاره هنوز خود را بر آنها نگه داشته و نقش زمین نشده‌اند، زندگی فقیرانه دانشجویی، پتوهای خونین، دیوارهایی که مظلومین بر آنها نقش آزادی کشیده‌اند.

داستان فیلمی که پیروز کلانتری تهیه کرده گفتگویی است میان چهار دانشجوی پسر و یک دانشجوی دختر. آنها نسل دوم بعد از انقلاب سال ۵۷ و فرزندان دوران جنگ ایران و عراق اند و یکی از آنها خاطرات دوران کودکی خود و رفتن به پناهگاه در آغوش پدر را نقل می‌کند. یکی از آنها حادثه یورش را به چشم دیده و دیگری صبح روز حادثه به خوابگاه رسیده‌است. بقیه فارغ‌التحصیل شده‌اند و به گذشته پرغرور دانشجویی خود مراجعه می‌کنند و آن را بر زبان می‌آورند. یک یا دو تن از آنها هنوز، از جمله ساکنین اتاق‌های محقر دانشجویی‌اند. هر کدام از آنها، درک خود را از عواقب اجتماعی و (بقیه در ص ۴۷)

آزمایش می‌کند. سکانس دیگری از فیلم که سانسور شده، مربوط به صحنه‌ایست که یک زن زندانی را برای مراسم اعدام می‌برند و او در فاصله بندی که آن را ترک می‌کند و محلی که قرار است در آن به دار آویخته شود خونریزی کرده و نقش زمین می‌شود. این یکی از تکانه‌دهنده‌ترین صحنه‌های فیلم زندان زنان بوده که سانسور شده و مردم از دیدن آن در ایران محروم شده‌اند.

ارقام می‌گوید، در جمهوری اسلامی، ایرانیان **چهل میلیون بار** محکوم به حبس و زندان شده‌اند. بعضی یکبار و بعضی چندین بار. چنین جامعه‌ای متاثر از چه عواملی طی دو دهه شکل گرفته‌است. پاسخ به این سؤال وسوسه اصلی برای تهیه فیلم زندان زنان بوده‌است.

داستان فیلم زندان زنان از شورش زندانیان زن در یکی از زندان‌های بزرگ تهران آغاز می‌شود. "طاهره" زن جوانی که می‌گویند سابقه شرکت در جبهه‌های جنگ را داشته، برای سرکوب شورش و کنترل و نظم زندان به بخشی شورش‌زندان فرستاده می‌شود. در ابتدای فیلم، زندانیان نسبتاً مسن و جا افتاده او را مسخره می‌کنند، ولی او با خشونت سرد شورش را سرکوب و نظم را به زندان باز می‌گرداند. ادامه داستان، همان است که در دهه اول جمهوری اسلامی در زندان‌ها و به ابتکار اسدالله لاجوردی و همکاری‌اش سازمان داده و پیاده شد. **خشونت در درون زندان و در میان زندانیان، تواب سازی و زندانی علیه زندانی!**

"میترا" زنی که به جرم قتل عمد ناپدری خود به حبس ابد محکوم شده، فضائی از خشونت و تنفر را در همراهی با طاهره بوجود می‌آورد، اما در زندان مجرمین نیز همان حادثه‌ای روی می‌دهد که در زندان سیاسی. تحولات خارج از زندان بر دیدگاه غیر منعطف طاهره نیز بتدریج تاثیر گذاشته و روابط او با زندانیان را دگرگون می‌کند. او که در ابتدا خود را سرباز انقلاب می‌دانسته، در پایان زندان را محل امنیت و آرامش خود می‌یابد. در لحظات پایانی فیلم "میترا" خسته و پیر از زندان بیرون می‌آید. خانواده مقتول او را بخشیده‌اند! او آزادی را می‌خواهد تا به کمک دختر نوجوانی که در سلول او بدنیا آمده بشتابد. سه نسل از سه دوره متفاوت در زندانی که به بزرگی یک کشور است.

"پگاه‌آهنگرانی"، در "زندان زنان" نسل سوم را بر پرده سینما به تصویر می‌کشد. او نماینده نسل سومی است که تحولات را آرزو می‌کند. از تبار دانشجویانی است که نیمه شب به خوابگاهشان یورش برده شده و چون جان به سلامت برده‌اند حالا در زندان‌اند!

پگاه (که نماد غیر مستقیم دانشجویان زندانی) یک فعال سیاسی است که نمی‌داند چرا در زندان بسر می‌برد و به اعدام محکوم شده‌است. "سحر" نیز یک جنگ زده و معتاد به مواد مخدر است که با کار در زندان خرج خانواده‌خود را در خارج از زندان تامین می‌کند. به او در زندان تجاوز می‌کنند و او دست به خودکشی می‌زند. "سپیده" (اسی) دختری خیابانی‌است که در ابتدای فیلم مشخص می‌شود او ۱۷ سال پیش در زندان بدنیا آمده و اکنون، یعنی ۱۷ سال بعد به همان سلول بازگشته‌است. به او نیز در زندان تجاوز می‌شود. از زندان می‌گریزد و برای روسپیگری راهی امارات عربی می‌شود. سرگذشته تلخ بسیاری از دختران جوانی که در شبکه‌های قاچاق دختران جوان از مرزهای جنوبی ایران به شیخ‌نشین‌های خلیج فارس صادر می‌شوند: **تجارت فحشاء!**

او در زندان و در کنار دختران جوان و نسل تازه‌ای از زندانیان راهی را که خود طی کرده یکبار دیگر مرور می‌کند.

فیلم زندان زنان در اولین حضور بین‌المللی، در جشنواره "ونیز" به نمایش در آمد و سپس به تورنتو راه یافت. منیژه حکمت، رویا نونهالی

گفتگوی مشروح محمود دولت‌آبادی داستان نویس بزرگ معاصر ایران و متفکر اجتماعی با روزنامه "ایران"

ایران فقط دو جناح ندارد ما هم حرف داریم!

- بررسی های اجتماعی منتشر نمی‌شود + + + نیروهای عظیم دانشجویی، کارگری، خرده بورژوازی و انبوه فقرا همه از حامیان اصلاحات بوده و هستند +
- احساس بی تفاوتی در مردم به وجود آمده‌است، آنها به تدریج باور خود را نسبت به جریان اصلاح طلبان از دست می‌دهند +
+ ۴۲ هزار ذهن جوان - طبق آمار دولت - بر اثر تبعیض‌ها (خودی و غیر خودی، شیعه و سنی، ارزشی و غیر ارزشی) از کشور خارج شده‌اند + ناامیدی و بی تفاوتی مردم باعث تاسف است، چرا که جامعه ما راه سومی ندارد + یا باید روند اصلاح طلبی جدی گرفته شده، پیکر مند شود و با حفظ اپوزیسیونی که در مقابلش هست - و نه با از بین بردن آن - موازنه‌ای در جامعه ایجاد کند، یا جامعه منفجر خواهد شد!
- وظیفه هیات حاکمه نگاه داشتن ملت و مملکت است، نه نگاه داشتن خودش!
- اگر وضعیت به همین ترتیب پیش برود + از ایشان (محمدخاتمی) به عنوان شخصیتی فرهیخته و ناکام یاد خواهد شد!

باقی بماند و افرادی که باید در عمل اجتماعی، مصلحان اجتماعی می‌بودند، تبدیل به منتقدان اجتماعی شده‌اند. بنا بود خانم‌ها و آقایانی که تر اصلاحات را طرح کردند و پیش آوردند، در عمل و اجرا سازندگان امر اصلاحات باشند و مردم منتقد اجتماعی و منتقد اصلاحات. در حال حاضر شما هر روزنامه‌ای را که باز می‌کنید، می‌بینید که آقایان دارند از خود انتقاد می‌کنند. یکی "تند ترک" و یکی "کند ترک" در حالی که این وظیفه آنها نیست. آنها باید به مردم بگویند پروسه اصلاحات یعنی چه، اجرای این پروسه توسط چه نهادهایی صورت می‌گیرد، چه روندی خواهد داشت، سازمان‌های اجرائی این روند کدامند؟
اصلاحات از سال ۷۶ در مطبوعات خلاصه و ایجاد ساختار برای پیشبرد اصلاحات به فراموشی سپرده شد!

- یعنی تعریف ساختار با تمام اجزای آن
دولت آبادی: بله! و به این ترتیب اصلاحات در حوزه لفظ و حرف و عنوان کلی که راهبرد اجرائی نداشت باقی ماند. متأسفانه حرف و لفظها هم از درون تهی شد. من صمیمانه بگویم، برای گفتن حقیقت ابائی هم نمی‌کنم؛ مردم نسبت به این سخنان بی تفاوت شده‌اند. برخی حتی به آنجا رسیده‌اند که می‌گویند تکلیف با محافظه کاران روشن است، اما با اصلاح طلبان روشن نیست. بنابراین توصیه دوستانه من این است که برای اجرائی شدن بند بند شعارهای طرح شده زیر عنوان اصلاحات، "طراحی راهبردی" مد نظر اصلاح طلبان قرار گیرد. وقتی اصلاحات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بدون ماشین‌های لازم خود حرکت کند، دیگر به مانع احتیاج ندارد، خود مانع خود است. مدام حرف می‌زند، دائم توضیح می‌دهد که اصلاحات چیز خوبی است، قانون چیز خوبی است، مردم سالاری چیز خوبی است و ... ولی در عمل چه؟

شما مدعی و آورنده این تئوری بوده‌اید که بسیار هم خوبست. در زمان طرح خود هم نه تنها میلیون‌ها نفر از مردم را جلب کرد، بلکه روشنفکران، نخبگان و فرهیختگان را حامی و پشتوانه خود کرد. حال این حمایت میلیونی و پشتوانه فکری برای ایده‌ای که هنوز هم انتخاب اول

دولت آبادی: آنچه من طرح می‌کنم استنباط فردی است که در این جامعه زندگی می‌کند و آن را صمیمانه برای شما بیان می‌کند. در مورد اصلاحات، در ابتدا باید بگویم که درک ضرورت اصلاحات، مهم‌ترین اتفاقی بود که ۵ سال پیش رخ داد. اگر این ضرورت تشخیص داده نمی‌شد، جامعه ما بار دیگر به سمت یک انفجار اجتماعی می‌رفت و از آن جا که این انفجار اجتماعی کور بود، راه به هیچ جایی نمی‌برد و آسیب‌های جبران ناپذیری بر مردم وارد می‌کرد. بنابراین، مهم‌ترین نکته در امر اصلاحات درک ضرورت اصلاحات بود که از جانب افراد و جمعیت‌هایی در داخل سیستم حکومتی ایران دریافت و بیان شده‌است. اما ایراد اصلی اصلاحات، فقدان ساختمان اصلاحات است. یعنی اصلاحات برای تحقق آرمان‌های طرح شده، هیچگونه ساختاری ارائه نداد، در حالیکه اصلاحات نیز به ساختار فیزیکی نیاز دارد. اصلاحاتی که طرح شد از این جهت شاید خیلی زودرس و نپخته بود، چرا که بدون طراحی و تجسم ساختار فیزیکی به میدان آورده شد. در نتیجه، ورود ناپخته اصلاحات به جامعه، در شرایطی که مردم مشتاقانه بیشتر از موضوع جلو رفتند، در همان گام‌های اول، با مشکلات و موانع پی در پی مواجه شد.

پس از دوم خرداد ۷۶ مطبوعات "همه کاره" و جایگزین تمامی نهادهای مدنی شدند. در حالی که کارکرد مطبوعات باید در جهت منعکس ساختن دیدگاه‌های مختلف موجود در جامعه باشد، اما در کشور ما، ناگهان مطبوعات شدند نهاد فیزیکی جریان اصلاحات و بدون این که نقش آنها در ساختار فیزیکی جریان اصلاحات تعریف شده باشد، پیش‌تاز شدند. در یک جمله خلاصه کنم: ساختاری که باید با طراحی دقیق، متولی پیش بردن اجزای مختلف اصلاحات می‌شد، در یکی از نهادهای خود، یعنی مطبوعات خلاصه شد. بطوری که وقتی فشارها بر این نهاد متمرکز شد، نه تنها کارکردهای متنوعی را که برایش در نظر گرفته شده بود به انجام نرساند، بلکه کارکرد خود را نیز از دست داد. شما شاهد بودید که به دلیل متمرکز شدن تمام فعالیت‌های اصلاحی، در بیان آنچه باید بشود، آن هم از طریق مطبوعات، سبب شد که همه چیز در حوزه حرف

بازی خواهید بود. صحبت جدال اجتماعی را بهتر از همه مارکس تبیین کرده است. اصلاح رحم و مروتی در چنین جدالی نیست. در مبارزه کسی برنده مبارزه اجتماعی است که هوشمندتر، نیرومندتر و کم گذشت تر است.

– در مورد پشتوانه اصلاح طلبان، می‌توان از ابتدای دوم خرداد ۷۶ تاکنون تحلیلی ارائه داد؟

وقتی ابزار قدرت را در اختیار ندارید، ابزار اجتماعی، یعنی از مردم استفاده کنید. چرا از این توان و حمایت استفاده نمی‌کنید؟

دولت آبادی: من فکر می‌کنم دیدگاه‌هایی که ارائه شد ضروری بود، خیلی هم خوب بود. من شخصا چون با هرگونه هرج و مرج و اغتشاشی مخالفم از آن به عنوان یک شهروند استقبال کردم. بسیاری دیگر از مردم هم استقبال کردند و پشت این ایده ایستادند. مردم هیچ چیز کم نگذاشتند. بدون آنکه خون از دماغ کسی بیاید، بیش از ۳۰ میلیون جمعیت پای صندوق‌های رای رفتند. جامعه‌ما، با این کار نشان تا چه حد استعداد دمکراسی دارد. حال اگر اصلاح طلبان بخواهند، می‌توانند این حمایت عظیم را برای خود حفظ کنند تا در عمل به شعارهایی که طرح کرده‌اند توفیق یابند. هنوز هم دیر نشده است، هر چند ممکن است در انتخابات بعدی، دیگر شاهد چنان وضعی نباشیم.

– این پشتوانه را چگونه می‌توان حفظ کرد و با چه عملکردی می‌توان این فرصت را حفظ کرد؟

دولت آبادی: اصلاحات امری است ضروری که حرکتی پیش رونده خواهد داشت. در نتیجه این که اصلاح طلبان باشند یا نباشند در این ضرورت تاریخی و اجتماعی بی‌تاثیر خواهد بود. اما این که اصلاح طلبان چه باید بکنند، من نباید بگویم. من که نباید به جای دیگران فکر کنم. آنها باید فکرش را از اول می‌کردند که اگر می‌خواهند این حرکت را پیش ببرند و مردم آنها را مجری این اصلاحات بدانند، باید چه بکنند تا مردم مجری دیگری را انتخاب نکنند.

اگر مردم احساس کنند سرشان کلاه رفته، آنوقت نسبت به همه چیز بدبین می‌شوند. به شما بگویم که نهیلیسم در جامعه ما بیداد می‌کند، بررسی‌های اجتماعی منتشر نمی‌شود... نیروهای عظیم دانشجویی، کارگری، خرده بورژوازی و انبوه فقرا همه از حامیان اصلاحات بوده و هستند.

اصلاح طلبان باید از پتانسیل‌های مختلف این نیروهای اجتماعی، در قالب گروه‌هایی مثل دانشجویان، استاتید، کارگران، دست‌اندرکاران مطبوعات، حقوقدانان و گروه‌های اجتماعی دیگر استفاده کنند، آنها باید در نظر داشته باشند که هیچ ملتی حاضر نیست با یک پدیده بلاتکلیف عهد ببندد. آن پدیده باید مشخصه، چهره، پیکره و دیدگاه داشته باشد و آینده مشخصی را ارائه دهد تا مردم به او روی آورند. اصلاح طلبان باید برای نگاهداشتن مردم تلاش کنند.

– چگونه می‌شود پشتوانه اجتماعی را تبدیل به یک جنبش اجتماعی کرد؟
دولت آبادی: آنچه که متاسفانه، اکنون مانع این امر می‌شود احساس بی‌تفاوتی است که در مردم به وجود آمده است. مردم به تدریج باور خود را نسبت به جریان اصلاح طلبان از دست می‌دهند. این باعث تاسف است، چرا که جامعه ما راه سومی ندارد. یا باید روند اصلاح طلبی جدی گرفته شده، پیکر مند شود و با حفظ اپوزیسیونی که در مقابلش هست- و نه با از

مردم است، پتانسیلی است برای به پیش بردن اهداف بلند مطرح شده، که آن، جز با کاربردی کردن و راهکار داشتن میسر نخواهد شد. من با هر نوع اصلاحاتی موافقم، اما اصلاحات و رفم خود یک جور عمل اجتماعی در داخل سیستم پیکر مند سیاسی روزگار است که این تاکنون انجام نشده است. آنچه از این دورن باقی خواهد ماند این است که در یک مقطع چند ساله، مطبوعات ایران پشت سر هم باز شدند و بسته شدند، نقطه نظرهای انسانی خوبی ارائه شد، اما به انجام نرسید. البته بر این نکته تاکید کنم که هنوز اصلاحات روند و فرصت خود را دارد و این اصطلاحاتی نظیر بن بست و ... انسداد چندان درست نیست. مهم این است که زمان باقیمانده چگونه طی خواهد شد.

– منظور از ساختار اصلاحات، احزاب است؟

دولت آبادی: دست کم این انتظار بود که پس از دوم خرداد احزاب سیاسی فعال شوند که خود بدنه‌ای باشند برای آن مدیریتی که می‌خواست اصلاح کننده باشد، اما شاهد بدویم که حتی اجتماعات کوچکتر هم به نوعی از بین رفتند.

– آیا موانع بیرونی، عامل ضعف کارکردی اصلاح طلبان نبوده است؟

دولت آبادی: توجه کنید، به چه دلیل من وارد مبارزات سیاسی-اجتماعی نشده‌ام. به این دلیل که مبارزه اجتماعی-سیاسی یعنی صرف نیرو برای حفظ منافع. من نه منافی دارم و نه نیروئی که صرف آن کنم، اما کسانی که منافع دارند، کارشان مبارزه با حریف است. در مسائل اجتماعی و سیاسی شما نباید انتظار داشته باشید که رقیب جاده را برای شما صاف کند. این طبیعت جامعه انسانی است. اگر کسی انتظار داشته باشد شخصی که سهم بیشتری از جامعه می‌برد، برای فردی که هیچ سهمی از جامعه نمی‌برد راه باز کند، این خوش بینی ایده‌آلیستی است. دائم گفته می‌شود «برای ما مانع ایجاد کردند» بله که ایجاد می‌کنند. این قانون زندگی است. رقیب از منافع خود حمایت و دفاع می‌کند. شما هم باید منافع خود را مشخص و از آن دفاع و حمایت کنی تا بتوانی به توازن برسی. من به هیچ وجه مخالفتی با حضور منسجم و مشخص محافظه کاران در کشور ندارم. آنها کار خود را خوب انجام می‌دهند. این طرف که ترقیخواه است بلند نیست کار خود را انجام بدهد، یا نارس، جوان و ناپخته است و یا مبانی عادی و اجرائی فکر و ایده‌اش مستحکم نیست. به هر حال حریف مسئول عدم توفیق او نیست. مثل این است که وقتی دو نفر در میدان کشتی مبارزه می‌کنند، شکست خورده بگوید حریف به من فن زد، خُب، بله که باید فن بزند، شما باید ضد فن را بلد باشید. اگر بلد نیستید یا ناتوان یا بی‌روحیه یا نابلد هستید، یا ناآگاه به توانایی‌ها و ابزارهای خود و یا حتی نا آگاه نسبت به چگونگی بهره گیری و استفاده از توانمندی‌ها و ابزار خود، اشکال از شماست نه از حریف.

– گاهی ابزارهای قدرت در دست شما نیست.

دولت آبادی: اینجا می‌توان گفت: وقتی ابزار قدرت را ندارید برای چه مردم را وسط میدان می‌کشید و یا برعکس، حال که مردم به حمایت از ایده شما به میدان آمده‌اند خود بزرگترین توان و پشتوانه‌اند تا ابزارهای لازم برای پیشبرد آرمان‌ها و شعارهایی که مطرح کرده‌اید را بدست آورید. اگر شما در مقابل حریف پیکره قدرت ندارید، در شرایطی که حریف باید باشد تا شما بتوانید باشید، چرا از توان و حمایت مردم استفاده نمی‌کنید؟ ابزار قدرت، مبنای اقتصادی و پشتوانه اجتماعی است. خُب از آن استفاده کن. سیستم محافظه کار در کشور مبنای دارد، مبنای کلاسیک، سنتی. عوامل و نیرو و نفوذ هم دارد. شما می‌خواهید از دل آن پدید بیایید، از دل او بیرون بیایید، ولی هیچ مبنایی نداشته باشید. خُب معلوم است که بازنده

می‌بیند تمام توان و انرژی کارداران و کارگزاران در بخش‌های مختلف اجرائی و تقنینی و قضائی کشور به جای صرف کردن در انجام امور، خرج این می‌شود که بگویند ناکارآمدی دستگاه و نهاد و بخشی دیگر مانع شده تا آنها به وظائف خود عمل کنند. پیشرفت که نباشد، امور اجتماعی که مورد رسیدگی قرار نگیرد، پدیده آمدن ناامیدی، یاس و انزجار بدیهی و طبیعی است. می‌گویند اگر می‌خواهی کسی را با خودت دشمن کنی، به او وعده‌های خوب بده و به آنها عمل نکن.

– آینده مجلس؟

دولت‌آبادی: به اعتقاد من اگر آنها در پیشبرد طرح‌ها و اصلاحات خود پیشرفت داشتند، تهدید به خروج از حاکمیت نمی‌کردند. این که می‌گویند می‌خواهند از حاکمیت خارج شوند لابد به این معناست که نتوانسته‌اند کاری از پیش ببرند. فقط هر وکیلی موفق شده روزنامه‌ای دایر کند. روزنامه را امثال من باید داشته باشند، نه وکلای مجلس. هر وکیلی یک روزنامه دارد، می‌بندند، آن یکی باز می‌شود. مجریان باید به اجرا بپردازند و روزنامه را ما داشته باشیم که اجرا را مورد نقد قرار دهیم. کار آقایان بجای اجرا کردن شده انتقاد کردن. وقتی پدیده‌ای غیر فعال شد، فرقی نمی‌کند در داخل مجموعه باشد یا خارج آن.

– چگونه می‌توان زمینه و بستر فعالیت نهادهای غیر دولتی را فراهم ساخت؟

دولت‌آبادی: وقتی لیبرال‌ترین مجموعه سیاسی کشور – لیبرال به معنای مثبت آن – که همه اعضای آن موجه هستند (نهضت آزادی ایران) هم از دید روحانیت و هم از دید مجامع مختلف سیاسی – اجتماعی، ناگهان تعطیل می‌شود و حکم لغو فعالیت هایشان صادر می‌شود، چه انتظاری می‌توان داشت؟ در واقع کلاف سردرگمی است. هم انتقاد هست، هم نمی‌شود انتقاد کرد، چون نمی‌شود پرسید چرا پنییر تیغ را نمی‌برد؟ تیغ دارد پنییر را می‌برد. پس نمی‌شود گفت که چگونه می‌شود پلتیکی زد که پنییر تیغ را ببرد. البته پس از دوم خرداد افرادی که بانگ اصلاحات را بلند کردند این امکان را داشتند که تضمین‌های حقوقی و سیاسی و اجتماعی به احزاب و افرادی که قصد فعالیت حزبی و تاسیس حزب را داشتند بدهند.

– منظورتان اصلاح قوانین است؟

دولت‌آبادی: بله، به هر حال در اولین گام و در همان ابتدا قوانین باید چنین فعالیتی را تضمین کنند. نمی‌توان خارج از قانون حرکتی کرد. درست هم نیست، روش‌های غیر قانونی به جایی نمی‌رسد.

– اولویت‌هایی که اصلاح طلبان باید در نظر بگیرند از نگاه شما کدام است؟

دولت‌آبادی: در واقع اخلاقیات افرادی که شعار اصلاحات را دادند پسندیده بود، مردم به آنها روی آوردند، اما اجرائیات و عملیات سیاسی مجموعه اصلاح طلبان ناکارآمد بود، بنابراین مردم وزده شدند. این بزرگترین تجربه‌ایست که برای زمان باقیمانده به دست آمده‌است.

– در این وضع، گفت و گو با مردم چه تاثیری خواهد داشت و آیا فکر می‌کنید سخن گفتن از راه طی شده و راه باقیمانده، امیدواری برای ماندن در صحنه را ایجاد می‌کند؟

دولت‌آبادی: آنها مردم را کنار گذاشتند. اصلاح طلبان نباید گنج را از دست بدهند و طبیعی است سخن گفتن با آنان با صراحت و خلوص، بار دیگر به آنان اطمینان خواهد داد که خواست‌هایشان فراموش نشده‌است.

– مخالفان اصلاحات از شکست اصلاحات چه سودی خواهند برد؟

دولت‌آبادی: هیچکس نمی‌تواند با اصلاحات مخالفت کند، یعنی حتی رادیکالترین اپوزیسیون در یک جامعه نمی‌تواند بگوید من مخالف آسفالت کردن بزرگراه هستم. نمی‌تواند بگوید مخالف باز شدن دفتر فلان حزب

بین بردن آن – موازنه‌ای در جامعه ایجاد کند، یا جامعه منفجر خواهد شد که این خیلی بد است. در کشورهای جهان سوم که افکار و عقاید و اندیشه‌ها آزاد نیستند، هر انفجاری به ضد مردم و به ضد کشور منجر می‌شود، چرا که نمی‌دانند چه می‌خواهند، تنها می‌دانند که چه نمی‌خواهند و این وحشتناک است. مهم‌ترین آسیبی که معمولاً استبداد به جوامعی مثل جامعه ما و جهان سوم می‌زند این است که اجازه نمی‌دهد مردم چشم اندازی برای آینده خود در نظر بگیرند و امور اجتماعی بدون مخاصمه حل و فصل شود.

با این مقدمه، اولین نکته‌ای که باید در نظر گرفته شود، ارائه نمادهایی از فعالیت‌هایی است که صورت گرفته یا توفیق‌هایی است که بدست آمده و نیز ایجاد امید و انگیزه در مردم، بطوری که بی‌تفاوتی در مردم رفع شود. من نمی‌گویم یک شبه راه صد ساله کشورهای دموکراتیک را طی کنیم، اما خُب می‌توانیم یاد بگیریم. متأسفانه در محیط اجتماعی ما، ذهنیت حذف حریف هنوز وجود دارد و قوی است. بار دیگر تاکید می‌کنم که وجود اصلاح طلبان با حضور محافظه کاران الزامی است. این بدان معنا نیست که یک عده نباشند تا عده‌ای دیگر باشند و بتوانند کار کنند. این نکته باید از سوی دو جناح در جامعه ما درک شود. در یک جامعه انسانی، تمام عناصر باید وجود داشته باشند. ایرادی که وارد است از اول این بوده که یک عده می‌گویند آن عده روبرو نباید باشند. خُب، باید کجا بروند. تاجیکستان. افریقا؟ چگونه نباشند؟ بهترین آدم روی کره زمین اگر بگوید من باشم و دیگران نباشند، فرقی با بدترین آدم عالم نمی‌کند. چون آنها یک ذهنیت هستند. ذهنیت حذفی و جزمی، که آسیب به جامعه می‌زند.

– بعنوان یک ملت چگونه می‌توانیم حضور خود در جهان را نشان دهیم و ایفای نقش کنیم؟

دولت‌آبادی: من و شخصیت‌ها و افراد مختلف، هر یک بر اساس توان و ظرفیت خود، در سفر به دیگر کشورها عملاً حرف تازه‌ای نزنیم، جز این که بگوئیم در جامعه ما ظرفیت‌های مختلفی وجود دارد. این را به دنیا قبولانده‌ایم و این کار کمی طی این ۲۰ سال نبوده‌است. اما وقتی در عمل برای نماینده مجلس کشور که در حال گفتگو با نماینده حقوق بشر است حکم بازداشت و لغو روزنامه‌اش صادر می‌شود، تمام حرف‌ها و تاثیرات را نقض می‌کند، این افراط‌کاری‌ها قابل درک نیست!

– به نقش مجلس بپردازیم. موانع بیرونی، کمبود طرح‌ها و کوتاهی در پیگیری‌ها.

دولت‌آبادی: مشکل در نبود مشارکت متقابل بین مجلس و مردم است. وقتی ایده مشارکت مردمی طرح می‌شود، باید پرسید در کدام امری مردم فرصت پیدا کرده‌اند مشارکت کنند؟ مثلاً برای یاری رساندن به مجلس کدام یک از مردم نتوانسته‌اند از وکیل خود بپرسند که شما این وعده‌ها را دادید، کدامشان را عمل کردید و در عمل به کدام یک می‌توانیم کمک کنیم؟ زمزمه‌های جدید شروع شده، مردم به نمایندگانی که با هزاران امید انتخاب کردند می‌گویند: شما دارید بار خود را می‌بندید! وقتی می‌شنویم کارگران کشور ما ۲۶ ماه حقوق نگرفته‌اند، چه تعامل و مشارکتی بین نماینده کارگران در مجلس و جامعه کارگری کشور هست؟ جامعه فقط زمانی متوجه می‌شود که کارگران ۲۶ ماه حقوق نگرفته‌اند که می‌آیند در خیابان اعتراض خود را مطرح می‌کنند. مگر نماینده کارگران در مجلس نباید پیگیر مسائل آنان باشد؟ این نمونه و مثالی برای روشن کردن موضوع بود. عملاً امور پیش نرفته است و مردم هم در این اوضاع و شرایط دائم

عمل کند. نباید مردم و اقشار و طبقات رها شوند و یک قشر و طبقه‌ای را که مبنای محکم اقتصادی دارد بگیرند و بخواهند خود را حفظ کنند. چنین وضعیتی آینده ندارد، یک مجموعه در ارتباطات سالم و متقابل می‌تواند موازنه ماندگار داشته و تداوم پیدا کند. **اگر پدیده‌ای در خود تمام شود، نباید انتظار بقای آن را داشت.** هر پدیده‌ای در ارتباط با دورنما و پدیده‌های دیگر و فعالیت درونی و بیرونی می‌تواند تداوم پیدا کند، در غیر اینصورت در خود محصور می‌شود و در باروی خود حبس و فلج می‌شود.

- جایگاه خاتمی؟

دولت‌آبادی: من فکر می‌کنم آقای خاتمی این افتخار را داشته و خواهند داشت که به درک ضرورت اصلاحات در جامعه‌ای رسیده است که دارد به بن بست می‌رسد. این یک نوع فرهیختگی است. شخصیت ایشان هم شخصیت مطلوبی است و می‌توانست شخصیت موثری هم باشد، **اما اگر وضعیت به همین ترتیب پیش برود از ایشان به عنوان شخصیتی فرهیخته و ناکام یاد خواهد شد.** من از عملکرد ایشان در حوزه فرهنگی در قیاس با وضعیت گذشته دفاع می‌کنم.

- گفته می‌شود عرصه برای دگراندیشان فراهم شد.

دولت‌آبادی: همین واژه‌هائی نظیر دگراندیش بودن و تمایز گذاری‌های غیر منطقی که وارد مباحث سیاسی اجتماعی شد، باعث شد ۴۲۰ هزار **ذهن جوان -طبق آمار دولت- از کشور خارج شوند.** مهم اینست که همه به جامعه ایران می‌اندیشیم. به هر حال با وجود این که به عنوان مثال هیچ فرد مستقل یا بخش خصوصی مثلا مجوز روزنامه ندارد، باز هم وجود همین روزنامه‌های دولتی هم نوعی توفیق محسوب می‌شود. بنابراین از نظر انطباق تئوری و عمل دولت و آقای خاتمی در عرصه فرهنگ توفیق بیشتری داشته‌اند. این توفیق بدست آمده که مردم بدانند جامعه مدنی و توسعه سیاسی در جامعه ممکن است.

- انتخابات آینده ریاست جمهوری؟

دولت‌آبادی: فکر می‌کنم هر کسی بخواهد در آینده نامزد اجرائی امور شود باید برنامه خود را مدون اعلام کند. **مردم ما هوشیارند و باید بدانند که با مردمی هوشمند طرف هستند.** ما به این دلیل که از حقوق زیادی محروم بوده‌ایم، به بسیاری چیزها فکر کرده‌ایم. اگر کماکان ضرورت اصلاحات وجود داشته باشد و جامعه سیاسی ما به این نتیجه برسد که جز این راهی نیست، آنها می‌توانند بار دیگر رای بیآورند، اما این بار مردم به برنامه‌های آنان نگاه خواهند کرد. اینطور نیست که بکلی فرصت را از دست داده باشند، ولی هر کس می‌خواهد بیاید باید با مردم صادقانه صحبت و از عناوین کلی عبور کند.

- وظیفه نخبگان برای جلوگیری از شکاف در جامعه چیست؟

دولت‌آبادی: آنان اول باید ممنون باشند که در همین حد می‌توانند عقاید خود را بگویند. من هم ممنونم. در مرحله بعدی اگر دخالت محسوب نشود، هر کسی از زاویه دید خود بیان کند که چگونه این بافت اجتماعی دارد زائل می‌شود و چگونه می‌شود آن را مرمت کرد که به بحران نرسد. منافع ملی مهم‌تر از هر ارزشی در یک جامعه است. برای ارزش نهادن به منافع ملی لازم است افراد و شخصیت‌ها نخست نسبت به این امر حساسیت کهنه نشدنی داشته باشند. شخصیت‌هائی که امور اجرائی کشور را بدست می‌گیرند باید این نکته را مد نظر و محور اعتقادات خود قرار دهند تا بتوانند بپذیرند **اظهار نظرهای دیگران را باید تحمل کرد.**

سیاسی مخالف خودم هستم. بنابراین اصلاحات حربه ملایمی است که هیچکس نمی‌تواند با آن مخالفت کند. افرادی هم که در باطن با آن موافق نباشند، با روش‌های نامحسوسی تلاش می‌کنند تا اصلاحات به توفیق نرسد. این دیگر هوشیاری می‌خواهد که چنین مخالفانی را سر جای خود بنشانند. چه کسی می‌تواند بگوی با حق رای زنان مخالفم؟ هیچکس. در واقع اصلاحات درخشانترین حربه اجتماعی است، چرا که **هیچکس نمی‌تواند با آن مخالفت کند و بگوید مخالف اصلاحاتم.** بنابراین مخالفان فقط تلاش می‌کنند تا جای اصلاح طلبان را بگیرند و مانع پیشرفت آن شوند.

- چالش میان اصلاح طلبان و محافظه کاران، نهایتا چه آینده‌ای را برای جامعه بدنبال دارد؟

دولت‌آبادی: بسیار خطرناک است، چرا که چالش حذفی است و این چالش یعنی کوشش در جهت تجزیه روابط اجتماعی. چالش‌ها در هر جامعه‌ای وقتی به حذف طرف مقابل بیانجامد به معنی نقص در جامعه‌است. در حالی که هدف باید ایجاد موازنه میان نیروهای اجتماعی باشد. از نظر من، بعنوان یک ایرانی، تمام نیروهای اجتماعی و سیاسی کشور حق حضور و بیان عقاید خود را دارند و چنین وضعیتی هیچ لطمه‌ای هم به هیچکس و هیچ چیز نمی‌زند، بلکه سبب ایجاد موازنه می‌شود که خود عامل پویائی و پایائی جامعه و نظام سیاسی حاکم بر آن می‌شود. ممکن است حزبی دو در صد رای داشته باشد، اما با همان پشتوانه تلاش می‌کند تا ۵۰ سال بعد ۳۰ در صد آرا را به دست آورد. این یعنی پویائی و پایائی. ممکن است حزبی ۷۰ درصد رای داشته باشد، اما در عمل موفق به اجرای برنامه‌های خود نشود و رای از او گرفته شود. پیشنهاد من ایجاد موازنه بین همه نیروهای اجتماعی است که می‌تواند جامعه را به پیش بربرد.

- آیا تعامل میان دو جناح به موازنه سیاسی منجر می‌شود؟

دولت‌آبادی: نکته این است که جامعه ایران در این دو جناح سیاسی خلاصه نمی‌شود. نیروهای سیاسی دیگری هم هستند که دیدگاه یا برنامه‌اجرائی خاص خود را پیشنهاد می‌دهند و آن را برای پیشرفت جامعه بهتر می‌دانند. کاری که اصلاح طلبان باید می‌کردند تقویت این موضع بود که طبق قانون اساسی تمام گروه‌های سیاسی-اجتماعی فقط به شرط آنکه سرنگونی نظام مد نظرشان نباشد فعالیت داشته باشند. این که دو جناح سیاسی در یک جامعه باشند که فقط آنها حق فعالیت داشته باشند مورد سؤال و تردید است. چنین وضعیتی خود عامل پراکندگی مردم است. من ۱۵ سال پیش در یک سخنرانی در کانادا هشدار دادم که **اگر ملتهایی که در کشورهای موسوم به جان سوم زندگی می‌کنند، خود را در نیابند و جمع و جور نکنند، در معرض همه گونه آسیبی هستند، حتی در معرض حذف تاریخی.** بالاخره اقوام و ملت‌هائی را داشته ایم که الان دیگر نیستند. **بابلی‌ها کجا هستند؟ حذف شدند.** ممکن است بسیاری از اقوام و ملت‌ها در تاریخ جدید دیگر نباشند. اگر ارتباط ارگانیک بین ملت‌ها و دولت‌ها ایجاد نشود جوامع آنان محکوم به چنین حذفی هستند. چرا که توان و سازماندهی و راهکارهای حراست و صیانت از خود را در دست نخواهند داشت. پس، **وظیفه هیات حاکمه نگاه داشتن ملت و مملکت است، نه نگاه داشتن خودش،** چون حیات خودش هم منوط به حیات جامعه‌است. هیات حاکمه فرآیند ملت و مملکت است. ملت و مملکت مینا و پایه‌است. از نظر فلسفی هیچ چیز برای خودش معنی ندارد. هر چیزی برای وری خود معنا می‌یابد. نظام سیاسی هم نمی‌تواند برای خودش باشد و به فکر حفظ خود باشد. نظام سیاسی نمی‌تواند فقط برای حفظ قدرت برنامه ریزی و

پرسشهایی چند، جهت شناخت، تفکیک و مبارزه در جنبش‌ها اهمیت دارد.

- آیا تحولات رفرمیستی تابعی از کیفیات آمپریک هستند؟
- آیا جنبش اجتماعی تابعی از قوانین عام دیالکتیک است؟
- آیا قانون گذار از تغییرات کمی و تدریجی به تغییرات کیفی و بنیادی شامل حال همه جنبشهای اجتماعی می‌شود؟
- آیا بین رفرم اجتماعی با انقلاب اجتماعی پیوندی ارگانیک وجود دارد؟
- اگر چنین است، نباید برای تحقق اهداف نهایی آن مبارزه کرد؟

جنبش اصلاحات در ایران

برای ارزیابی جنبش اصلاحات که اکنون در کشور ما جریان دارد و اینکه تا کجا تعمیق آن ممکن و عملی است، می‌بایست نگاهی گذرا به گذشته داشت، زیرا بدون نگاه به گذشته، درک لحظه و آینده آسان نخواهد بود. این نگاه نه تنها از انقلاب ۵۷، نه تنها از جنبش ملی نفت در دهه ۳۰، بلکه از انقلاب مشروطه آغاز می‌شود. یعنی اینکه هر کدام از این خیزش‌های انقلابی و جنبش ملی تا چه میزان موفق به تغییرات در ساختار طبقاتی حاکمیت شده‌اند و زمینه تحول بعدی را فراهم ساخته‌اند. به تعبیری دیگر، آنچه در یک مرحله، به دلائل مختلف تحقق نیافته و خیزش مردم برای دست یابی به آن با موفقیت همراه نبوده، در گام بعدی امکان تحقق یافته؟ از دل یک ناکامی، کامیابی بعدی بیرون آمده؟ تجربه یک ناکامی در جنبش بعدی به خدمت گرفته شده؟ جنبش و انقلابی که به تمامی خواست‌های خود دست نیافته، راه را برای خیزش، جنبش و انقلاب بعدی فراهم ساخته؟ آیا در هر انقلاب و جنبشی خواست‌های اکثریت آن مرحله دست یافتنی است؟

بطور مثال جنبش مشروطه خواهی هر چند بدلائل گوناگون اجتماعی و متأثر از ضعف رهبری و توازن نیروی طبقات حاکم و نیروی انقلاب به اهداف اساسی خود دست نیافت، ولی منشا تحولاتی، به ویژه در وضع سیاسی-اقتصادی ایران گردید.

جنبش انقلابی مشروطه تحت رهبری بورژوازی ملی در اثر نبود انسجام در بین نیروهای انقلابی از یک سو و نیرومندی ارتجاع داخلی و خارجی از سوی دیگر به شکست انجامید.

این شکست به معنای ناکامی مطلق انقلاب و از بین رفتن تمام پیامدهای مثبت و دستاوردهای آن نبود، گرچه انقلاب به تمام آماج‌های خود دست نیافت.

نظر زنده یاد احسان طبری در این مورد چنین است: پیروزی و شکست دو معقوله متضاد پروسه پراتیک است، پیروزی یعنی دست‌یافتن به هدف و شکست یعنی بی‌اثر شدن کلیه تدارکات پراتیک برای نیل به هدف در لحظه معین. دیالکتیک پیروزی و شکست نشان می‌دهد که خود شکست در تدارک پیروزی نقش دارد، چرا که شکست نه صرف‌نظر کردن انقلاب از خواست‌های خود، بلکه بی‌اثری تدارکات پراتیک و ضرورت یافتن جایگزین‌های آن در روند بعدی را نشان می‌دهد. (یادداشت‌ها و نوشته‌های فلسفی و اجتماعی ص ۷۸ احسان طبری) در اینجا بحث بر سر تدارکات کار سازتر و پر قدرت‌تر است، برای اهدافی که انقلاب و جنبش در دستیابی به آن ناکام مانده‌است و نه از دستور خارج شدن خواست‌های انقلاب و جنبش. موانع پیشرفت گریز ناپذیر جامعه، که یک انقلاب و جنبش در کنار زدن همه آنها ناکام مانده همچنان در دستور تحول باقی

ادامه رفرم و اصلاحات قبول شکست و انسداد اعلام قیام و انقلاب!

جنبش اصلاحی در کدام مسیر گام برمی‌دارد؟

م. محمود

زیربنای واحدی که از جهات عمده همانند است، در پرتو کیفیات آمپریک (شرایط طبیعی، مناسبات اجتماعی، تقاطع تمدنی، تأثیرات تاریخی و...) می‌تواند در بروز خود، تنوع بی‌پایان و درجه بندیهای بینهایتی را نمودار سازد. تنها به یاری تحلیل دقیق این کیفیات است که می‌توان آنرا درک کرد. (کارل مارکس، سرمایه، جلد سوم متن آلمانی ص ۸۰۴)

تمامی جوامع بشری دارای ساختمانی یکسان اند و تغییر و تحولاتی که در آنها صورت می‌گیرد تابعی از کیفیات آمپریک‌اند، تفاوتی که در این بین وجه تمایز است اشکال بروز چنین کیفیات است. برای درک اصولی دو مقوله انقلاب اجتماعی و رفرم اجتماعی ضرورت ایجاد می‌کند، تعریفی که فلسفه علمی از انقلاب اجتماعی و رفرم داده یک بار دیگر بطور دقیق بیان گردد. تا مرز این دو مشخص شود.

انقلاب اجتماعی مجموعه تغییر و تحولات کیفی بنیادی جامعه در تمام زمینه‌های زندگی اجتماعی است، که براساس تضادهای رشد یابنده اجتماعی نضج می‌گیرد و به مثابه عالی‌ترین بروز مبارزه طبقاتی وضع جامعه را از بیخ و بن دگرگون ساخته و آینده آنرا در موقعیت پیشرفته نوینی تأمین می‌نماید و قدرت حاکمه را از یک طبقه به طبقه دیگر منتقل می‌کند.

در رفرم، در جامعه متشکل از طبقات آستی ناپذیر، طبقات حاکمه برای جلوگیری از شکست قطعی خود، ناچار تن به تحولاتی داده و عقب نشینی‌هایی می‌کند که این تغییر، همان تحولات رفرمی است. رفرم، هم از لحاظ محتوا و هم از لحاظ تأثیرگذاری بر جریان‌ات سیاسی و اجتماعی دارای دو خصلت است، از یک سو گامی است به پیش که در وضع زندگی مردم، تا حد معینی تأثیر مثبت دارد و می‌تواند گامی باشد برای مبارزات بعدی، از سوی دیگر واکنش پیشگراانه‌ایست از سوی طبقات حاکمه برای حفظ حاکمیت. تعمیق هر رفرمی متأثر است از نیرومندی جنبش و شرایط داخلی و خارجی.

یک فرصت استثنائی می‌تواند جنبش را با توان انفجاری در صحنه ظاهر سازد، چرا که تضاد موجود بین جنبش و حاکمیت به قوت خود باقی است و فرصت‌ای تازه‌ای را برای حل خود جستجو می‌کند. بنابراین، نمی‌توان وضعیت کنونی در جامعه ایران را بی‌تفاوتی مردم نسبت به سرنوشت جنبشی که ۶ سال است ادامه دارد تلقی کرد و یا از انسداد و شکست سخن گفت.

وقتی سخن از انسداد گفته می‌شود، همانند همان تعبیری که زنده یاد طبری از شکست و پیروزی بعنوان دو مقوله یاد می‌کند، باید به راه‌کارها، تغییر شرایط و یافتن شیوه‌های نوین نیز اندیشید. با این مفهوم، اگر انسداد هست، مبارزه نیز هست، چرا که مردم بر خواسته‌هایشان پای می‌فشارند.

سد در سیل معنای خود را می‌یابد، سد یعنی که سیلی هم در راه است. متدها و اسلوب‌های برگزیده مردم در یک جنبش ممکن است کارائی خود را از دست بدهند، اما این پایان جنبش نیست، زیرا هنوز راه‌کارهای دیگر به میدان آورده نشده‌است.

اگر کسانی بگویند شیوه‌های برگزیده شده مردم در جنبش کنونی با انسداد و ناکارائی روبرو شده و باید شیوه‌ها و اسلوب‌های نوینی را جانشین آن کرد، می‌توان با آنها به گفتگو نشست و راه‌کارهای مناسب و ممکن را یافت و به جنبش ارائه کرد، اما اگر کسانی در عین تاکید بر بحران اجتماعی، از انسداد اصلاحات و رفُرم سخن بگویند و بی‌وقفه با آمار و ارقام نیز در باره این بحران بنویسند، اما راه‌حلی جز تکرار حرف‌ها و شعارهای کلی ارائه ندهند، عملاً نه تنها کمکی به جنبش نکرده‌اند، بلکه به خویش نیز نتوانستند چنان باری برسانند که از انسداد تحلیل و بحران بی‌عملی بیرون بیایند. «این نظام اصلاح ناپذیر است»، «جنبش باید مستقل از حکومت سازمان یابد»، «سازماندهی جنبش امری حیاتی است»، «اصلاح طلبان حکومتی نتوانسته‌اند»، «ولایت فقیه نظامی دیکتاتوری است و باید طرد شود» و... در زمره این شعارها و روش‌هایی است که نه راه‌حل ارائه می‌دهد و نه راهگشای فعالیت عملی خود آنها در جنبش است و به همین دلیل نیز این نوع **آیه‌های آسمانی** در زمینی که مردم روی آن راه می‌روند نیروئی را بسیج نمی‌کند و اساساً مردم آنها را جدی نمی‌گیرند! از بافته‌ها و اطلاعاتی هم که در تحلیل‌های منتهی به این شعارهای کلی ارائه می‌شوند خود مردم بیشتر و دقیق‌تر اطلاع دارند. نه تنها اطلاع دارند بلکه در زندگی روزانه خود با آن دست و پنجه نرم می‌کنند. تا وقتی این تناقض چنان ادامه یابد، که گوئی همه این سخنان گفته می‌شود تا حرف اصلی زده نشود، آنها خود دچار انسدادند. مگر آنکه با صراحت بگویند و بنویسند «**پیش به سوی انقلاب**» و بجای طرد باد ولایت فقیه، با جسارت بنویسند «**زنده باد سرنگونی**»، که در اینصورت، حتی اگر چنین شعارهایی با واقعیت ذهنی جامعه نیز همخوانی نداشته و نیروئی را در شرایط کنونی به همراه نیاورد، حداقل سخن صریح گفته شده و می‌توان بر سر دو پلاتفرم بحث کرد و در صورت دست یافتن به یک نتیجه واحد وارد صحنه مبارزه شد. این دو پلاتفرم عبارتند از: **رفُرم و انقلاب!**

از این لحظه به بعد، ما باید تکلیف خود را چنین روشن کنیم:

جامعه در شرایط انقلابی بسر می‌برد و یا شرایط اصلاحی؟

حاصل هر نوع حاشیه روی و گریز از ورود مستقیم به این بحث، همان انسدادی است که بسیاری از سازمان‌های چپ ایران و مدعی انسداد در جنبش مردم، خود در مرداب آن گرفتار آمده و گرفتار انسداد شده‌اند. بحث «**راه‌توده**» با رفقای نویسنده نشریه «**نامه مردم**» نیز از همین جا آغاز

مانده و در خیزش بعدی، حتی در کنار خواست‌ها و نیازهای تازه، با تدارکات موثرتر و با درس‌های شکست قبلی، بار دیگر مسئله غلبه بر آنها در دستور قرار می‌گیرد.

در انقلاب و جنبش مشروطه خواهی، بخشی از خواست‌های مردم به مدت طولانی دچار گسست و رکورد گشت، ولی این خواست‌ها در پروسه حرکت تاریخی خود بصورت آشکار و نهان، در اشکال مختلف خود را نمایان ساخت و امتداد آن به خیزش‌های دهه‌های بیست و سی رسید، که از نگاه مبارزات آزادی خواهی از پر اهمیت‌ترین ادوار تاریخ سیاسی-اجتماعی ایران به شمار می‌روند. جنبش برای احیای دستاوردهای مشروطیت با سقوط دیکتاتوری رضاخان از سرگرفته شد و تا کودتای ۲۸ مرداد به حرکت خود ادامه داد.

خواست‌های اساسی این خیزش‌ها، با تعمیق بیشتر و آگاهی وسیع‌تر نسبت به آنها، در مقایسه با انقلاب مشروطه باز هم عبارت بودند از اسقلال، آزادی، حاکمیت ملی و عدالت اجتماعی.

جنبش ملی شدن صنعت نفت و حوادث دهه سی که با کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ متوقف شده بود، در رویدادهای دهه چهل (قیام‌ها و شورش‌های خیابانی) به موجودیت خود ادامه داد و سپس در دهه پنجاه با عصیان‌های روشنفکری-چریکی همراه شد تا سرانجام در انقلاب بهمن ۵۷ که تجربه ناشی از همه ناکامی‌های گذشته به میدان آمد. انقلاب ۵۷ نیز امروز با بیش از دو دهه فراز و نشیب، برای رسیدن به دست آوردهای غارت شده خود توسط جبهه ارتجاع (سرمایه داری سنتی وابسته، زمینداران بزرگ، غارتگران اجتماعی و روحانیت مرتجع وابسته به آنها) با بهره‌گیری از روش‌های مسالمت آمیز در پی بازپس گیری دستاوردهای آن انقلاب و به عقب راندن غاصبین انقلاب است.

جنبش نوین، با آنکه بخشی از سخنگویان آن در حاکمیت هستند، جنبشی از «**پایین به بالا**ست نه از **بالا به پایین**» و بر این اساس اصلاح و رفُرم هویت و تعریفی انقلابی یافته‌است، چنانکه شاید در تعریف آن بتوان از اصطلاح «**رفُرم انقلابی**» استفاده کرد. یعنی، در حالیکه بخشی از حاکمیت برای پیشگیری از خطر سقوط و غلبه به بحران‌های اجتماعی روند جنبش را از بالا به پایین نشان می‌دهد، قدرت و توان این بخش از حاکمیت مستقیماً متأثر از حضور مردم در صحنه است. این رادیکال‌ترین شکل رفُرم به مفهوم تن دادن حاکمیت به آن برای نجات خویش است، همچنان که رفُرم‌های دهه ۴۰ شاه با همان اهداف و تعریف از رفُرم (عقب نشینی حاکمیت برای بقای خویش) بدلیل نبود فشار از پائین و حضور عمومی مردم در صحنه رفومی بود عمدتاً از بالا و فاقد هویت مردمی که به سازشی طبقاتی می‌مانست تا نبردی طبقاتی!

وقتی کسانی و یا نیروهایی از «**انسداد**» و شکست جنبش اصلاحی سخن می‌گویند، به جنبش کنونی مردم نگاهی اینگونه ندارند و اغلب مرزبندی‌های انقلاب، رفُرم و قیام و شورش را در نظر نمی‌گیرند. نه تنها قوانین عام فلسفه علمی، بلکه ساده‌ترین قوانین علوم طبیعی را نیز فراموش می‌کنند، اینکه هر عملی عکس العملی به همراه دارد و انتظار عکس‌العمل جنبش در برابر مخالفان آن ساده‌ترین پیش‌بینی است. عکس‌العملی که بی‌شک با کیفیات آمپریک در ارتباط است. بدینگونه است که نمی‌توان با مشاهده دلسردی مردم نسبت به توان همراهی بخشی از حاکمیت با جنبش مردم، جنبش را خاتمه یافته تلقی کرد و یا مردم را چنان دلسرد و بی‌تفاوت که نسبت به خواست‌های خود بی‌تفاوت تلقی شوند. در چنین حالت‌هایی، حتی یک حادثه، یک رویداد غیر مترقبه و یا

محاصره قرار دادن مرکزی‌ترین نیروی مخالف یک تحول ضروری اجتماعی در یک مرحله عبوری. به معنای دیگر، اتحاد یعنی خالی کردن هر چه بیشتر اطراف نیروی مرکزی مخالف تحول، حتی اگر بخشی از نیروی اطراف این نیروی مرکزی را نتوان جذب کرد، اما توان خنثی سازی آن ممکن باشد، باید در این راه کوشید. طبعاً، همه آنها که در چنین اتحاد سیاسی گرد می‌آیند نباید انتظار داشته باشند که متحدین یک مرحله گذار، متحدین مرحله بعدی نیز باشند. هیچ حزب و نیروی متحدی، تحقق خواسته‌های اکثریت خود را در این مرحله در دستور عمل قرار نمی‌دهد، بلکه طرح عملی آنها را به مرحله بعدی یک روند اجتماعی موکول می‌کند. اساسی‌ترین سنگر مخالفان تحولات و ضعیف‌ترین حلقه قدرت حکومتی در این مرحله نقطه اتحاد عمل اکثریت نیروهاست.

شعار، به معنای کوتاه‌ترین و عامه فهم‌ترین جمله بازگوکننده خواست عمومی جامعه در **مرحله عبوری**، از دل همین درک مشترک بیرون می‌آید. "نفث ایران ملی باید گردد"، "شاه باید برود"، "مرگ بر دیکتاتوری"، "زنده باد آزادی"، "زنده باد صلح"، "مرگ بر فاشیسم"، "زنده باد مطبوعات آزاد"، "سرنگون باد نظام شاهنشاهی"، "پیش به سوی تدارک قیام مسلحانه" و ... در تاریخ اتحاد عمل نیروهای اجتماعی ایران برای عبور از یک مرحله به مرحله‌ای دیگر ثبت است. نه تنها ثبت تاریخی است، بلکه **تجربه‌ای تاریخی** است.

در اعلام تمام این شعارها، حزب توده ایران، بعنوان قدیمی‌ترین، منسجم‌ترین و علمی‌ترین حزب سیاسی ایران پیشگام تحلیل شرایط، پیش بینی روند رویدادها و اعلام ضرورت بسیج در اطراف آنها بوده است. شواهد و قرائن بسیاری وجود دارد، که نشان می‌دهد در این مرحله از تحولات اجتماعی ایران، شعار "دفاع از جمهوریت" عام‌ترین و در برگیرنده وسیع‌ترین نیروی اجتماعی برای عبور از یک مرحله به مرحله بعدی است. این شعار چنان وسیع و عام است که علاوه بر **رادیکتارین** نیروهای طرفدار تحولات، حتی **روحانیونی** صاحب نام و اعتبار در حوزه‌های دینی را هم در بر گرفته است. این شعار، به مفهوم خواست عمومی جامعه، در برابر **احیای سلطنت** در ایران، تبدیل **ولایت فقیه** به **سلطنت فقیه**، اعلام **حکومت** در ایران بجای **جمهوریت** و ... قرار دارد و مدافعان آن، عملاً از **آزادی، انتخابات، پارلمان** در برابر **دیکتاتوری**، از **صحنه راندن مردم** بازگشت به گذشته قرار دارد.

پیرامون اتحاد و اتحاد عمل به چند پرسش باید پاسخ داد:

۱- آیا ابتدا باید نشست و قرار داد یک اتحاد عمل را امضاء کرد و سپس وارد عمل شد؟

الف- هر اتحاد عملی، در هر جنبش اجتماعی و انقلابی، ابتدا در صحنه عمل شکل گرفته و سپس مکتوب شده است. نگاه کنید به تجربه انقلاب ویتنام، انقلاب چین، انقلاب الجزایر، انقلاب کوبا، انقلاب اکتبر در روسیه، جبهه ملی و جبهه دفاع از مطبوعات آزاد در دهه ۳۰ و حتی انقلاب ۵۷ در ایران.

ب- وقتی یک جنبش متحرک در جامعه شکل گرفت، واقعیات این جنبش خود به خود اتحاد عمل را نه بر روی کاغذ بلکه در صحنه پیکار عملی تحمیل می‌کند. نگاه کنید به انقلاب بهمن ۵۷، که تمام احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران برای سرنگونی نظام سلطنتی و برقراری جمهوری در کنار هم قرار گرفتند. و یا حتی تجربه تشکیل حزب جمهوری اسلامی و یا مجاهدین انقلاب اسلامی در ابتدای پیروزی انقلاب، که نه حزب، بلکه جبهه بود. جبهه‌ای که با کمال تأسف، صادق‌ترین نیروهای

می‌شود و سرانجام نیز هیچ گریزی جز نشستن و گفتگو کردن پیرامون آن نیست. هر نوع راه‌حل تشکیلاتی به سود وحدت همه جانبه حزب توده ایران نیز از دل همین تدقیق تحلیل اوضاع ایران و اتخاذ سیاست و **مشی واقعی پیرامون اوضاع ایران و منطقه بیرون می‌آید.**

راه توده معتقد است، در **شرایط کنونی** همه نیروهای ملی و میهن دوست، موظفند با در نظر داشتن شرایط موجود در حاکمیت، در کشور و در منطقه، با درک واقعی از این شرایط به جنبش اصلاحی برای **رُفرم** پیوسته و از تمام ظرفیت‌های موجود برای به پیش بردن این جنبش استفاده کنند. اینکه جنبش **اصلاحی** و **رُفرم** به **انقلاب** ختم خواهد شد و یا جنبش به بخش‌هایی از خواسته‌های خود دست خواهد یافت و ظرفیت شرایط توازن نیروها امکان دست‌یابی به حداکثر خواسته‌ها را خواهد داد و یا نه؟ سئوالاتی است که تنها پس از عبور از مراحل مختلف روند کنونی و رُفرمیستی می‌توان به آنها پاسخ داد. روند و شرایطی که همچنان بخشی از حاکمیت خود را پایبند به اصلاحات و خواسته‌های رُفرمیستی مردم می‌داند و جبهه اصلاحات را از دل حاکمیت تا ریشه‌های درخت تنومند تحول خواهی در ایران پیوند می‌دهد. آنچه امروز باید بدان پاسخ داد نه پیش بینی سرانجام جنبش اصلاحی و رُفرم، بلکه ضرورت حضور در صحنه، بهره‌گیری از همه امکانات، بسیج همه نیروها برای جلوگیری از انسداد و شکست جنبش، کوشش برای بدست آمدن حداکثر خواسته‌ها و بیشترین جابجائی‌های ممکن طبقاتی در حاکمیت، درک روحیه و امکانات مردم در یک جنبش اصلاحی، پیوند زدن هرچه بیشتر و ممکن‌تر بخش‌های بیشتری از حاکمیت و بویژه نیروهای نظامی به جنبش مردم و رُفرم و حرکت گام به گام در وسیع‌ترین اتحاد عمل‌ها. مهم نیست که این اتحاد در پشت میز مذاکره بدست نیامده است، مهم آنست که ما کارپایه‌های چنین اتحادی را بر اساس عام‌ترین خواست جنبش دریابیم، بر محور آن سیاست و مشی تعیین کنیم و مهم‌تر از همه اینکه خود وارد میدان شده و عمل کنیم. تمام اتحادها و جبهه‌هایی که حزب توده ایران در مقاطع و زمان‌های مختلف طرح کرده بر مبنای همین شناخت و وظیفه بوده است. «**مشی و سیاست توده‌ای**» چنین حکم می‌کند و چند دهه آموخته‌های متکی به حضور در صحنه‌های مختلف جنبش‌ها و خیزش‌های انقلابی مردم ایران این را به **راه توده** آموخته است!

نگاهی به فعالیت‌های حمایت از دکتر ناصرزرافشان، وکیل خانواده قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای!

اتحاد عمل، به درک واحد نیازمند است

اتحاد سیاسی، به معنای دوستی بین افراد، فعالان و احزاب سیاسی نیست. اتحاد سیاسی، یعنی درک مشترک از عام‌ترین و ضروری‌ترین خواست جامعه در یک دوران و عمل مشترک برای عبور از یک مرحله. عبور از یک مرحله اقتصادی و سیاسی به مرحله‌ای دیگر از خواسته‌ها و ضرورت‌های سیاسی. هر اندازه این درک مشترک نیروی بیشتری را در بر گیرد، اتحاد سیاسی برای تحقق خواست مشترک پر قدرت‌تر می‌شود و این ممکن نمی‌شود، مگر با منزوی ساختن و در

الف- چنین دوگانگی، که متاسفانه فضای بسته سیاسی و فشار اهرم‌های قدرت در داخل کشور مشوق و تقویت کننده آنست، عملاً به صف واحد نیروهای طرفدار تحولات ضربه زده و خواهد زد. درک از عام‌ترین خواست یک مرحله از جنبش و فراهم سازی زمینه تحقق آن، نباید و نمی‌تواند در چارچوب محل سکونت و مبارزه، در دوران فعالیت آزاد و یا بودن در اسارت و زندان دچار دگرگونی شود.

ب- این بیگانگی و عدم درک شرایط و استفاده از همه امکانات موجود در حاکمیت دوگانه کنونی در ایران، در میان **اپوزیسیون مدعی چپ در خارج از کشور** محسوس‌تر است. درحالیکه روز به روز **ضرورت اتحاد عمل** خود را بیشتر به جنبش تحمیل می‌کند، برخی تشکل‌های منزوی در خارج از کشور، پیرو همان سیاست‌های غلطی که در ابتدای پیروزی انقلاب و یا حتی در جریان انقلاب ۵۷ داشتند باز هم بر طبل صف مستقل می‌کوبند. تجربه صف مستقل کارگری در پارک دانشجو در سال ۵۷ را هنوز کسانی در خارج از کشور دنبال می‌کنند. پس از رویداد تلخ و درس‌آموز کنفرانس برلین، نمونه ضعیف‌تر و منزوی‌تر چنین درکی را ما در جریان کارزار برای دفاع از آقای دکتر ناصر زرافشان، بعنوان وکیل مدافع آزادی‌خواه قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای شاهدیم. در حالیکه، نیروهای طرفدار اتحاد عمل در داخل کشور - اعم از مذهبی و غیر مذهبی و یا ملی و ملی-مذهبی - در چارچوب درک ضرورت اتحاد عمل در دفاع از کلیه زندانیان سیاسی می‌کوشند رسیدگی به بازداشت غیر قانونی ناصر زرافشان را در کنار بازداشت غیر قانونی دکتر هاشم آغاچری در کمیسیون ۹۰ مجلس دنبال کنند، دو گروه در داخل و خارج از کشور بر جدائی این پیگیری‌ها پای می‌فشارند: مخالفان اصلاحات در داخل کشور و چپ‌نمایانی در خارج از کشور. چپ‌نمایانی که صداقت آنها در این کارزار - اگر نوعی خود مطرح بودن در کانون آن قرار نداشته باشد - گامی در جهت همسوئی و پیوند و اتحاد صف مذهبی و غیر مذهبی، دگراندیش و هم‌اندیش در جنبش کنونی نیست.

میزان درک مشترک از اتحاد عمل و سیاست واحد، از دل حوادث و تلاش‌های کوچک و بزرگ بیرون می‌آید!

دوگزینه دفاعی در جمهوری اسلامی (بقیه از ص ۱۰)

ناشی از سقوط رضاخان و یک سلسله شرایط دیگر دست به دست هم داد و استقلال کشور را حفظ کرد. بقول دکتر مصدق «حضور همسایه شمالی، استقلال ایران را حفظ کرد» (نقل به مضمون).

امروز، علاوه بر تنگنایی که برای حضور احزاب استخواندار سیاسی در جامعه بوجود آورده و مانع ایفای نقش میهن دوستانه آنها شده‌اند، حضور نیرومند جهانی اتحاد شوروی نیز از صحنه غایب است. نه تنها غایب است، بلکه به ضد خود تبدیل شده‌است و آنچه برای دفاع از **استقلال ملی کشور باقی مانده**، همانا حمایت مردم از استقلال کشور و حاکمیتی است که مطیع مردم باشد. امروز، این آخرین سنگر و برج و باروی دفاع از استقلال کشور در خطر است. آنها که این سنگر و برج و بارو را با مقاومت در برابر خواست و اراده مردم برای حاکمیت بر سرنوشت خویش و رفتن به سوی تحولات و اصلاحات ویران می‌کنند، استقلال کشور را بر باد می‌دهند. استقلالی که در مانورهای سیاسی **گزینه دوم** و امیدهای آلوده به ناامیدی برای دفاع نظامی در برابر خطر خارجی حفظ نمی‌شود. محاسبات رضاخان برای نزدیکی به هیتلر نیز وجوه مشابهی با آن گزینه دومی در جمهوری اسلامی داشت که در بالا به آن اشاره شد.

مذهبی حاضر در این اتحاد، زیر فشار ارتجاع مذهبی و ماجراجویی‌های تعدادی سازمان چپ‌رو و چپ‌نما توانست خود را از حلقه تنگ‌نظری‌ها رهائی بخشد و در اتحادی مذهبی آنقدر باقی ماند که در نطفه خفه شد و از دل آن اتحاد راست‌ترین و ضعیف‌ترین حلقه شرکت کننده در انقلاب ۵۷ بیرون آمد. اتحادی که فاجعه کنونی اجتماعی ایران حاصل عمل آنست و وسیع‌ترین نیروی اجتماعی در پوشش عام‌ترین شعارها و خواست‌ها باید برای به زیر کشیدن آن از حاکمیت عملی شود.

۲- آیا اپوزیسیون خارج از کشور هم می‌تواند در اتحاد عملی که در داخل کشور رو به تحقق می‌رود حضور یابد؟

الف- آن نیروئی که نتواند روند تکاملی یک جنبش عملاً موجود در کشورش را درک و خود را با آن منطبق سازد، در عمل به حاشیه رانده می‌شود و صحبت از حضور و تاثیر گذاری آن بر جنبش بیهوده‌است. چنانکه در سال‌های اخیر - از انتخابات مجلس پنجم تا کنفرانس برلین - و در بسیاری مواضع گیریها و بیانیه‌های بخشی از اپوزیسیون خارج از کشور، حتی بعد از رویداد درس آموز کنفرانس برلین شاهد آن هستیم.

ب- درک عمیق از اتحاد سیاسی و گام برداشتن در جهت سیاست اتحادی، عملاً اپوزیسیون خارج از کشور را به جنبش داخل کشور وصل می‌کند و مشوق پیوند و عمل مشترک هواداران و طرفداران یک سازمان و حزب سیاسی در داخل کشور با بقیه نیروهای فعال در صحنه پیکار داخل کشور می‌شود. بنابراین، آنچه که باید با جنبش داخل کشور پیوند خورده و در اتحاد عمل قرار گیرد، پیش از آنکه به حضور فیزیکی افراد اپوزیسیون بستگی داشته باشد، به درک عمیق از ضرورت اتحاد عمل، حضور سیاسی و مشی تاثیر گذار آن اپوزیسیون بستگی دارد.

۳- در ایران و یا خارج از کشور سیاست اتحاد نیروها رو به تکامل است؟

الف- درک از ضرورت اتحاد عمل در داخل کشور و متاثر از پتک رویدادها و واقعیات بسیار منطقی‌تر و واقعی‌تر از همین درک در اپوزیسیون خارج از کشور پیش می‌رود. ما شاهدیم که در جبهه تحولات و جنبش، حتی در محاصره انواع کارشکنی‌ها و توطئه‌های جبهه مخالفان اصلاحات، **اتحاد وسیع** مورد بحث ما، با تجربه اندوزی از شکست توهّمات سال‌های دهه اول جمهوری اسلامی در عمل پیش برده می‌شود. تشکیل **اتحاد نیروهای ملی-مذهبی** که با یورش جبهه مخالفان اصلاحات روبرو شد، شعار جبهه مشارکت ایران اسلامی برای شرکت در انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی با عنوان **ایران برای همه ایرانیان**، تشکیل **جبهه دوم خرداد** و تلاشی که هم اکنون و در محاصره انواع کارشکنی‌ها برای برپائی **کنگره دوم خرداد** با حضور میهمانان خارج مانده از این جبهه اما همسو با خواست‌ها و شعارهای این جبهه و یا مواضعی که نیروهای دگراندیش غیر مذهبی و یا ملیون داخل کشور اتخاذ کرده و بیان می‌کنند شاهد ما در این زمینه است.

ب- تزلزل و تاثیر پذیری از رویدادها و حوادث، در عین نداشتن درک دقیق از پروسه‌ای که باید طی شود و روندی که با فراز و نشیب پشت سر گذاشته می‌شود، همان ریسمان از هم گسیخته پیوند و اتحاد عمل بخش بزرگی از اپوزیسیون خارج از کشور با جنبش و نیروهای عملاً متحد در داخل کشور است.

صداقت در سیاست و مبارزه

۱- آیا می‌توان دو سیاست، یکی در داخل و دیگری در خارج از کشور و یا یک سیاست در داخل حاکمیت و سیاست دیگری در خارج از حاکمیت، یکی در زندان و دیگری در خارج از زندان داشت؟

بیرون کشیده و شناسائی می‌شود. در مراسم امسال اطلاعات تازه‌ای از قتل‌عام زندانیان سیاسی اصفهان در سال ۶۷ نیز دهان به دهان شد. از جمله مشاهدات یک زندانبان مذهبی که بعدها به خانواده چندتن از قربانیان مراجعه کرده و ضمن طلب آمرزش گفته است در یک شب خود سه بار کمپرسی حامل پیکر اعدام شدگان را به گورستان متروکه اصفهان برده و در یک کانال از پیش در نظر گرفته شده خالی کرده‌است.

قطعه شعر گویائی در مراسم امسال قرائت شد که بندهائی از آن را جمعیت مانند سرود زمزمه می‌کردند:

چرا اعدامشان کردند

برای دشمنی با من - برای دشمنی با تو

برای دشمنی با راستی اعدامشان کردند

...

عزیزم کار دنیا رو به آبادی است.

و هر لاله که از خون شهیدان می‌دمد امروز

نوید روز آزادی است.

ناصر زرافشان زیر شکنجه!

در مراسم یاد شده، همچنین اعلام شد که ناصر زرافشان، وکیل خانواده قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای که زندانی شده تحت فشار است و برای نجات او از همگان خواسته شد تا از هر طریق ممکن اقدام کنند.

تفسیر روزنامه "پراودا" ۲۵ سپتامبر، پیرامون حمله نظامی به عراق، عملیات نظامی اسرائیل در منطقه و تهدید سازمان ملل توسط بوش - ترجمه توکاسرداری

خلیج فارس یک گام تا یک جنگ جدید!

تحلیل‌کنندگان حوادث امروز، چنین روی را گمان نمی‌برند که روزی دولت امریکا، آشکارا سازمان ملل متحد را تهدید کند و یا اینکه سازمان ملل متحد که ۱۹۰ کشور در آن حضور دارند تابع فرامین امریکا عمل کند. تحلیل‌کنندگان امور جهان، تصور نمی‌کردند سازمان ملل دچار چنین سرنوشتی شود که امروز شده‌است.

جورج بوش بیانیه اخیر خود را پس از جلب موافقت و حمایت کنگره امریکا در رابطه با حمله به عراق منتشر کرده‌است و تاسف بار است

در سالگرد قتل‌عام زندانیان سیاسی سال ۶۷

اجتماع بزرگ خانواده قربانیان قتل‌عام زندانیان سیاسی

مراسم سالگرد قتل‌عام زندانیان سیاسی جمهوری اسلامی در گلزار انقلاب واقع در خاوران تهران برگزار شد. بنا به گزارش‌های دریافتی، در مراسم امسال جمعیتی برابر با یک هزار نفر، که همگی آنها اقوام، همسران، مادران و بازماندگان این قربانیان بودند شرکت داشتند. جمعیت حاضر در مراسم امسال ابتدا به احترام قربانیان این قتل‌عام یک دقیقه سکوت کردند و سپس چند تن از مادران و همسران قربانیان طی سخنانی کوتاه بر ثبت این جنایت در تاریخ ایران تاکید کردند. مادر پیر و شجاع اسماعیل ذوالقدر، با احترام و تکریم همه خانواده‌ها در پیشاپیش جمعیت قرار گرفته و سپس جمعیت به احترام خفتگان در خاک چند بار محوطه خاوران را دور زده و در هر قطعه که توسط خانواده‌ها علامت‌گذاری شده ایستاده و به یاد آنها یک دقیقه سکوت اعلام شد. سروان اسماعیل ذوالقدر، از زندانیان کودتای ۲۸ مرداد بود که باتهام عضویت در حزب توده ایران ۲۵ سال را در زندان شاهنشاهی و سپس باتهام عضویت در رهبری حزب توده ایران بیش از ۶ سال را در زندان جمهوری اسلامی گذرانده و سپس در قتل‌عام شهریور ۶۷ اعدام شد!

در مراسم امسال هیچ گروه، حزب و سازمانی با امضای خود اعلامیه پخش نکرد و آنچه که گفته شد و یا بعنوان یادنامه در میان شرکت‌کنندگان توزیع شد همگی در رسای مجموعه قربانیان این جنایت و فراموش نشدن نام و یاد آنها بود. قربانیانی که همگی از جمله دگراندیشان انقلابی ایران بودند و در پیروزی انقلاب ۵۷ نقش فعال داشتند.

در مراسم امسال، همچنین برای نخستین بار فاش شد که فاجعه قتل‌عام زندانیان سیاسی و ریختن پیکر آنها در گورهای دسته جمعی در خاوران تهران به همت یک کشیش افشاء شد. گورستان متروکه خاوران و گورستان ارامنه را یک دیوار کوتاه از هم جدا می‌کند و این کشیش در یکی از شب‌های انتقال دسته‌جمعی پیکر اعدام شدگان به خاوران بطور اتفاقی به گورستان ارامنه مراجعه می‌کند و فاجعه ریختن اعدام شدگان در گورهای دسته جمعی را شاهد می‌شود و آنچه را شاهد بوده به کلیسا گزارش می‌دهد. خبر از این طریق به مجامع بین‌المللی رسیده و خبر قتل‌عام زندانیان سیاسی به سراسر جهان مخابره شد. همزمان با این افشاگری، از داخل کلیسا نیز خبر به بیرون راه یافته و خانواده‌های زندانیان از فاجعه با اطلاع شدند. چند تن از خانواده‌ها، نیمه شب از طریق گورستان ارامنه وارد خاوران شده و زمین را با سنگ و ناخن گود می‌کنند و پیکر چندتن از قربانیان را از خاک بیرون می‌کشند. **سهراب هلاکوئی** نخستین قربانی اعدام‌های دسته جمعی است که پیکرش از خاک

ما اعتقاد داریم که اگر اتحادیه جهانی پاسخی به این گونه واکنش‌ها و طرح‌های کاخ سفید ندهد، طولی نخواهد کشید که نمایندگان سازمان ملل متحد به مجموعه‌ای از "نیم‌تنه‌های محافظ" برای آمریکا تبدیل خواهد شد. مقایسه بوش با هیتلر توسط وزیر دادگستری آلمان بی‌جهت نبود، گرچه این ابراز نظر باعث پیچیدگی روابط دو کشور آلمان و آمریکا شد.

چه نوع مسائلی در مذاکرات استراتژیک میان این چهار تن مطرح شده؟ امروز این یک معماست!

تا آنجا که رسماً اعلام شده، مسائل عمده‌ای مانند کاهش سلاح‌های اتمی دو کشور، مبارزه با تروریسم بین‌المللی و وضعیت سیاسی برخی از مناطق جهان تحت بررسی قرار گرفته‌است. البته، بعید نیست که در این مذاکرات مناطق نفوذ آمریکا و روسیه، از جمله مهم‌ترین موضوعات این مذاکرات بوده باشد. آیا واقعا اینگونه است؟ بزودی با نمونه‌ای مانند عراق، برای این سؤال، پاسخ یافت خواهد شد.

سوء استفاده اسرائیل از موقعیت و سیاست جنگی آمریکا در جهان

در حال حاضر، با آنکه توجه سازمان ملل متحد و جهان متوجه عراق است، پس از تهدید بوش، آینده و سرنوشت سازمان ملل متحد نیز افکار عمومی جهان را به خود جلب کرده‌است. ما شاهدیم که در توفان تصمیماتی که در واشنگتن گرفته می‌شود، اسرائیل نیز با سوء استفاده از حساسیت افکار عمومی جهان که متوجه آینده عراق و سازمان ملل متحد است به اجرای طرح‌های سیاه خود در منطقه ادامه می‌دهد. به دستور آریل شارون، تانک‌های اسرائیلی شهر رام‌الله در فلسطین را فتح کرده و مقر رئیس دولت خودمختار فلسطین "یاسر عرفات" را محاصره کرده‌اند. در گلوله باران این مقر تاکنون تعدادی از نگرهبانان و چند تن از کارمندان و همکاران نزدیک یاسر عرفات مجروح شده و اقامتگاه نیز به مخروبه تبدیل شده‌است. در عین حال، اسرائیل کاملاً از حمله آمریکا به عراق حمایت می‌کند، زیرا می‌داند که از این جنگ لقمه بزرگی نیز نصیب او خواهد شد. اسرائیل در حالیکه مانع شکل‌گیری جمهوری خودمختار در فلسطین است، با حمله آمریکا به بغداد موافق و مشوق آنست، زیرا با افزایش تاثیر و نفوذ آمریکا بر کشورهای منطقه خلیج فارس و کشورهای عربی اسرائیل با خیالی آسوده‌تر و فارغ از مخالفت‌های اعراب طرح‌های خود در فلسطین را پیاده خواهد کرد. اکنون عملیات تهدید آمیز اسرائیل با واکنش سازمان ملل متحد روبروست و مسئله ورود تانک‌های اسرائیلی به رام‌الله و گلوله‌باران مقر یاسر عرفات در سازمان ملل مطرح است، اما با آغاز حمله نظامی به بغداد و هشدارهای بوش به سازمان ملل متحد داده‌است، بعید به نظر می‌رسد عملیات اسرائیل در فلسطین آنگونه که امروز مورد توجه افکار عمومی کشورهای عربی و جهان است مورد توجه باقی بماند.

که نه تنها جمهوریخواهان، بلکه دمکرات‌های آمریکا هم با این حمله موافقت کرده‌اند.

آنچه که ما می‌توانیم بگوئیم آنست که آمریکا برای تثبیت برتری خود در جهان نیازمند جنگ است و به همین دلیل موافقت و یا مخالفت عراق با دعوت از ناظران نظامی سازمان ملل برای بررسی وضعیت سلاح‌های استراتژیک هسته‌ای در این کشور تاثیری در این عزم آمریکا ندارد، در حالیکه پس از اعلام آمادگی عراق برای پذیرش این بازرسان عده‌ای تصور کرده بودند ماشین جنگی آمریکا متوقف خواهد شد و ما شاهد جنگ جدیدی در خلیج فارس نخواهیم بود. رئیس جمهور آمریکا، حتی پیش از آنکه موافقت‌کننده را در رابطه با حمله به عراق بدست آورد اعلام کرده بود گروه‌هایی از سازمان "القاعده" در یمن دیده شده‌اند و آمریکا به این کشور نیز حمله نظامی خواهد کرد. هدف کشاندن خلیج فارس به کام یک جنگ جدید است.

در حالیکه مقامات دولتی در واشنگتن از وجود پایگاه تروریست‌های جهانی در گرجستان اطلاع دارند، می‌توان پرسید چرا بوش به این پایگاه‌ها حمله نمی‌کند و روسیه را نیز از چنین حمله‌ای برحذر داشته‌است؟ پاسخ ساده و آشکار است: مقامات کاخ سفید با بودن این پایگاه‌ها در گرجستان رسماً موافقت کرده‌اند.

در زمان اتحاد شوروی، **شوارناتزه** خدمت عظیمی در سست کردن پایه‌های رژیم سوسیالیستی و واژگونی آن به آمریکا کرد و فعالانه در فروپاشی آلمان دمکراتیک و دیگر کشورهای برادر سابق دست داشت. خوشبختانه آقای گورباچف هنوز زنده‌است و می‌تواند حقیقت مسائل را برای ارگان‌های قضائی باز کند.

اکنون نیز بیانیه تهدید آمیز جورج بوش علیه سازمان ملل متحد در شرایطی صادر شده‌است که از نظر زمانی مصادف است با اقامت وزیر خارجه روسیه و وزیر دفاع روسیه در واشنگتن. آنها همراه با همتایان آمریکائی خود مذاکرات چهار نفره داشته‌اند و پس از این مذاکرات بوش با آنها ملاقات کرد. مردم روسیه نمی‌دانند در این ملاقات‌ها چه گذشته است، اما این نکته‌ای قطعی است که این نوع ملاقات‌های آمریکائی‌ها با همتایان روس خود برخاسته از احترام نیست، بلکه آمریکا در شرایط حساس حمله نظامی به عراق - که قرار دارد ناچار است روسیه را با خود همراه سازد. البته در این مذاکرات هر امتیازی که به روسیه داده شود، هدف از آن جلوگیری از طرح‌های دفاعی روسیه در برابر طرح سپرموشکی آمریکا نیز هست، که در زمان حاکمیت دمکرات‌ها بر کاخ سفید نیز مطرح بود. در سیاست، همیشه نیرو را در نظر می‌گیرند و با ضعف‌ها رودربایستی ندارند!

اقامت وزرای کشور روسیه در واشنگتن مصادف با یک رویداد مهم دیگر نیز بود که معنای "غروب" سازمان ملل متحد، بعنوان سازمانی که داور بین‌المللی بود را با خود همراه دارد. کاخ سفید نظریه نظامی جدید آمریکا را اعلام داشت که مطابق آن، از این پس آمریکا هر کشوری را که خود تشخیص بدهد، بدون مداخله و نظر سازمان ملل متحد زیر ضربه نظامی خواهد گرفت. این نظریه بر مبنای برتری تجهیزات عظیم نظامی آمریکا بر کشورهای دیگر شکل گرفته است و بدان معناست که کشورهای دیگری که از توان نظامی لازم برخوردار نیستند باید همیشه چنان عمل کنند و منافع آمریکا را چنان در نظر بگیرند که خشم ماشین جنگی عظیم این کشور را بر نیانگیزند تا حمله نظامی دامنه‌شان را بگیرد.

گزارش سفر تحقیقاتی "محمد عمر" به بلوچستان افغانستان (برای راه توده)

کشت خشخاش و قاچاق تریاک

پل پیوند در مرزهای ایران و افغانستان

سرگذشت غم انگیز "انباری" ها، نقش "سپه چک" در

منطقه و بازگشت زنان بلوچ به صحنه

خرمای محلی را در آن پیچیده و شکم را سیر کنند، اما در اینسو، در بیابانهای خشک بلوچستان افغانستان، یگانه محصولی که همچنان قد می‌کشد و بار می‌دهد همان محصول مرگباری است که گلی سرخ با داخلی سیاه در دل دارد. گل **خشخاش** و محصول آن: **تریاک!**

محصولی که مصرف آن در میان بلوچها، نه تنها در گذشته، بلکه هنوز هم کم است، گرچه با مصرف آن در بلوچستان ایران قابل مقایسه نیست. بلوچها، اهل وُلُو شدن پای منقل نیستند، یا بهتر است بگوئیم نبودند، چرا که در ایران مصرف تریاک بیداد می‌کند، حتی میان بلوچهای ایرانی!

وقتی چند سرباز امریکائی خودی در شهر خاک آلود زرنج نشان می‌دهند و به پایگاهشان باز می‌گردند، با خود فکر می‌کنم آنها هم بزودی به جمع زمین‌گیرهای منقل تریاک تبدیل خواهند پیوست؟ فیلم‌های جنگ ویتنام را به خاطر می‌آورم و شیوع اعتیادهای محلی در میان سربازان امریکائی. اما در اینجا امریکائی‌ها با کسی نمی‌جنگند، چون کار به کار مردم ندارند. در یک توافق نانوشته هر که به راه خود می‌رود و هدف خویش را دنبال می‌کند.

در هر خانه‌ای چند کیلو تریاک پیدا می‌شود و در خانه‌های بزرگ سران و بزرگان انبارها مملو از تریاک است. با خشک شدن رودخانه هیرمند و شکاف برداشتن زمین‌های تشنه، حیات و هستی را در دو سوی مرز ایران و افغانستان خشخاش و تریاک جان تازه بخشیده‌است. اگر هیرمند پل پیوند تاریخی قبائل و طایفه‌های بلوچ در دو سوی مرز بوده، حالا دو سوی مرز ایران و افغانستان را قاچاق مواد مخدر به هم پیوند می‌دهد!

زندگی سایه وار امریکائی‌ها

واحد‌های امریکائی برخلاف آنچه که بصورت کلاسیک و بعنوان تجربه حضور ارتش سرخ در افغانستان گفته می‌شود، حضور پر سر و صدا در مناطق مرزی ایران ندارند، اما پایگاه‌های آنها یکی بعد از دیگری در نواحی مرزی مستقر و تقویت می‌شوند، حتی در حال ایجاد پایگاه‌های موشکی در مرزهای ایران و افغانستان هستند. در استان نیمروز و مرکز آن

تریاک و الکل پیوند مباح و حرام

سفر من و هیات آلمانی که مترجم آنها بودم به بلوچستان پاکستان و افغانستان سفر یک ماهه بود. آلمان‌ها برای تحقیق و زبان شناسی به محل رفته بودند و من با شوق دیدار اقوام و سرزمینی که ۱۵ - ۱۰ سال پیش آن را ترک کردم همراهشان شده بودم. از کویته و مرز چمن تا قندهار و مناطق بلوچ نشین استان نیمروز افغانستان. جایی که عزیزترین برادرم را در یک نیمه شب گشت زنی و دفاع از انقلاب به رگبار بستند! مزار شهدای انقلاب، در آن سال‌ها بر تپه‌ای مُشرف به شهر قرار داشت، اما حالا آنقدر شهر وسعت یافته که تپه شهدا را هم در دل خود جای داده‌است، گرچه سنگ قبرها را ویران کرده‌اند تا مردم فراموش کنند چه کسانی برای دفاع از انقلاب در افغانستان تا پای جان ایستادند. روس‌ها هرگز پرچم خودشان را بر فراز هیچ ساختمانی در نیمروز بالا نبردند، در کابل هم فقط پرچم کوچکی، باندازه پرچم بقیه کشورها بر فراز ساختمان قدیمی سفارت شوروی سابق برافراشته بود؛ اما در زرنج پایتخت نیمروز و بر فراز ساختمان بزرگ مجاور ولسوالی (استانداری) نیمروز، پرچم پرستاره امریکا برافراشته‌است. با ۱۲۰ روزه نیمروز پرچم را می‌خواهد از جای بکند، اما ستاره‌ها، که به ستاره بخت امریکا می‌مانند همچنان بر پرچمی که زمینه‌آن سرمه‌ایست می‌خکوب شده‌اند. آفتاب رنگ پرچم را با خود برده‌است، مهتاب را هم برده، اما ستاره‌ها را نه!

رودخانه هیرمند که مرز حیات و زندگی میان ایران و افغانستان بود خشک شده‌است. تنها در بخش‌هایی از مسیر هیرمند، خط باریکی از آب در کف روخانه روان است که چندان ادامه نمی‌یابد. حیواناتی که خود را از بیابان‌های خشک به روخانه می‌رسانند با این آب زنده‌اند: عقرب، مار، مارمولک‌های لاغر ۲۰-۳۰ سانتیمتری و پرنده و گراز را فراموش باید کرد. نسلشان مثل آب رودخانه هیرمند منقرض شده‌است.

خشکسالی حیات را به مرگ و هستی را به نیستی تبدیل کرده‌است. در آنسوی مرز، در ایران خشکسالی چنان بیداد نکرده‌است که در ایالت بلوچ نشین نیمروز افغانستان کرده‌است. در آنسو، هنوز هندوانه می‌کارند و نمی‌گذارند لب‌ها از خشکی ترک بردارند، و جو درو می‌کنند تا

دخالت نمی‌کنند. **کار بدست سران قبائل و رهبران شبکه‌های قاچاق مواد مخدر است.**

ما در کوئته پاکستان و عازم بازگشت بودیم که در مطبوعات محلی و به نقل از خبرگزاری رویتر خواندیم: گروهی از سربازان امریکایی در محلی واقع در ۲۵ کیلومتری غرب افغانستان در مرزهای ایران مستقر شده‌اند. در حالیکه این پایگاه یکماه پیش که ما وارد منطقه شدیم وجود داشت و خبر تازه‌ای نبود. قاچاقچی‌هایی که بین ایران و افغانستان در حرکتند، این نوع اخبار را برای مقامات محلی ایران می‌برند، اما اخبار دیگری را هم برای خبرچین‌های امریکا می‌آورند و ارتباط‌هایی را نیز در ایران برقرار می‌کنند.

در **اسلام قلعه** هرات نیز پایگاهی شبیه پایگاه شهر نیمروز برپا شده که پرچم امریکا برفراز آن در اهتزاز است. ما همان زمان که در محل حضور داشتیم، با خبر شدیم، قرار است نیروهای امریکایی جدیدی به نیمروز و پایگاه اسلام قلعه اعزام شوند. رفت و آمد بسیار محدود سربازان امریکایی در شهرها، البته دلیل کم تحرکی نظامی آنها نیست. سران قبائل و برخی رهبران شبکه‌های قاچاق مواد مخدر که به آسانی در نیمروز قابل رویت هستند و مانند مقامات حکومتی با مردم مناسبات دارند، به ما گفتند: در شهر هرات، در حالیکه اسماعیل خان با خشونت تمام حکومت می‌کند، چند مهمانخانه در اختیار امریکایی‌هاست. جالب اینست که آنها با نمایندگانی که از مساجد شهر در ارتباط‌اند و این نمایندگان مساجد با ایران! بررسی زمینه‌های برخورد سنی‌ها و شیعه‌ها کانون این تماس‌هاست. در مطبوعات کوئته پاکستان خواندیم که فرمانده نیروهای نظامی امریکا در افغانستان، بنام ژنرال "مک‌نیل" مرتب به هرات سرکشی می‌کند و زمینه استقرار واحدهای نظامی و تاسیسات نظامی امریکایی را فراهم می‌سازد. در استان زرنج، در دشت **امیرخان**، که بسیار وسیع است، بزودی ساختمان **بزرگترین فرودگاه نظامی امریکایی** شروع خواهد شد. این فرودگاه قندهار را به هرات وصل خواهد کرد و کانون ثقل نظامی امریکایی‌ها خواهد شد.

این خبر که مسجد "**مکی**" در زاهدان کانون تماس بقایای **القاعده** در ایران و یکی از ستادهای عملیاتی است، در طول سفر به نیمروز بارها شنیده شد و قطعا جزئیات چنین فعالیت‌هایی در اختیار امریکایی‌ها در محل است. حتی گفته میشود **عکس‌ها و فیلم‌های پایگاه آموزش نظامی وابسته به مسجد مکی** نیز به زرنج منتقل شده‌است!

انباری‌ها در شبکه قاچاق

ثروت در اینسو، در زیرزمین‌ها و انبارهای سران جسور و پرتجربه شبکه قاچاق مواد مخدر خوابیده است و قدرت در آنسو، در شبکه‌های انتقال مواد مخدر تا قلب تهران ۱۲ میلیونی و عبور از مرزهای شمالی غربی ایران. هم در اینسو (افغانستان) سلاح در کف دارند و هم در آنسو (ایران). افغانستان نه ارتش محلی دارد که مرزها را کنترل کند و نه سربازان امریکایی که تازه در نقاط مرزی مستقر شده‌اند در این نوع امور دخالت می‌کنند. اما در آنسو، در ایران نیروی نظامی از لب مرزها تا قلب تهران در کار انتقال مواد مخدر دست دارد. همه راه‌های مسدود با پول باز می‌شود. تا دهسال پیش هروئین و تریاک با شتر و موتورسیکلت جابجا می‌شد و جیب لندور فقط زیر پای سران شبکه‌های قاچاق بود، اما حالا آنقدر توپوتا "پاترول" در محل زیاد است که زیر پای خرده ریزهای شبکه قاچاق هم یافت می‌شود. قیمت این پاترول‌ها پنجاه درصد ارزان‌تر از داخل ایران است، زیرا گمرک در افغانستان وجود ندارد. اتومبیل لندور

"زرنج" هواپیماهای نظامی امریکا بی سرو صدا در فرودگاه خاکی این شهر می‌نشینند و بر می‌خیزند، بی آنکه کسی بتواند سردرآورد آنها چه می‌آورند، چه می‌برند، چه کسی را می‌آورند و چه کسی را می‌برند! ماشین‌های مخصوص تا دهانه در خروجی هواپیماهای نظامی رفته و کوچکترین روزنه‌ای باقی نمی‌ماند که بتوان دید چه چیز بین اتومبیل‌ها و هواپیماها رد و بدل می‌شود. حتی اضافه و کم شدن تعداد نفرات و جابجائی آنها را هم نمی‌توان دید. ما در طول یکماه استقرار در محل، تنها یکبار توانستیم خودمان را هنگام فرود هواپیماهای امریکایی به نزدیکی فرودگاه خاکی شهر برسایم. مقر امریکایی‌ها در کنار ولسوالی و ساختمان والی شهر نیمروز قرار گرفته است، پرچم امریکا در این ساختمان بلندتر از پرچم افغانستان در اهتزاز است، اما بندرت یک سرباز امریکایی دیده می‌شود، مگر زمانی که برای چند دقیقه در یک نقطه شهر ظاهر می‌شوند و سپس به مقر خود باز می‌گردند. شهر در اختیار قاچاقچیان است و حکومت، در اختیار آنهاست. نه به مرکز حساب پس می‌دهند و نه طرفدار استقرار یک حکومت مرکزی در کابل‌اند، زیرا در اینصورت یا باید درآمدشان را تقسیم کنند و سهمی هم به کابل بدهند و یا مطابق محاسبات دیپلماتیک حکومت مرکزی عمل کنند! از کنار درآمد قاچاق مواد مخدر شهر هم به نوائی رسیده‌است که می‌نویسم. سلاحی که سربازان امریکایی در اختیار دارند سلاحی است لیزری، که شباهتی به تفنگ و مسلسل‌هایی که با چشم ما آشناست ندارد و همین برای مردم محل که سال‌هاست با انواع مسلسل‌ها و تفنگ‌ها آشنائی عملی دارند جالب توجه است و به آن خیره می‌شوند. شک ندارم که اگر سربازان محلی در فاصله ۲۰ متری دور سربازان امریکایی حلقه نمی‌زدند و مردم می‌توانستند به آنها نزدیک شوند، قبل از هر پرسشی در باره حضور آنها در محل و یا نام و قومیتشان، در باره همین سلاح از آنها سؤال می‌کردند و خواهش می‌کردند چند دقیقه‌ای در اختیارشان بگذارند تا امتحان کنند. سلاح و شلیک بخشی از زندگی بلوچ‌هاست.

تعداد سربازان و کارمندان امریکایی مستقر در این پایگاه نزدیک به ۵۰ نفر حدس زده می‌شود. این پایگاه اخیرا تاسیس شده‌است. کار عمده‌ای که از طریق این مقر صورت می‌گیرد **تماس با سران قبائل بلوچ، جمع آوری اطلاعات و شناسائی امکانات در داخل ایران است.**

تا مدتی پیش که مقر امریکایی‌ها در نیمروز وجود خارجی نداشت، تماس با سران قبائل از کابل و یا مرکز استان "**فراه**" انجام می‌شد، اما اخیرا این پایگاه تقویت شده و کار تبلیغی وسیعی برای رویارویی مذهبی بین اهل سنت و اهل تشیع در ایران تدارک دیده می‌شود. دو ساعت برنامه تلویزیون محلی بتدریج چنین سمت و سوئی به خود گرفته و رادیو به زبان بلوچی بزودی برنامه‌های خود را آغاز خواهد کرد.

زمینه فعالیت‌های جدید پایگاه‌های امریکایی روی اهل تسنن و اهل تشیع همزمان شده است با تصمیمات تند مذهبی علیه اهل تسنن در زاهدان و زابل، آنچنان که گوئی **دو دست در دو سوی مرزهای ایران و افغانستان، در خدمت سیاست امریکا عمل می‌کند.**

تعداد پایگاه‌های امریکایی از استان هلمند تا فراه، در حال گسترش است و ما تعداد آنها را ۱۰ پایگاه برآورد کردیم. تمام توجه و برنامه‌های آنها روی ایران است. آنچه که در شهرهای مرزی ایران و افغانستان می‌گذرد کوچکترین اهمیتی برای امریکایی‌ها ندارد و در آن

شبکه دیگری، مسئول جمع آوری پول هاست. انباری‌ها که هر چند ده نفرشان یک سرپرست دارند فقط می‌بلعند و منتقل می‌کنند، در آنسو تحویل می‌دهند و دستمزدشان را می‌گیرند. شبکه جمع آوری طلب‌ها با این سرپرست‌ها طرف است. نه تریاک حمل می‌کند و نه به انباری‌ها نزدیک می‌شود. طلب‌ها را از سرپرست‌ها وصول و به بانک سپه واریز می‌کند. از شمال زابل و جنوب خراسان، تا چابهار و پیرانشهر نانی که به سفره‌ها راه پیدا می‌کند با این هیزم پخته می‌شود و دودی که از تنور این نان بر می‌خیزد به چشم یک نسل مردم ایران رفته‌است. تریاک **مباح** است و مشروب **حرام**. هم مباح را بیشتر از زمان شاه می‌کشند و هم حرام را بیشتر از گذشته سر می‌کشند. این دو، آنجا که به شبکه‌های قاچاق وصل نیست، جانشین تفریح و شادی، روزنامه‌خوانی، فیلم، تلویزیون، شادی خیابانی و... مردمی شده که حکومت همه راه از آنها گرفته‌است. تریاک و مشروب داروی مسکنی برای سرخوردگی‌ها، ناامیدی‌ها و جانشین تفریح و شادی شده‌است.

زن‌ها به صحنه بازگشته‌اند

مدارس محلی بازگشائی شده‌اند. شوق تحصیل در میان دختران چنان است که تعداد آنها بیشتر از پسرهاست. همه معلمان زن محلی که در دوران طالبان خانه نشین شده بودند دوباره به سرکار خود بازگشته‌اند. نه تنها آنها به مدارس بازگشته و کار آموزش بچه‌ها را شروع کرده‌اند، بلکه بسیاری از دختران جوان ۱۵ تا ۱۸ ساله هم که نیمچه درسی در گذشته خوانده بودند در مدارس معلم شده‌اند. دانشسرای تربیت معلم را دوباره راه‌اندازی کرده‌اند. یادگاری از دوران گذشته که در دوران طالبان تعطیل شده بود. مرد سالاری همچنان حاکم است، اما بیشتر محصلین این دانشسرا دختران محلی‌اند و این خود نشانه ادامه ستیز در راه حقوق برابر است. هیچ زمان تعداد آنهائی که روی صندلی‌های این دانشسرای محلی می‌نشینند باندازه امروز نبوده‌است. رقم آنها را بالای ۲۰۰ نفر به ما گزارش دادند که بیشترشان دختر بودند. رفت و آمد دختران جوان در چند خیابان و کوچه شهر که به دانشسرا وصل می‌شود این آمار را تأیید می‌کند. به جرات می‌توانم بگویم که حجاب دختران و زنان امروز بسیار کمتر از دوران حکومت دکتر نجیب و ببرک کارمل رعایت می‌شود و این نیست مگر حاصل آنچه که طالبان با مردم و بویژه با زنان افغانستان کرد. کمی با شرم و حیا، اما بالاخره گفتند که ساختمان دانشسرای تربیت معلم را با کمک نقدی چند تن از سران محلی قاچاق مواد مخدر تعمیر کرده‌اند. خیلی از کارمندان قدیمی که طالبان آنها را خانه نشین و تصفیه کرده بود به سرکارهای خودشان بازگشته‌اند. حتی کادری‌های اداره امنیت محلی! چاره‌ای جز این نیست. کادری و آموزشی را کسی از آسمان نمی‌آورد و زبان خارجی‌ها را هم کسی نمی‌فهمد. در میان گروه‌های خارجی که در محل هستند، فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها بیشتر بدنبال کارهای تبلیغی، آموزشی و بهداشتی‌اند و بسیار با احتیاط برای کلیساهائی که به آنها وابسته‌اند نیز تبلیغ می‌کنند و یار می‌گیرند. ایرانی‌ها بخت برگشته‌ترین خارجی‌های هم‌زبان‌اند. پول ایران را دوست دارند، اما ایرانی‌هایی که بلوچ و محلی نیستند و شک و تردید وابستگی به سپاه و ملاهای ایران به آنها می‌رود منفورترین و مطرودترین خارجی‌اند و این حاصل سال‌ها دخالت در امور کوچک و بزرگ، شخصی و حکومتی، دینی و اداری مردم محل، تشویق شیعه پرستی توسط جمهوری اسلامی و دامن زدن به جنگ است. محصول صدور اسلامی که در خود ایران با نفرت

خود ما در ابتدای یکی از جاده‌های بیابانی از کار ماند. با یک اشاره، یک پاترول تازه زیرپایمان قرار گرفت. ده میلیون تومان قیمت آن، چنان آسان و بی‌ارزش از سوی والی نیمروز پرداخت شد که شرمندگی وحشت از خرابی و درماندگی لندور نسبتاً قدیمی ما بر صورت من ماند و حیرت و تعجب بر صورت همراهان آلمانی و محقق من!

رهبران و سران شبکه‌های قاچاق را شاید فقط بتوان با شیوخ نفتی در شیخ نشین‌های نفت خیز خلیج فارس مقایسه کرد. از این سیل چرب، البته روغنی هم به شهر زرنج ماسیده است. زرنج، مرکز ولایت نیمروز چندین برابر از عرض و طول قد کشیده‌است. بی‌آبی و خشکسالی این سال‌ها باید آن را به ویرانه تبدیل می‌کرد، اما ثروتی که از کنار قاچاق مواد مخدر و کشت تریاک به شهر سرازیر می‌شود، آن را از ویرانی و کوچ همگانی نجات داده و به شهری از شهرهای یکی از شیخ‌نشین‌های نفت خیز خلیج فارس شبیه ساخته است. رودخانه هیرمند خشک و بی آب است، اما با پول قاچاق مواد مخدر چندین چاه نیمه عمیق در کف رودخانه کنده‌اند و آب شیرین را با تانکر به خانه‌ها می‌رسانند. با همین آب، خانه‌های آجری و دو طبقه ساخته شده است، آجر را از ایران می‌آورند و خشت را در زرنج می‌زنند، اما کوره آجرپزی شهر نیز قرار بود بزودی راه‌اندازی شود. خانه‌های تازه ساز و ویلائی متعلق به سران شبکه‌های قاچاق مواد مخدر است که تا قندهار و آنسوی مرزهای چمن زیر نگینشان است، و در آنسو، در ایران شبکه توزیع و انتقال که دستش تا آنسوی ترکیه دراز است. در خاک افغانستان کمتر، اما در ایران، این شبکه اعتیاد را در بلوچستان پخش کرده و با خود به سراسر ایران برده‌است. اگر نانی در سفره مردم مرزنشین ایران پیدا شود، صدقه‌ایست از سفره گسترده قاچاق مواد مخدر در منطقه و به همین دلیل است که برای حفظ این درآمد از جان مایه می‌گذارند

انباری‌ها - دهها و دهها زن و مرد ایرانی را در اینسو، در خانه‌های محل نگهداری تریاک دیدم که در حیاط و اتاق‌های ۲۴ متری خانه‌های قدیمی به انتظار نوبت بودند و هر چند ساعت یکبار به گوشه‌ای از حیاط می‌رفتند تا آب و فضولات معده‌شان را خاموش کنند. رنگ چای درون لیوانی که بدست آنها می‌دادند با رنگ چائی که به ما تعارف کردند یکسان نبود. به آنها ۲۴ تا ۴۸ ساعت هیچ غذائی نمی‌دهند تا معده‌شان خالی خالی شود. آنوقت کیسه‌های کوچک هروئین را به شماره می‌بلعند و بعد از آنکه نامشان در دفتر رسید ثبت شد بطرف ایران حرکت می‌کنند. بین سیصد تا چهارصد هزار تومان مزد این انتقال است. نوسان این دستمزد به تعداد کیسه‌هایی که توانسته‌اند ببلعند بستگی دارد. می‌روند و چند روز دیگر باز می‌گردند. نامشان را گذاشته‌اند **"انباری"**. شمار زن‌ها نیز در میان آنها کم نیست. چند صد و یا چند هزار انباری در طول شبانه روز اینگونه امرار معاش می‌کنند؟ حدس و گمان ناممکن است.

در آنسوی مرز، از این ماجرا بخوبی آگاهی دارند، در چند پاسگاه مرزی دستگاه "اندیسکوکپی" راه انداخته‌اند، اما این بیشتر یک شوخی و سرگرمی است تا کنترل معده مسافران و رهگذاران مرزی! قیح قاچاق مواد مخدر چنان در محل ریخته، که حتی وقتی از این انباری‌ها، در باره حرفه و کارشان سؤال می‌کنید، می‌گویند برای فلان کس کار می‌کنیم.

- چه می‌کند و تو چه می‌کنی؟
- خان... تاجری تریاک می‌کنه و مام کش کار می‌کنیم!

بدین ترتیب، در محل نام قاچاق تریاک و مواد مخدر، تبدیل به

تجارت تریاک شده‌است.

مشغول کار شده به ما می‌گفت: محمداظهر شاه، آهسته و حساب شده رفتار می‌کند. اقوام، خویشاوندان و طرفداران خود را بتدریج در دستگاه دولتی نفوذ داده‌است. سروصدائی از او نیست، اما خیلی از امور دولتی در کاخ سلطنتی او سروسامان می‌گیرد. **جمهوری در دل پادشاهی** پدیده جدیدی است، اما در افغانستان هیچ چیز بعید نیست!

قیمت ۵۰۰ متر در سرزمین سوخته و بی آب و علف نیمروز از یک میلیون تومان بیشتر شده، پاترول‌های وابسته به شبکه‌های قاچاق با آخرین مدل و با سرعت در منطقه رفت و آمد می‌کنند، خانه‌های دو طبقه آجری با نقشه‌هایی که مشهور به نقشه‌های اصفهان است و واقعا هم از اصفهان و یزد به افغانستان می‌آورند بالا رفته است. امریکائی‌ها بسرعت بر این شبکه‌ها دست گذاشته و بر آنها مسلط شده‌اند و اطلاعات جمع می‌کنند. تا چند ماه پیش، دولت مرکزی محاسبات خود را روی قومیت‌ها تنظیم کرده بود، اما اکنون این محاسبه را محاسبه دیگری تقویت کرده‌است: سنی‌ها در برابر شیعه‌ها.

ما در منطقه بودیم که اخبار شورش در پیرانشهر و چابهار را شنیدیم. آنها که می‌آیند و می‌روند اخبار را آوردند. این اولین بار در دوران اخیر بود که سنی‌های شهر در برابر قوه دادگستری که آشکارا حامی شیعه‌ها خود را معرفی و عمل می‌کند دست به شورش زدند. این شورش با تجاوز یک نظامی مامور در محل، به یک دختر بسیار نوجوان بلوچ و بی‌اعتنائی دادگستری چابهار و پیرانشهر به این حادثه شروع شد، اما با آغاز این شورش مسائل دیگری هم عنوان شد. از جمله اینکه سنی‌ها را در محل استخدام نمی‌کنند، در فرم‌های استخدای با صراحت از متقاضی سؤال می‌شود: **اهل سنت هستی یا تشیع!** قوانین فقه شیعه را دادگستری محل به اهل تسنن تحمیل می‌کند و با سنت‌های قومی-مذهبی آنها ستیز می‌کند.

دارودسته حکمتیار، نخست وزیر جنایتکار افغانستان در دولت ربانی که سال‌ها در ایران بسر برده و هنوز هم مردم یقین دارند در منطقه سیستان و بلوچستان و خراسان ایران بسر می‌برد در پیرانشهر کانون‌های تربیت نظامی خود را حفظ کرده‌اند. جمع زیادی از جنگجویان طالبان، پس از سقوط دولت طالبان در کابل به حکمتیار پیوسته و در همین اردوگاه‌ها یا مستقر شده‌اند و یا تمرین نظامی می‌بینند. اینها اخبار پنهانی در منطقه نیست، چنان که می‌توان اطمینان داشت پایگاه‌های امریکائی در محل از جزئیات آن با اطلاع هستند. مسجد مکی در زاهدان به ستاد رهبری و حکومتی سنی‌های خشمگین از برتری مذهبی شیعه در ایران شبیه شده‌است. بنام شیعیان، اعلامیه‌های تحریک آمیز علیه اهل سنت در محل توزیع می‌شود و بیش از پیش سنی‌ها به سازماندهی مستقل از شیعیان تشویق می‌شوند. با هر مسافر از ایران رسیده، تاجر محلی و کسانی که به ایران می‌روند و می‌آیند که صحبت کن می‌گویند مردم محل، بر اثر عملکرد مقامات محلی و مخصوصا دستگاه قضائی جمهوری اسلامی، به این نتیجه رسیده‌اند که حکومت ایران از آن شیعه‌هاست و اهل سنت شهروند درجه دوم در جمهوری اسلامی به حساب می‌آیند. این نتیجه گیری، برای منطقه‌ای که با بلوچ‌های پاکستان و افغانستان در ارتباط است همانند بمب ساعت شمار در زابل و زاهدان عمل می‌کند و بدون شک و تردید، واحدهای اطلاعاتی-نظامی امریکائی‌ها که روز به روز وسعت حضورشان در مرزهای ایران افزایش می‌یابد روی آن سرمایه‌گذاری‌های دراز مدت کرده‌اند.

روبروست و یادآور اندیشه‌های طالبان افغانستان است، جز همین نفرت در میان افغان‌ها نمی‌توانست باشد. یگانه درمانگاهی که جمهوری اسلامی در زرنج راه‌اندازی کرده بود تخلیه و بسته شده‌است، در عوض، مسیون‌های دارو-درمانی اروپائی به درون خانه‌ها راه یافته‌اند و درمانگاهی نیز تاسیس کرده‌اند. برق از ایران می‌آید و ۲۴ ساعته دایر است. اما این روشنائی هم که موهبتی است در محل، بر اعتبار جمهوری اسلامی نیافزوده‌است. برق خوب است، اما ملاها نه!

پول قاچاق مواد مخدر پشتوانه بانک سپه!

در مرزهای ایران و افغانستان هیچ امری ناشدنی نیست، به آن شرط که میان دو طرف دلار رد و بدل شود و یا اگر دلار در دسترس نیست، "سپاچک" پشت نویسی شده پشتوانه معاملات شود. سپاچک، یعنی چک بانک سپه خودمان، که در هرات، فراه و نیمروز حکم دلار را دارد. بانک سپه با اعتبار و تضمین ادامه قاچاق مواد مخدر و قدرتی که در دو سوی ایران و افغانستان پشت این قاچاق خوابیده می‌چرخد و تریاک خزانه آست!

این همان بانکی است که شاه بعنوان بزرگ ارتشداران و فرمانده کل قوا تاسیس کرده بود، حقوق نظامی‌ها از این بانک پرداخت میشد، معاملات نان و آب دار را بدستور دربار شاهنشاهی به این بانک پاس می‌دادند، در طرح‌های بزرگ خانه‌سازی، بجای آنکه مستقیما به دربار و شاه رشوه بدهند، به این بانک سهم می‌دادند. بانک سپه، که در زمان شاه گاو صندوق شاه بود، تقریبا با همان نقش، اکنون بانک سپاه پاسداران و بیت رهبری است!

در هرات و نیمروز، دو ایالت بزرگ هم مرز با ایران معاملات با ریال ایران انجام می‌شود. گمرک رسمی ولایت نیمروز با ایران ماهانه بیش از یک میلیون دلار درآمد گمرکی دارد، اما بیشتر این درآمد بجای آنکه بودجه منطقه شود، بین سران قبائل و دولتمردان محلی تقسیم می‌شود. این درآمد ناشی از حجم وسیع واردات کالا از ایران به ولایت نیمروز است. دولت ایران بارها مدعی شده که مرزها را زیر کنترل دارد، اما این ادعا اگر از سر کم‌اطلاعی نباشد، برای گمراهی است. شبکه‌های پر قدرت قاچاق مواد مخدر به سرعت برق و باد از مرز عبور کرده و پس از انتقال مواد مخدر به ایران، با پول و سپاچک به افغانستان باز می‌گردند. قاچاق مواد مخدر چنان با تار و پود زندگی مردم هر دو سوی منطقه در پیوند قرار گرفته که گوئی در بلوچستان نفت و گاز کشف شده است. ما خودمان، برای امتحان از مرز دوست محمد، که نزدیک زابل است کیلومترها به داخل ایران رفتیم و بازگشتیم بدون آنکه کسی به استقبالمان بیاید، چه رسد به کنترل!

آلودگی به پول و درآمد باورنکردنی ناشی از قاچاق مواد مخدر، همه را در هر دو سوی مرز، از شخصی تا نظامی و سپاهی به خود آلوده کرده‌است و از درون این آلودگی است که انواع شبکه‌های جاسوسی، خبرچینی، اطلاع رسانی و اطلاع گیری دو طرفه بیرون آمده است. کسی باج به حکومت مرکزی نمی‌دهد، اساسا حکومتی بنام حکومت مرکزی هم وجود ندارد. قدرت حکومتی در هر ایالت افغانستان میان سران قبائل، رهبران نظامی گروه‌های جهادی و تجار تریاک تقسیم شده‌است. در این میان پادشاه سابق افغانستان هم سهمی برای خود برداشته‌است. طرفداران او در ادارات دولتی فعال شده‌اند. یک مامور سابق امنیتی که اکنون هم

خراسان بزرگ

زیر نگین دو سلطان

گزارش گزارشگر ویژه امانیته (ترجمه سهراب رستگار) در چهار گوشه شهر هرات اعلانهایی بر دیوارها نصب شده با این مضمون: "اسماعیل خان امیر جنوب شرقی افغانستان". کسی که بر سه استان بادغیس، غور و ناحیه هرات حکومت می‌کند. می‌گویند ناحیه هرات، زیرا نیمی از ایالات شمالی فراه افغانستان را هم باید به آن افزود. اسماعیل خان، از فرماندهی نیست که حاضر به تقسیم قدرت ولو با دولت مرکزی افغانستان باشد. حتی گفته میشود حامد کرزای، خود نیز هنگام سفر به هرات تحت تاثیر او قرار گرفته است.

اسماعیل خان در منطقه شیندان (که بزرگترین پایگاه هوایی ارتش شوروی در آنجا مستقر بود و اکنون در اختیار امریکائی‌هاست و مردمش به تاجیکی و پشتو صحبت می‌کنند) بدنیا آمده است. لباسی سنتی بر تن و ریشی سفید و بلند بر چهره دارد. او یکی از قدرتمندترین رهبران افغانستان است که در ناحیه تحت نظر خود، کراوات را برای مردان ممنوع کرده است. قدرت او چند دلیل دارد. نخست بدلیل سوابق جنگی که دارد و احتمالا توقع دارد که از این بابت به وی احترام گذارند، هر چند اصطلاح "رهبر جنگی" را که به آن ملقب شده نمی‌پذیرد. دوم بدلیل حمایت نیمه رسمی که ایران از وی بعمل می‌آورد. گفته میشود در ماه مه ۱۹۹۷ زمانیکه اسماعیل خان توسط طالبان دستگیر و در قندهار زندانی شد، آزادی وی نتیجه مداخله مقامات ایرانی بوده است. و بالاخره بدلیل موقعیت اقتصادی استراتژیک ناحیه ای که زیر نظر اوست و در چهارراه تجاری قرار گرفته که افغانستان را به ایران و ترکمنستان وصل می‌کند. ارتشی کاملا مطیع و وفادار دارد و یکی از پسرانش وزیر جهانگردی و هواپیمایی کشوری در دولت کرزای است، دولتی که رسماً به آن نام "دولت اسلامی انتقالی" داده شده است.

بعد از طالبان

پس از سقوط طالبان، تنش میان گروه‌بندی‌های مختلف افغان همچنان ادامه داشت و اسماعیل خان مدتی سرگرم سرکوب "شورش" چند فرمانده محلی در "زیرکوه" - ناحیه ای در جنوب منطقه تحت تسلط او- بود. در یک دوران عواید گمرکی هرات موضوع درگیری او با کابل بود. کابل ابتدا خواهان نظارت بر این عواید بود تا آنکه در همین اواخر یک راه حل مرضی‌الطرفین پیدا شد که اهمیت و وزن مالی آن هنوز روشن نیست. اسماعیل خان تاکید می‌کند که در این مورد هیچ مشکلی وجود ندارد. وی حتی با نوعی رضایت می‌گوید: "بخش عمده درآمدهای دولت مرکزی از گمرک هرات تامین میشود"

اسماعیل خان آسوده خاطر بنظر میرسد. بویژه آنکه بحث برسر ساختمان یک خط لوله گاز که ترکمنستان را از طریق هرات به پاکستان وصل میکند، از سر گرفته شده است و وزرای ترکمن، افغان و پاکستان اخیراً در کابل ملاقات کردند. اسماعیل خان تاکید میکند: "پس از سقوط اتحاد شوروی بسیاری از کشورها به آسیای مرکزی علاقمند شدند. پاکستان برای دسترسی به همین منطقه بود که از طالبان حمایت کرد و موجب هفت سال جنگ شد، جنگی که ما به آن مایل نبودیم". او به گونه ای مرموز می‌گوید: "این خط لوله از نظر اقتصادی برای ما بسیار خوب است، اما امیدواریم که جنبه سیاسی مسئله در آینده موجب جنگی دیگر در افغانستان

نشود". آیا اشاره اش به نارضایتی ایران است؟ آخر، خط لوله نه از خاک ایران بلکه از پاکستان می‌گذرد!

فرماندهانی که نفتی شده‌اند!

در اصل نیز این قرارداد سهم شرکت امریکایی یونوکال بود. در بین مشاوران سابق این شرکت می‌توان از زلمای خلیل زاد نام برد که از ابتدای سال نماینده ویژه امریکا در کابل است و بویژه خود حامد کرزای که او نیز در رابطه با دیک چنی - معاون کنونی رئیس جمهور امریکا- است. در آن زمان یونوکال مشکلی در ملاقات و حتی همکاری با مقامات طالبان نداشت، آن هم در شرایطی که در قراردادهایی از این قبیل رضایت دولت امریکا آشکارا ضروریست. مخالفت امریکا نیز نه با طالبان که با عبور بخشی از این لوله‌ها از خاک ایران بود. بالاخره مسئله به شکلی دیگر حل شد و یونوکال اکنون در موضعی مسلط قرار گرفته که بتواند این بازار و قرارداد آن را بخود اختصاص دهد. قراردادی که حجم آن برای افغانستان و بویژه هرات حدود ۱۵۰ میلیون دلار در سال تخمین زده میشود، ضمن آنکه امکان ارائه گاز به مناطقی که لوله از آن عبور میکند نیز فراهم میشود.

آستانقدس خراسان

بزرگترین مرکز شستشوی پول قاچاق

بزرگترین مرکز پولشویی مواد مخدر در مشهد است و آستانقدس رضوی بر آن نظارت مافیائی دارد. در ۲۰ سال گذشته، این مرکز به یکی از بزرگترین مافیاهای منطقه غرب افغانستان، خراسان و اکنون در جمهوری‌های تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و قزاقستان که شبکه‌های مواد مخدر بر آنها نیز مسلط شده‌اند تبدیل شده‌است. این نهاد غول‌آسای مالی نه تنها پشتوانه بسیاری از توطئه‌های خونین در جمهوری اسلامی است، نه تنها با تمام قدرت مانع تقسیم استان خراسان خواهد شد، بلکه بزرگترین و قدرتمندترین بانک کشور، یعنی بانک سپه را نیز در اختیار دارد. پرونده یکصد میلیارد تومانی ناصر واعظ طبسی، پسر آیت‌الله واعظ طبسی با این شبکه مربوط است و آلودگی بانک ملی در این پرونده نیز به فعالیت‌های پول شویی ناصر واعظ طبسی وصل است. بخشی از ثروت توران اسماعیل‌خان، والی هرات و همچنین پول‌های گلبدین حکمتیار، رهبر جمعیت اسلامی افغانستان نیز که همگی طی ۲۰ سال گذشته از درون شبکه قاچاق مواد مخدر درآمده و در مشهد شستشو شده در حساب‌های بانکی خراسان است. از جمله دلائل و انگیزه‌های ناصر واعظ طبسی برای تاسیس یک بانک در جمهوری اسلامی که مرکز آن در خراسان خواهد بود، جمع آوری این پول‌ها در آن و تبدیل این بانک به قدرتمندترین و ثروتمندترین بانک در جمهوری اسلامی است. تاکنون چند نام برای این بانک پیشنهاد شده که یکی از آنها "بانک آستانه" است. بخشی از کمکی مالی و نقدی که از سوی آیت‌الله واعظ طبسی در اختیار مدرسه حقانی قم و دیگر حوزه‌های مذهبی گذاشته می‌شود، پول و درآمد ناشی از همین پولشویی در مشهد است. میلیاردها دلار پول ناشی از قاچاق مواد مخدر در این شبکه گردش کرده و رسماً در جمهوری اسلامی شستشو شده و به بانک‌های شیخ نشین‌ها و کشورهای اروپائی منتقل می‌شود.

گفته می‌شود، از جمله اطلاعاتی که از طریق دولت کنونی افغانستان، در اختیار محمدخاتمی قرار گرفته مربوط به همین شبکه پولشویی قاچاق مواد مخدر در مشهد است که امریکائی‌ها نیز از آن اطلاع کامل و مستند دارند.

همسر فرهاد، پیکر او را از چنگ جنجال سازان در آورد، از فرانسه به تهران برد و در کنار آن نسل آرزو برپاد رفته‌ای که فرهاد برایشان آواز خوانده بود به خاک سپرد!

جمعه‌ها

باز هم بوی خون می‌دهد!

شاملو، سلطانیور، گل‌سرخ، میرزاده و کوش‌آبادی بازتاب نیافت. شتک اختناق و خون ناحقی که ابتدا در سیاهکل و بعدها در شهرها ریخته شد و به تیرباران خسروگل‌سرخ و کرامت دانشیان انجامید ترانه "جمعه" را بر دهان فرهاد جاری کرد. ترانه نبود فریاد شاملو بود! بانگ اعتراض یک نسل در سیاهی دل شب‌های تیرباران بود، مرابوس نسل بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود. بعدها مجموعه "شبانه‌اش" به خانه‌ها راه یافت و دست به دست شد.

آنها که در گروه گریه‌سیاه مانده بودند به راه خود رفتند و فرهاد به همراه پیانوی سیاه خویش به راه خود. پایداری او در سبکی که بنیان گذارده بود دیگرانی را هم به میدان ترانه‌های سیاسی دهه ۵۰ فراخواند: فروغی، داریوش و...

در کنار آنها که در آستانه جشن‌های تاجگذاری ممنوع‌القلم و نفس شده بودند و نام‌هایی که به این لیست تا اعلام حزب رستاخیز اضافه شد، سرانجام نام "فرهاد" نیز اضافه شد و او ممنوع‌الصدای شدند! به این لیست نیز بعدها فروغی، داریوش و ... اضافه شدند.

بوی گندم که در کوچه‌ها بلند شد و مردگان یک نسل را کوچه به کوچه بردند (۲) نه تنها درهای رادیو و تلویزیون به روی آنها بسته ماند، بلکه خواندن آنها در کاباره‌ها و باشگاه‌های تهران هم ممنوع شد!

فرهاد به لندن رفت و در یکی از رستوران‌های این شهر پیانیست شبانه شد. دوران مهاجرت او اینگونه سپری شد. در آستانه انقلاب ۵۷ شعر زیبای "محمد" سیاوش کسرا را همراه با پیانوی خود خواند و به صف انقلابیون پیوست. شاید همین شعر و ترانه، که یادگار دیدار سیاوش کسرا و آیت‌الله خمینی در سال‌های پیش از خرداد ۴۲ در شهر قم و در خانه آیت‌الله خمینی بود، تضمینی شد برای جان او در حوادث خونین دهه ۶۰ جمهوری اسلامی. گرچه، سراینده شعر "سیاوش کسرا" ناچار به مهاجرت شد و دور از میهنی که به آن عشق می‌ورزید چشم بر جهان فرو بست.

بعد از انقلاب، با آن کاروانی که خود را به لس‌آنجلس رسانده بودند و استعداد خویش را در آنجا به خاک سپردند همراه نشد؛ از آن تبار نبود. گریه‌سیاهی بود که در دل شب‌های سیاه اختناق می‌توانست بخواند. فرهاد ماند و خواند، همانگونه که گوگوش ماند و خواند، گرچه سال‌ها در خفا. ترانه‌های تازه‌اش، سرانجام در ایران روی سی‌دی ضبط و تکثیر شد: "برف" که نامی بود تداعی‌کننده موهای یک‌دست سفید شده‌اش، حاصل این دوران است. آنچنان خسته خوانده بود که ضرب کلماتش به گفتمانی دردآلود و معترض میان نت‌های پیانو می‌ماند و نه آواز و نه تنها بعنوان بنیانگذار یک سبک نوین در موسیقی جاز ایران، نه تنها بعنوان آوازه‌خوانی پیانیست، بلکه در قامت فریاد نسل جوان و معترض ایران در خاطره‌ها خواهد ماند. در شب‌های سیاه اختناق، گریه‌سیاه راه عبور را گم نمی‌کند!

برای آنکه همراه دو نسل محروم از آزادی خواند و شعر شاملو و کسرا را ترانه اعتراض کرد، لحظه‌ای سکوت کنیم و نسل جوان امروز ایران را بیاد آوریم! نسلی که آوازه خوان شهر خود را می‌خواهد!

۱- یگانه فرزند باقی مانده از "مصطفی زاغی"، پهلوان دهه تهران که به جرم قتل کریم درویش، یکی از اوباش دارودسته‌های فدائیان اسلام و مظفربقائی محاکمه، زندان و سرانجام نیز کشته شد!

۲- دو ترانه معروف فرهاد و داریوش

فرهاد مه‌راد، خواننده‌ای که در دو دهه چهل و پنجاه صدا و ترانه‌هایش بانگ اعتراض یک نسل برای رهائی از استبداد بود، بدنبال بیماری پیشرفته کبد، در پاریس چشم بر جهان فرو بست. او که ورود به صحنه را با نواختن پیانو آغاز کرده بود، تا پایان نیز از نواختن پیانو باز نایستاد. او وصیت کرده بود پیکرش را بسوزانند اما در فرانسه، کشوری که وی در آن چشم بر جهان فرو بست، چنین امری ممکن نبود. جنجال آفرینانی که از هر رویدادی پیراهن عثمان می‌سازند و اجازه نمی‌دهند تا پیراهن‌های عثمان واقعی بر سر چوب شوند، پیشنهاد خاکسپاری او را در پاریس دادند و به همین منظور نیز در یکی از گورستان‌های پاریس محلی را در نظر گرفتند. همسر فرهاد، آنها را به حال خود رها کرد و پیکر فرهاد را با خود به ایران منتقل کرد تا در همانجا و در کنار کسانی دفن کند که فرهاد برای آنها خوانده بود. او فریاد عصیانی یک نسل بود! نسلی که آرمان‌هایش برپاد رفت. برای نسلی که اکنون به صحنه آمده نتوانست آنچه را می‌خواست بخواند، اما به تقلید از او بسیاری می‌خوانند و از این رهگذر است که فرهاد در صدای غمگین و پرخاشجوی هر خواننده که تازه پا به میدان می‌گذارد زنده‌است.

در آغاز دهه ۴۰، با کت و شلواری سیاه و رنگ رفته در باشگاه پست و تلگراف تهران نواختن پیانو را آغاز کرد و تا مدت‌ها یگانه نوازنده لباس سیاه این باشگاه بود. بعدها در همین باشگاه، شب‌های جمعه با چندتنی که به او پیوسته بودند گروه جاز "بلاک کتس" (گریه‌سیاه) را بنیان گذارد و خود همراه پیانو خواندن را شروع کرد. بسیاری از ترانه‌های روز معروف‌ترین خوانندگان دهه ۶۰ انگلستان و آمریکا را در این دوران بازخوانی کرد. از درون استقبالی که نسل جوان دهه ۴۰ از این گروه و صدای خسته و صمیمی فرهاد کرد، نخستین دیسکوی تهران بیرون آمد: "کوچینی" در تقاطع کاخ-پلوار. شهرام (شهرام شب‌پره) در این گروه جاز می‌نواخت و جمال غفاری (۱) گیتاریاس. رهبری و شهرت این گروه، با آنکه چندتنی نیز بعدها به آن اضافه شدند تا وقتی "فرهاد" در کنار آنها قرار داشت با او بود. بلاک کتس برای چند سال و تا وقتی فرهاد در آن می‌خواند و می‌نواخت موفق‌ترین گروه جاز ایران بود.

پرواز بلند "فرهاد" در حصار کوچینی و گروه بلاک کتس ممکن نبود و او همراه پیانوئی که همیشه همراه خود اینسو و آنسو می‌کشید، بتدریج از گروه فاصله گرفت. نیمه دوم دهه ۴۰ فصل نوین خوانندگی فرهاد بود. آنچه در سیاهکل روی داد، تنها در شعر سیاوش کسرا، احمد

دیدگاه‌های "اریک رولو"، روزنامه‌نگار و دیپلمات برجسته فرانسوی پیرامون حمله نظامی آمریکا به عراق، عبور از سد ایران و تغییر نقشه جغرافیائی منطقه خاورمیانه

ایران و عراق

امریکا هر دو را هدف گرفته!

عربستان دیگر متحد مورد اعتمادی برای آمریکا نیست و بوش قصد دارد نقشه منطقه را تغییر داده و سلطه آمریکا بر آن را قطعی کند!

طرح حمله به عراق اکنون روی میز ریاست جمهوری امریکاست

مصاحبه از ژاک کوبارد

ترجمه: سهند علیزاده

اریک رولو، سفیر سابق فرانسه در ترکیه و روزنامه‌نگار متخصص امور خاورمیانه دیدگاه‌های خود در مورد استراتژی جناح‌بازها که اکنون ایالات متحده را رهبری می‌کند و جنگ علیه عراق را تدارک می‌بیند با اومانیته، روزنامه کمیونیستهای فرانسه، در میان گذاشت. وی بشدت در مورد پیامدهای جبران‌ناپذیر تجاوز به عراق هشدار داد. تجاوزی که هدف آن تقسیم مجدد نقشه منطقه خاورمیانه و جهان بمنظور تامین هژمونی و رهبری ایالات متحده است و می‌خواهد منطقی را تا نهایت ادامه دهد که آغازگر آن بوش پسر و اطرافیانش نیستند!

اومانیته: رییس جمهور بوش اعلام کرده که مصمم به جنگ بر ضد عراق است، صرفنظر از آنکه شورای امنیت سازمان ملل متحد با آن موافق باشد یا نه و صرفنظر از آنکه سنای آمریکا با آن موافقت بکند یا خیر. مطبوعات گزارش داده اند که طرح عملیات اکنون بر روی میز کار او در کاخ سفید است. دستگاه رهبری نظامی آمریکا از هم اکنون در قطر مستقر شده و سخن از یک مداخله قریب الوقوع در میان است. بوش مدعی است می‌خواهد با تروریسم و برضد دیکتاتوری خطرناک که صلح را در زمین به خطر انداخته مبارزه کند. بنظر شما استراتژی و هدف آمریکا از دست زدن به این جنگ در تقابل و در بی اعتنایی به افکار عمومی جهانی چیست؟

اریک رولو: من معتقدم که مردم در جریان وقایع هستند و می‌خواهم برای آنکه اوضاع بهتر درک شود، تحلیلی از سیاست آمریکا در منطقه ارائه دهم. بنظر من آمریکاییها تصمیم گرفته بودند که قبل از حمله عراق به کویت در سالهای ۱۹۸۹-۱۹۹۰ از شر صدام حسین خلاص شوند. قبل از آن در دوران جنگ با ایران آمریکاییها متحد صدام بودند. ما اکنون به استناد خود منابع امریکایی میدانیم که سازمان سیا منابعی را در بغداد در اختیار داشت و منظمآ عکسهای ماهواره ای را که از ایران گرفته می‌شد در اختیار عراق قرار میداد تا به پیروزی آن در جنگ کمک کند. عراق جنگ با ایران را نه فقط با چراغ سبز امریکایی‌ها، بلکه با تشویق غرب آغاز کرد.

امریکایی‌ها گروگانهایی در ایران داشتند، فرانسوا میتران بشدت از تحول سمتگیری آیت‌الله‌خیمینی نگران بود. در این شرایط غرب معتقد بود که صدام حسین خدمت بزرگی به جامعه جهانی می‌کند. از سال ۱۹۸۸ اوضاع بطور ریشه‌ای تغییر کرد. ایران شکست خورده تلقی می‌شد. خیمینی به مردم گفت باید جام زهر را نوشید. صدام حسین احساس می‌کرد که در جنگ پیروز شده و موضعی خودبزرگ بینانه اتخاذ کرد و تهدید و باجگیری از همه کشورهای نفتی همسایه را آغاز کرد. وی درخواست کرد تمام بدهیهای جنگی عراق لغو شود و ادعا کرد دارای آنچنان قدرت نظامی است که میتواند نیمی از اسرائیل را ویران سازد. اسرائیلیها متقابلاً در مورد خطر عراق به هیاهو پرداختند و وزیر دفاع خود را به واشنگتن فرستادند. امریکاییها نگران شدند: فردی مغرور که دارای نفت است، متحدان آمریکا نظیر عربستان و کویت را و دوست آنها - اسرائیل - را تهدید کرده است. اکنون زمانی است که باید آنرا خنثی کرد. بنظر من جرج بوش پدر از همان زمان تصمیم به سرنگونی صدام حسین داشت. وی توانست اتحادی از ۳۵ کشور برضد عراق بوجود آورد با این تعهد مشخص که عملیات به خروج نیروهای عراق از کویت محدود خواهد بود. فرانسوا میتران اعلام کرد فرانسه به قطعنامه سازمان ملل متحد درباره عراق اکتفا خواهد کرد و مسئله سرنگونی رژیم بغداد مطرح نخواهد بود. این یک مانع در برابر سرنگونی صدام بود. اما مسئله تنها این نبود - و ما اکنون براساس خاطراتی که از بازیگران عمده آن حوادث در اختیار داریم میدانیم - که واشنگتن به این نتیجه رسید که سرنگونی صدام اقدامی خطرناک است. سعودی‌ها هرچند دشمن صدام بودند به امریکاییها گفتند: شما اگر حکومت آلترناتیوی با قدرت همین دیکتاتور فعلی نداشته باشید عراق در بحران فرو خواهد رفت. تجزیه عراق با وجود شیعیان در یک سو، کردها در سوی دیگر تمام منطقه را بی‌ثبات خواهد کرد. امریکاییها ارتش عراق را نابود کردند، اما به سپاه محافظان صدام و حکومت آسیب نرساندند. پس از آنکه شیعیان و کردها را به شورش دعوت کردند، به صدام اجازه دادند با استفاده از هلیکوپتر این شورش را که ۷۵ درصد خاک عراق را دربرگرفته بود سرکوب کند. امریکاییها نمی‌خواستند صدام نه در جریان یک شورش خلقی که تحت کنترل آنان نیست و نه توسط نظامیانی که در خدمت آنان نیستند، سرنگون شود. آنان به همین مقدار که صدام را تضعیف و فلج سازند اکتفا کردند.

اومانیته: بنابراین بنظر شما صدام حسین در یک دام گرفتار شد؟

اریک رولو: اگر از منظر امروز به حوادث نگاه کنیم این مسئله بدیهی بنظر میرسد. در آستانه حمله به کویت خانم اپریل گاسپی، سفیر آمریکا در عراق که عازم مرخصی بود با صدام حسین ملاقات کرد. این خانم سی سال تجربه دیپلماتیک داشت، قبلاً در کویت نیز خدمت کرده بود، عربی صحبت میکرد و جهان عرب را بخوبی می‌شناخت. براساس صورتجلسه ملاقات میان آنان که بغداد آنرا منتشر کرد، خانم گاسپی کاملاً در جریان تمرکز دویست هزار سرباز عراقی در مرزهای کویت بود. ما میدانیم که سازمان سیا از هجوم سربازان عراقی به مرزها مطلع بود و از طریق ماهواره‌ها تعداد آنها را محاسبه کرده بود. خانم گاسپی در این مورد با صدام حسین صحبت کرد و اعلام داشت که این تجمع ایالات متحده را نگران ساخته است. اما وی همچنین به صدام گفت و این عبارت کلیدی است: "آقای رییس جمهور من از سی سال پیش در این منطقه هستم، از سیاست کشورمان اطلاع دارم و آنان هم این را تایید کرده‌اند. ما در منازعات میان اعراب دخالت نمی‌کنیم" یعنی بطور روشن: "ما مداخله نخواهیم کرد".

منطقه کامل خواهد بود. این تسلط هم اکنون بر منطقه بالکان، بر آسیای مرکزی و قفقاز در نتیجه جنگ کوزوو و افغانستان ببرکت استقرار یک سلسله پایگاه های نظامی حاصل شده است. ادغام عراق در منطقه تحت نفوذ آمریکا این حسن اضافی را نیز خواهد داشت که دومین منبع جهانی نفت را نیز تحت تسلط آمریکا قرار خواهد داد و از اهمیت عربستان سعودی خواهد کاست. کشوری که معلوم شده متحدهی چندان قابل اتکا نیست و حکومت آن تحت نفوذ اسلامی رادیکال، ضد امریکایی و تروریست است. گفته میشود که دستگاه بوش میخواید نقشه منطقه خاورمیانه را بکلی تغییر دهد، منطقه ای که در آن هیچ یک از دولتها بجز اسرائیل مورد اعتماد آمریکا نیستند. وقتی آقای رامسفلد مثلا اعلام میکند، اسرائیل یک قدرت اشغالگر در منطقه فلسطینیها نیست، او نه تنها موضوع تشکیل دولت آینده فلسطینی را زیر سؤال میبرد، بلکه موجودیت بسیاری از کشورهای عرب را که حاضر به پذیرش انضمام ساحل اردن به اسرائیل نیستند را نیز تهدید می کند. نخستین قربانی پادشاهی اردن خواهد بود که از نظر اریل شارون باید به دولت جایگزین فلسطینی تبدیل شود. **خُب اروپاییها باید از پیامدهای حمله و حضور نظامی آمریکا در منطقه نگران باشند. نه فقط از آنرو که این حمله منطقه خاورمیانه را در بحران فرو خواهد برد، بلکه بدان جهت که در بهترین حالت آنان موقعیت اقتصادی و تجاری خود را در عراق از دست خواهند داد. امریکاییها یقینا تمام قراردادهای سودآوری که باید برای بازسازی زیر ساختهای ویران شده این کشور ثروتمند انجام شود را به خود اختصاص خواهند داد. ضمن آنکه بجز لطماتی که به چین و روسیه وارد خواهد شد، این کشورها در تهدید پایگاه های امریکایی قرار خواهند گرفت که در مرزهای آنان استقرار می یابد. مخالفت آنان با حضور آمریکا در عراق از اینجا ناشی میشود. اما آقای بوش میخواید لاف را در شورای امنیت خنثی کند و در برابر به آنان اجازه دهد که در چچن و اویگور مخالفان مسلمان خود را سرکوب کنند. طرفداران جنگ در ایالات متحده یقین دارند که مخالفت اروپاییها، روسها و چینیها به محض سرنگونی صدام پایان خواهد یافت و "تمام جهان از جمله جهان عرب برای آمریکا کف خواهند زد". بازهای آمریکا به این ملاحظیات ژئوپولیتیک استدللهای سیاست داخلی را نیز اضافه می کنند. فتح عراق بنظر آنان اجازه می دهد که شکست بوش در افغانستان و در دستگیری بن لادن یا ملا عمر فراموش شود و در نتیجه وی خواهد توانست در انتخابات مجلس که در ماه نوامبر برگزار میشود و همچنین در انتخابات ریاست جمهوری دو سال آینده پیروز شود.**

اومانیته : آیا تصور نمی کنید ایالات متحده مخالفت افکار عمومی بین المللی، اروپاییها و همچنین احتمال مقاومت نظامی عراق را دست کم میگیرد؟ در خود ایالات متحده نیز شخصیهایی از میان جمهورخواهان، دمکراتها و ژنرالها در مورد پیامدهای فاجعه بار جنگی که بخواهد در مخالفت با افکار جامعه جهانی صورت بگیرد هشدار داده اند.

اریک رولو : از نظر نظامی ارتش عراق بسیار ضعیف شده است. آمریکا میداند که ارتش عراق بیش از چند روز نمی تواند مقاومت کند. میماند گارد جمهوری صدام که می توان آنرا با بمباران پادگانهای محل استقرار آنان، مراکز مخابراتی و ترابری فلج کرد. در جریان جنگ خلیج در ۱۹۹۱ بمبارانها پنج هفته طول کشید، اکنون استرژهای آمریکا مدعی هستند که **دو هفته** کافیهست. آنان امیدوارند که رژیم صدام حسین قبل از آغاز عملیات زمینی سقوط کند. **(بقیه را در صفحه ۴۶ بخوانید)**

سفیر آمریکا اضافه میکند : " ما امیدواریم که شما راه خردمندانه را در پیش گیرید - این حداقل چیزی است که می توان گفت - و سعی کنید که مشکلات خود را با برادران عربتان حل کنید".

صدام حسین در پاسخ سخنان خصمانه ای در مورد کویت میگوید : " من نمیتوانم صبر کنم، آنان دارند نفت ما را میدزدند" و غیره.

بنابراین، من بر اساس تجربه ای که بعنوان یک دیپلمات دارم، میگویم که رفتار آمریکا در این ماجرا عجیب و حتی مشکوک است. رسم بر این است که سفیر یک کشور به وزارتخانه خود برنامه ملاقات با یک رییس دولت را اطلاع بدهد. خانم گاسپی هم علی الاصول همین کار را کرده، زیرا که او در جریان تمرکز نیروهای عراق در مرز با ایالات متحده است، ولی اطمینان می دهد که ایالات متحده قصد مداخله در این ماجرا را ندارد. او همچنین بر دوستی کشورش با عراق و تلاش برای گسترش روابط با آن کشور تاکید می کند. سخنانی آشکارا مداخله جویانه و اطمینان بخش. سفیری که چنین ملاقاتی داشته است، حتما باید گزارش آن را به دولت متبوع خود نیز بدهد. بنابراین باید سخنان خصمانه صدام (نسبت به کویت) را نیز اطلاع داده باشد. اما وزارت خارجه آمریکا هیچ عکس العملی نشان نمیدهد و به خانم سفیر اجازه مرخصی میدهد. یعنی درست سه روز قبل از حمله عراق به کویت. در چنین شرایط تهدید آمیزی هیچ دولتی به سفیر خود مرخصی نمی دهد. ضمن اینکه هنوز هم برای اخطار به عراق دیر نشده بود. من یقین دارم در اینصورت عراق از طرح حمله به کویت منصرف می شد. اما حادثه عجیب دیگر. هنگامیکه در ۲۸ نوامبر ۱۹۹۰ فرانسوا میتران از صدام حسین دعوت کرد اعلام کند قصد دارد از کویت خارج شود و در مقابل کنفرانسی بین المللی در مورد خاورمیانه برگزار گردد، امریکاییها بشدت خشمگین شدند. کاملا آشکار بود که آنان تحت هیچ شرایطی مایل نبودند این منازعه از طریق مسالمت آمیز حل شود. زیرا در آنصورت امریکاییها از دست زدن به جنگی که بسود آنان بود محروم می شدند. نکته عجیب دیگر آنکه واشنگتن حاضر نشد روایت خود از ملاقات سفیر آمریکا با صدام را ارائه دهد و تنها به تکذیب صورتجلسه ارائه شده بغداد اکتفا کرد. جالب آنکه براساس دستور وزارت خارجه آمریکا خانم گاسپی که اکنون در دروان بازنشستگی است در مورد آن ملاقات سرسخنه سکوت می کند. این سکوت برای چیست؟ امریکاییها چه چیز را می خواهند پنهان کنند؟

اومانیته : آیا این بدان معناست که از زمان روی کار آمدن بوش پسر هیچ چیز تغییر نکرده است؟

اریک رولو : امروز همچون دیروز آمریکا می خواهد به جنگ عراق برود. اما شرایط تغییر یافته است. دستگاه رهبری و همکاران بوش پسر با دستگاه دولت بوش پدر تفاوت بسیار دارد. **بوش پسر با گروهی به قدرت رسیده که بخاطر اندیشه های جنگ طلبانه و اعتقاد به یک امریکای نظامی گرا و برتری جو شهرت دارند.** بوش تحت تاثیر آنان است، ضمن آنکه نه موقعیت و نه تجربه بین المللی پدر خود را ندارد. بوش پسر هیچگاه پایش را هم در خاورمیانه بجز اسرائیل نگذاشته است آن هم دورانی که در حمایت از شارون که آن زمان در اپوزیسیون بود به منطقه آمده بود. البته برنامه های بازهای امریکایی می تواند برای سیاستمدار جاه طلبی که میخواید نامش را در تاریخ کشورش ثبت کند مرگ آور باشد. بنظر بوش آمریکا تسلط تقریبا کامل بر کل منطقه خاورمیانه دارد. اما دو کشور تسلیم نمیشوند : **عراق و ایران.** اگر ما بتوانیم این دو کشور را به هر طریق خنثی کنیم، تسلط ما بر

نامه‌ها و پیام‌ها

یک گام به عقب

دو گام عقب‌تر! - الف + بزرگمهر

انقلاب ایران، که از نظر دامنه شرکت مردم در آن با انقلاب کبیر فرانسه مقایسه می‌شود، صرفنظر از تضاد شکل و محتوای آن، ضربه مهمی به منافع امپریالیسم جهانی و بویژه امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه و حتی جهان بود. چنان که پیامدهای آن حتی هم اکنون نیز در جهانی که به سود منافع امپریالیسم دگرگون شده دیده می‌شود. فراموش نباید کرد که ایران، با توجه به موقعیت جغرافیایی-سیاسی آن، بعنوان سرپل آسیا و آفریقا از دیر باز نقش کلیدی در تغییرات سیاسی-اجتماعی جهان پیرامون خود داشته است. بی جهت نیست که این کشور، طی یک سده شاهد دو انقلاب بزرگ اجتماعی و جنبش‌های متعدد بوده‌است.

برآورده نشدن خواسته‌ها و یا دستکم بسیاری از خواسته‌های انقلاب بهمن ۵۷، در شرایطی است که اوضاع جهان و منطقه خاورمیانه هر روز وخیم‌تر می‌شود و مواضع تجاوزکارانه آمریکا آشکارتر. این در حالی است که در کنار عملکرد غیر ملی نیروهای راست حاکمیت جمهوری اسلامی، بقایای رژیم سرنگون شده شاهنشاهی نیز در همسویی با آمریکا به تکاپو افتاده‌اند. این تکاپو چنان است که حتی از حمله نظامی آمریکا به ایران نیز حمایت و آن را تشویق هم می‌کنند. تنها بعنوان یک نمونه، از هفته‌نامه کیهان چاپ لندن تاریخ هفتم شهریور می‌آورم «مبارزه با تروریسم، که نه فقط آمریکا بلکه تمامی جهان باختر می‌تواند در آن سهمی تعیین کننده داشته باشد، یاری به نیروهای است که می‌کوشند حکومت‌های دموکراتیک-لایتیک را جانشین حکومت‌های استبدادی، از هر نوعی که باشد بسازند... کالین پاول وزیر خارجه آمریکا ترویج دموکراسی را در کشورهای خاورمیانه امنیت درازمدت در این بخش از جهان دانسته است. کنار گذاشتن جمهوری اسلامی، عراق و لیبی از این امر چه بسا نشانه این باشد که تلاش برای اصلاح دموکراتیک این رژیم‌ها راه به جایی نخواهد برد.» که لابد رژیم جانشین و دموکراتیک بعد از دخالت آمریکا در ایران، همان رژیم دموکراتیک قبل از انقلاب خواهد بود!

اشتباهات پی در پی نیروهای انقلابی که در انقلاب بهمن ۵۷ شرکت داشتند و دست کم گرفتن قدرت نیروی مخالف تعمیق انقلاب در حاکمیت سبب شد امکان بزرگ تاریخی بدست آمده در جهت پیشبرد امر استقلال و آزادی میهن ما با دشواری‌های بزرگ و ناکامی‌های عمده روبرو شود و در حالیکه حاکمیت سیاسی تصرف گردید، تحولات در مرحله اقتصادی با مقاومت سنگین روبرو شد. بورژوازی وابسته ایران که در مرحله اول انقلاب ضربات سنگین خورده بود توانست، بویژه در بخش تجاری سیل را تبدیل به نم نم باران کند و سد راه تحولات اساسی و بنیادین در جامعه ما شود.

ادامه جنگ با عراق در خاک این کشور و تحت شعارهای عظمت طلبانه ایجاد "امپراطوری اسلامی" علی‌رغم هشدارهای حزب توده ایران در این مورد، توقف کامل اصلاحات ارضی و روند ملی کردن بازرگانی خارجی، عملاً به معنای توقف و بازگشت روند انقلابی بود که در صورت تداوم آن انقلاب ایران وارد مراحل کیفی مترقی می‌شد. بورژوازی تجاری و دلال ایران که در جمهوری اسلامی نوکیسه‌های نوین را شکل بخشیدند، زیر شعارهای اسلامی و از قبل ادامه جنگ و احتکار فربه شد.

سازمان‌های سیاسی وابسته به این قشر اجتماعی که "موتلفه اسلامی" و "بنیاد رسالت" کانون‌های مرکزی آنها هستند دستگاه اداری حاکمیت را تحت نفوذ و اختیار خود گرفتند و نیروهای ملی، طرفداران حقوق زحمتکش‌شان و حتی خرده بورژوازی ایران را از صحنه خارج ساختند. پس از پایان جنگ، بر ویرانه‌های اقتصاد ایران، برنامه تعدیل ساختاری، یا تعدیل اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را استوار ساختند. برای دوم خرداد هر تفسیری ارائه دهند نمی‌توانند به ریشه‌های آن اشاره نکنند و آن نیست مگر بانگ اعتراض مردم ایران خطاب به کسانی که حاکمیت سیاسی را قبضه کردند و انقلاب را منحرف. در این بانگ اعتراضی، با آنکه خشم حاصل از نابرابری طبقاتی نهفته است، تغییر روحیات اجتماعی توده‌های مردم و بویژه خواسته‌های نیروی جوان و به میدان آمده ایران نیز مطرح است. جامعه در عین آنکه خواستار تغییر اساسی در زیربنای اقتصادی کشور است، روبنای دیگری را نیز طلب می‌کند.

دو گروه می‌گویند به عقب باز گردیم: عوامل و وابستگان نظام سرنگون شده شاهنشاهی که گذشته را فانوس راه نسل کنونی و کم اطلاع ایران کرده‌اند و حاکمیتی که انقلاب بهمن ۵۷ را تنها در تغییر ساختار حکومتی و سقوط قدرت بدست آنها تفسیر می‌کنند. سلطنت خواهان می‌گویند به گذشته باز گردیم و ارتجاع حاکم می‌گوید یک گام به عقب‌تر، یعنی به دوران صفویه و آستانه انقلاب مشروطه باز گردیم. آنکه سرنگون شده می‌گوید یک گام به عقب باز گردیم و آنکه قدرت را از انقلاب ربوده می‌گوید دو گام به عقب باز گردیم و این درحالی است که مردم ایران می‌خواهند یک گام به جلو بردارند، یعنی نه این که هست و نه آنکه بود، پیش به سوی تغییرات بنیادین!

اهل تشیع - اهل تسنن

پیرامون "حکومت اسلامی" بجای "جمهوری اسلامی" بحث‌هایی می‌شود که عمدتاً حاکی از نگرانی است. نگرانی از اینکه نقش مردم را در تعیین سرنوشت مملکت کم کنند و آرزوی دیرینه مردم برای جمهوری بجای سلطنت را یکبار دیگر و باز هم بدست روحانیون به خاک بسپارند. اشاره‌ام به همان نقشی است که اخیراً شما هم در نشریه به آن اشاره کرده بودید. یعنی نقش آیت‌الله مدرس در حمایت از رضاخان برای اعلام سلطنت پهلوی و جلوگیری از برپائی جمهوری و یا نقش آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله بروجردی هنگام فرار شاه به خارج برای بازگرداندن او و حتی تأیید و حمایت از کودتای ۲۸ مرداد بعنوان اقدامی در جهت تثبیت سلطنت. البته ماجرای حمایت روحانیون از سلطنت در طول چند جنبشی که در این یکصد سال ایران داشته قصه‌ای طولانی‌تر و شنیدنی‌تر دارد که به شکست جمهوری گیلان، جمهوری خودمختار آذربایجان، حکومت شبه جمهوری کلنل محمدتقی‌خان پسیان در خراسان، دولت خود مختار کردستان که آن هم شبه جمهوری بود و... منجر شد.

بهرحال، در این یادداشت کوتاه می‌خواهم نکته‌ای را طرح کنم که کمتر در نشریه شما به آن توجه شده‌است.

اگر روند تاریخی شیعه را با تسنن مقایسه کنید تفاوت چشمگیری از جهت رابطه آنها با حاکمیت به چشم می‌خورد. اگر مذهب اهل سنت بطور عمده و از همان ابتدا، رابطه ناگسستنی با حاکمیت‌های زمان خود داشته و زیربنای فکری-عقیدتی آن از امویان گرفته تاکنون به حساب می‌آمده‌اند، مذهب شیعه همواره تا مقطع انقلاب بهمن ۵۷- در کنار مردم و در بسیاری موارد در برابر حکومت‌ها قرار داشته‌است و در تاریخ ایران همیشه در کنار روحانیونی که با حکومت‌ها بوده‌اند، جمعی از

آنچه در اختیار ما قرار گرفته رونوشت نامه‌ایست که برای رفقای نامه مردم نوشته است. ما با برخی اصطلاحات و توصیف‌های بکار گرفته شده در این نامه موافق نبودیم و به همین دلیل آنها را حذف و بجای آن نقطه گذاشته‌ایم.

رفقای گرامی، اعضای محترم هیات تحریریه "نامه مردم"

با خود پیش از این پیمان بسته بودم که دیگر مطلبی برای شما ننویسم. نمی‌دانم چرا این پیمان را شکستم؛ شاید احساس وظیفه‌ای وجدانی؛ نمی‌دانم...

مقاله "آزموده را آزمودن خطاست" در نامه مردم شماره ۶۴۳ که به بررسی مواضع خاتمی در آخرین مصاحبه‌اش اختصاص دارد، توجه اینجانب را جلب نمود.

مقاله یاد شده پس از یادآوری مواردی از آن مصاحبه که بیش از نیمی از آن را در بر می‌گیرد، به این نتیجه می‌رسد که «... بررسی مواضع خاتمی نشانگر ادامه موضع‌گیری‌هایی است که او در طول پنج سال گذشته به دفعات و به اشکال مختلف تکرار کرده‌است و تاثیر چندانی در پیشبرد امر اصلاحات نداشته‌است» و در جای دیگر «آنچه روشن است این است که تکرار این موضع‌گیری‌ها از سوی خاتمی نشانگر عمق بن‌بستی است که او و طرفداران او در امر پیشبرد روند اصلاحات با آن روبرو هستند».

شاهکار مقاله، پس از یادآوری جابجای «... آقای خاتمی اشاره نکرد...»، «آقای خاتمی روشن نکرد...» و «سکوت معنی‌دار آقای خاتمی...» در این جمله نهفته‌است: «... خاتمی توان آن را ندارد که خود را از حصار "حفظ نظام" خلاص کند و قاطعانه به مقابله با تهاجمات ارتجاع بر ضد جنبش مردمی بپردازد...»

مقاله با لحنی تحکم‌آمیز... با این جمله به پایان می‌رسد «جنبش مردمی باید با علم به این واقعیات و مواضع مماشات و تسلیم طلبانه به سازماندهی مستقل خود برای مقابله با تهاجمات ارتجاع و خروج جامعه از بن‌بست کنونی ادامه دهد».

روشن نیست منظور نویسنده یا نویسندگان محترم مقاله از «سازماندهی مستقل» چیست؟ آیا این هم چیزی از قماش "رای دادن به کاندیداهای مستقل" است که نتایج آن را شاهد بودیم؟

شاید بتوان چند صباحی... شعرهای پرطمطراق... مانند "جنبش مستقل توده‌ها"، "سازمان دهی مستقل" و از این دست را زینت بخش مقالات خود کرد، اما باور کنید تنها نتیجه آن دور شدن هر چه بیشتر از واقعیات موجود در جامعه‌است...

شاید بتوان به شیوه‌ای پوپولیستی... به این و آن تاخت و "حقایقی" را که دیگر همه می‌دانند تکرار کرد، اما این هیچ وجه مشترکی با شیوه علمی برخورد با رویدادها ندارد... شاید بتوان برای مدتی خود را کنار کشید و در عوض باید و نباید برای جامعه و مردم تعیین کرد، اما این از سیاست توده‌ای و مردمی بس دور است... با دامن زدن به فردگرایی و بزرگ‌نمایی شخصیت‌ها می‌توان از خاتمی انتظاراتی بزرگ‌تر هم داشت، مثال... خود را از حصار حفظ نظام خلاص کند... اما این عمل تنها رفع مسئولیت است... واقعا باید پرسید چه کسی به بن‌بست رسیده است؟

به یاد آوردن قربانیان سال ۶۰ را

یکی از خوانندگان راه‌توده، از تهران نامه‌ای برای ما "ای‌میل" کرده و در آن گله کرده‌است که چرا از قربانیان سال ۶۰ که گروه گروه در

روحانیون در برابر آنها قرار داشته‌اند... این وضعی است که حتی در جمهوری اسلامی هم شاهد آن هستیم.

به این ترتیب، طرح "حکومت اسلامی" در برابر جمهوریت از یک نیروی مقاومت در داخل خود روحانیت نیز بهره‌مند است... حکومت اسلامی نوعی بازتولید سلطنت است و ما شاهدیم که سلطنت حتی در کشور عقب‌نگهداشته شده‌ای مانند افغانستان هم ممکن نشد، چه رسد به ایران که زمینه‌های پر قدرت خواست مردم برای جمهوریت و مردمسالاری وجود دارد.

چین را باید آنگونه که هست دید!

سوئد - رفقای گرامی - در یکی دو شماره پیش و به نقل از یک نشریه معتبر مارکسیستی آلمان، مقاله‌ای در راه‌توده منتشر شده بود در باره چین... نکاتی در باره چین به نظر می‌رسد که تصور می‌کنم طرح آنها در راه‌توده بی مورد نباشد... ما توده‌ایها، بعنوان نیروهای پیرو سوسیالیسم علمی باید در مورد چین و تحولات داخلی و سیاست خارجی این کشور با دقت بیشتر و علمی‌تر برخورد کنیم... اگر بپذیریم که سیاست خارجی هر کشوری ادامه سیاست داخلی آن کشور است، سیاست خارجی چین دارای سمت‌گیری نگرانی آور است... به نظر اینجانب در اقتصاد این کشور روندهای متناقض و پیچیده‌ای جریان دارد که از برخی جوانب به دور از سمت‌گیری سوسیالیستی است... تاثیر سیستم کهن فئودالی که ریشه دو هزار ساله در چین دارد بر اقتصاد و سیاست چین هنوز باقی است... اقتصاد این کشور، علیرغم رشد سریع و پرشتاب آن، همچنان چهره یک اقتصاد جهان‌سومی را دارد و سیستم (سامانه) اقتصادی-اجتماعی این کشور به عنوان یک کشور سوسیالیستی، بسیار دور از ذهن و نامعقول به نظر می‌رسد... اگر نگاهی به روش سیاسی کشورهای امپریالیستی در مجموعه خود نسبت به چین بیاندازیم، به روشنی متوجه می‌شویم که این سیاست بر مبنای با دورنمای احیای کامل سرمایه‌داری در چین قرار دارد... نباید چندان شیفته رشد اقتصادی چین شد که دوری آن از سوسیالیسم را ندید.

راه‌توده - همانطور که خود شما هم اشاره کرده‌اید، مطلب مورد نظر شما ترجمه مقاله‌ای بود منتشره در فصل‌نامه "دفاتر مارکسیستی" چاپ آلمان... چنانچه مطالب تحلیلی‌تری از اوضاع چین بدست ما برسد در انتشار آن درنگ نخواهیم کرد، اما تصور نمی‌کنیم شما هم موافق باشید که ما در انتظار رسیدن چنان مطالبی، از چاپ و انتشار چنین مطالبی خودداری کنیم... آگاهی و اطلاع قطره قطره جمع و سپس دریا می‌شود... خرسند خواهیم شد که خود شما و یا دوستان و علاقمندان دیگری که راه‌توده را نشریه خود می‌دانند دست‌همت به کمر زده و مطالبی را در ارتباط با چین تهیه، ترجمه و برای چاپ در اختیار ما بگذارند.

بلژیک - دوستان راه‌توده، به نظر من جای شعر و طنز و بطور کلی ادبیات و هنر در "راه‌توده" خالیست... من دلیلی نمی‌بینم که مطالب گوناگون در راه‌توده منتشر نشود.

راه‌توده - با آنکه گهگاه صفحاتی را به مطالب هنری اختصاص داده‌ایم، این توصیه و پیشنهاد خواننده گرامی را بیش از گذشته مراعات خواهیم کرد.

آزموده را باز هم آزمودن!

نامه زیر برای انتشار در راه‌توده بدست ما رسیده‌است... نویسنده نامه در عین حال که خود را بعنوان شرکت‌کننده کنگره اول مهاجرت معرفی کرده، خواسته‌است تا نام او محفوظ باقی بماند... وی تاکید کرده که

زندان اوین اعدام شدند یادی نمی‌کنیم وی در پیام خود یاد آور شده‌است:
 «قتل عام ۶۷ یک فاجعه بود، اما چرا نباید از فاجعه ۶۰ هم یاد کرد.
 درست‌است که توده‌ای نبودند اما از ما بودند، از سپاه قربانیان جمهوری
 اسلامی بودند. مادران و همسران، برادران و خواهران آنها هم همانگونه
 گریستند که خانواده‌های توده‌ای گریستند. به یادآورید آنها را هم، که ما
 همه با یک دست به دار آویخته شدیم و با یک تفنگ به گلوله بسته
 شدیم.»

این دوست گرامی، به همراه پیام کوتاه خود چند قطعه شعر نیز
 برای انتشار ارسال داشته و ضرورتی به ذکر نام خود ندیده‌است. ضمن ارج
 گذاری به این نظر و یادآوری، متذکر می‌شویم که در سال ۶۷ از همه
 گروه‌ها قربانی گرفته شد: مجاهد، توده‌ای، فدائی و ... که البته بیشترین
 تعداد قربانیان توده‌ای بودند. یادآوری سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در
 سال ۶۷ با آنکه یک رویداد جنایتکارانه و هولناک را در نظر دارد، اما به آن
 دلیل که از همه گروه‌ها و سازمان‌ها یکجا قربانی گرفته شد، سالگردی
 است برای همه قربانیان، گرچه به این تذکر و توصیه نیز باید توجه شود
 که امیدواریم بشود. از میان اشعار ارسالی نیز سه قطعه را منتشر می‌کنیم.

برای شهیدان ۶۲

تنها دختر خانه‌ی ما
 خواهر کوچک من
 وقتی از روضه خوانی
 و فاتحه اهل قبور
 شب جمعه
 بر می‌گشت
 همچو دُرنا که به بوی خنک
 صبح و نسیم آغشته شود
 همچو قوئی
 که به بوی سفر آشفته شود
 بوی ترد و نفس گرم شهادت می‌داد
 بوی لطف و
 رایحه‌ی نرم لطافت می‌داد
 مزه‌ی سخت رفاقت می‌داد
 سر سفره‌ی خالی غذا
 بعد هر سرفه سل
 و تف دود جگر
 توی خاکستر دان چپق
 پدرم می‌گفت:
 "او شهید است
 شهید"
 مادرم لب گره می‌کرد و خفه
 دم گوشش می‌گفت:
 "پیش این دختر داغ شده
 خون به جگر ..."
 پدرم زانوی غم را جمع کرد
 سرش آرام به زانو خفت
 سفره هم جمع شد
 خواهرم زیر لبی نالید:
 "این شهادت کامل نیست
 هر شهادت
 سفری بهر اسیران دارد

هر شهادت
 باید
 تا به آخر انجامد
 مادرم تکبیر الاحرام نمازش را بست
 پدرم دست به زانو خوابید
 خواهرم در پستوی تهی را بست.
 در خانه به ضرب لگدی
 از پاشنه‌اش
 می‌شکند
 مردی از بیخ گلو
 با صدائی دو رگ از دود و اذان
 اسم مرا می‌خواند
 و مرا می‌نامد
 پدرم از خواب درهم شده پرکابوس
 مادر از رکعت پیشین نماز
 خواهر از حق حق آرام و خفه
 آوار بر بامی چند
 گریه جغدی دور
 آغاز سفر

برای خاضعی

...
 کودک از بطن گاهواره آواز می‌دهد:
 "نه!
 خورشید را از رفتن چاره نیست
 چشمه را از گفتار
 پس بخوان
 و جاری کن
 خون آفتاب در رگ زمین."
 بهار بی تو پشت پنجره می‌ماند
 و زمستان
 بر قدم مبارکت
 هزار برگ گل سرخ
 نثار خواهد کرد.

برای کیانوری

چرکابه‌های بزرگترین انفجار بدن
 در پای آینه‌های ترک خورده زمان
 هفده مرتبه
 در سیصد و شصت و پنج نوبت
 فریاد می‌زنند:
 "گرامی باد
 جنتی که در راه‌است."
 آشفته اندرون
 در مدار سخت بیضی شکل
 غبار گرد زمین
 در مدار آفتاب سرگردان
 آواز می‌دهد:
 "آهای!
 ای، گالیله کوچک
 ..."

توضیح - اخیراً، با همت والای یکی از رفقای توده‌ای، برخی یادداشت و مقالات تنی چند از نویسندگان وقت رادیو پیک ایران، که بعدها اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی حزب توده ایران شدند و در زندان‌های جمهوری اسلامی به قربانگاه برده شدند در اختیار آرشیو راه توده قرار گرفته است. این مقالات و یادداشت‌ها، پس از پیروزی انقلاب ۵۷، با این عزم و اراده از کشور بلغارستان (محل استقرار رادیو پیک ایران) به ایران انتقال داده شده بود که بتوان مجموعه‌ای از میان آنها انتخاب شده و پس از ویراستاری، بصورت چند مجلد منتشر شود. شتاب حوادث و فعالیت همه جانبه و گسترده حزب توده ایران در دوران اولیه پیروزی انقلاب در آغاز فعالیت علنی و قانونی حزب توده ایران در یکی از بحرانی‌ترین، پیچیده‌ترین و در عین حال تاریخی‌ترین دوران‌های تاریخ معاصر میهن مان فرصت پرداختن به اینگونه انتشارات را فراهم نساخت و با یورش ناجوانمردانه و انقلاب ستیز به حزب توده ایران آن را ناممکن ساخت. ارسال کننده این یادداشت‌ها، در نامه کوتاهی یادآور می‌شود «... این بخشی از اوراق به یادگار مانده آن رفقای از کف رفته است که امیر نیک‌آئین نزد من به امانت نهاده بود و من از چنگال تاریخ‌اندیشان در امان نگه‌داشته بودم. آنها را برای شما می‌فرستم تا حفظ و یا منتشر کنید...»

راه توده با سپاس و قدردانی از همت ارزشمند ارسال کننده این یادداشت‌ها و مقالات، به هر دو توصیه مورد نظر ایشان عمل می‌کند. یعنی هم این یادداشت‌ها را حفظ می‌کند و هم تا آنجا که مقدور باشد آنها را منتشر می‌کند.

از آنجا که این مقالات برای پخش رادیویی تنظیم شده، راه توده می‌کوشد با برخی تغییرات بسیار اندک در برخی جملات، آنها را انتشاراتی کند. همچنین برای انتخاب و انتشار آنها، کوشش می‌شود تا مقالاتی را انتخاب کند که با حوادث امروز ایران همسانی داشته و سخنی روز باشد. مقاله‌ای که در زیر می‌خوانید با همین هدف انتخاب شده است و اخبار، مذاکرات و مصوبات دو مجلسین سنا و شورای ملی در دوران اختناق دربار کودتائی محمدرضا شاه و سقوط قوه مقننه و به زانو در آمدن آن در برابر دیکتاتوری دربار و ظل‌الله را بازتاب می‌دهد. امری که مخالفان اصلاحات و غاصبین انقلاب ۵۷ می‌کوشند با بستن مطبوعات و عبور دادن نمایندگان مجلس از فیلتر هفت‌توی شورای نگهبان از یکسو و تبدیل مجمع تشخیص مصلحت نظام به مجلس شیوخ یا سنا یکبار دیگر در تاریخ ایران تکرار کنند و ملت ایران را برای رهائی به همان نقطه‌ای تصمیم و تحول برسانند که در سال ۱۳۵۷ رساندند

طنز تلخ و گزنده تاریخ

مجلسین شورا و سنا

پیک ایران - به قلم و صدای "حمید"

باید اعتراف کنیم که اگر می‌خواستیم زهر قلم را در نوشتن طنزی در باره رژیم ترور و اختناق شاهانه در ایران بکار بریم هیچوقت نمی‌توانستیم چنین سخن خوشمزه‌ای را در قالب این کلمات بگنجانیم!

مثال دیگر - روزنامه اطلاعات در شماره سوم بهمن (فوریه ۱۹۶۸) روبروی ماست. شما اگر فقط عناوین مقالات این روزنامه را بخوانید باندازه کافی خواهید خندید و دیگر لازم نیست مطالب آن را بخوانید. چند نمونه را ما برایتان می‌خوانیم:

- نیروی گاز در خدمت شهرها و روستاها؛
- تحصیل در دانشگاه بدون کنکور؛
- راه‌آهن مسافران خود را به در خانه می‌رساند؛
- رئیس مجلس سنا به یک وزیر اخطار کرد؛

الی آخر...

ما اگر چند روز هم می‌نشستیم و می‌گشتیم نمی‌توانستیم حتی عناوینی اینچنین خنده‌دار برای مطالب طنز خود پیدا کنیم، چه رسد به مضمون و محتوای آن طنزها.

دوستان ما اگر زیاد علاقه به خنده و طنز و مزح دارند می‌توانند گاه‌گاه سری به مجلسین شورا و سنا بزنند. ما قول می‌دهیم پشیمان نخواهند شد.

اجازه بدهید برای تمدد اعصاب شمه‌ای از مذاکرات مثلا مجلس شیوخ، یعنی مجلس سنا را برای شما نقل کنیم:

- مجلس سنا روز دوشنبه دوم بهمن ماه سال ۱۳۴۶ به ریاست آقای شریف‌امامی تشکیل شد. در ابتدای جلسه سنا دکتر حجازی در مورد عمل

بعضی از دوستان و رفقای ما، در نامه‌هایی که می‌نویسند و یا در دیدارهایی که دارند از ما می‌پرسند چرا در نشریات حزب توده ایران از طنز استفاده نمی‌شود؛ حتی پاره‌ای پا را فراتر نهاده و می‌پرسند چرا نویسندگان توده‌ای طبع طنز ندارند و مطالب طنز آمیز نمی‌نویسند.

می‌توان نام برخی نویسندگان و شاعران توده‌ای و آثار آنها را در اختیار این دوستان قرار داد تا بدانند توده‌ایها، هم در عرصه نویسندگی و هم شاعری طبع طنز هم دارند و اتفاقاً سرآمد این سبک از آثار هنری - اجتماعی در ایران نیز هستند؛ اما در اینجا می‌خواهیم صاف و پوست کنده اعتراف کنیم که در طنز نویسی سران رژیم و مطبوعات درباری هر نوع سلاحی را فعلاً از دست ما گرفته و میدان را قبضه کرده‌اند. آری، این حقیقتی است. واقعا هم آقایان دیگر جایی در این رشته ادبی برای ما باقی نگذارده‌اند. طبیعی است که شما باور نخواهید کرد و لذا مجبوریم مانند همیشه دلیل ارائه کنیم. مثلا کتاب انقلاب سفید شاه را بخوانید. ما قول می‌دهیم از سطر اول تا سطر آخر خواهید خندید. نمونه می‌خواهید؟ بسیار خوب، بفرمائید: در صفحه اول کتاب شاه چنین آمده است

«ما نه نقشه پنهانی برای توسعه و تجاوز داریم نه افکار جاه طلبانه به زبان دیگران در سر می‌پرورانیم و نه شیوه اختناق افکار و سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی را برای پیشرفت ظاهری خود برگزیده‌ایم. به عکس، آنچه ما بعنوان اصول کار خویش برای آینده در نظر گرفته‌ایم احترام به معتقدات معنوی و آزادی‌های فردی و اجتماعی است.»

در انتخابات پارلمانی

مردم آلمان به صلح رای دادند!

انتخابات پارلمانی آلمان پایان یافت و حزب سوسیال دمکرات این کشور در ائتلاف با حزب سبزها در قدرت حکومتی باقی ماند. در این انتخابات راست‌ترین احزاب سیاسی آلمان که در کنار حمایت قدرت‌های بزرگ مالی-صنعتی-بانکی آلمان، از حمایت گسترده کلیساها نیز برخوردار بودند، نتوانستند اکثریت پارلمانی را کسب کرده و دولت جانشین را تشکیل دهند. اختلاف آراء بسیار شکننده بود و تا آخرین دقیق شمارش آراء این بیم که احزاب ائتلافی راست بتوانند اکثریت پارلمانی را به خود اختصاص داده و دولت جدید را تشکیل بدهند وجود داشت. آراء مردم پایتخت آلمان "برلین" و شهرهای شرق آلمان تاثیر قاطعی در جلوگیری از شکست سوسیال دمکرات‌ها و سبزهای آلمان داشت. این درحالی است که ائتلاف راست توانست به پیروزی بزرگی در جنوب آلمان دست یابد و بیش از ۶۰ درصد آراء این مناطق را به خود اختصاص دهد. به این ترتیب، انتخابات پارلمانی آلمانی، با توجه به رای قاطعی که احزاب دست راستی آلمان در جنوب این کشور بدست آوردند، عملاً این کشور را از نظر سیاسی و گرایش‌های حزبی-سیاسی مردم آلمان به دو قسمت و با دو پایتخت تقسیم کرد: **برلین و مونیخ!**

همه ارزیابی‌ها در باره نتایج این انتخابات، تا دو ماه پیش حکایت از شکست حزب حاکم سوسیال دمکرات آلمان و موتلف آن "حزب سبزها" داشت. مردم آلمان، که بار بیکاری، و بویژه بار گرانی پس از حذف پول ملی و ورود پول واحد اروپا به بازار را به دوش می‌کشند، از سیاست‌های راست روانه این ائتلاف و بویژه همراهی چهار سال گذشته دولت با سیاست‌های امریکا ناراضی و خواهان تغییرات بودند. همراهی آلمان در جنگ افغانستان این بیم را در میان مردم تشدید کرده بود که آلمان به جنگ خلیج فارس نیز کشانده شود و در حمله به عراق امریکا را همراهی کند و عملاً به گسترش جنگ در جهان یاری برساند.

دو حزب حاکم آلمان، یعنی سوسیال دمکرات‌ها و سبزها، با آگاهی از همین بیم و هراس مردم از جنگ، سیاست تبلیغاتی خود را در یک اقدام ناگهانی، برای این انتخابات تبدیل به سیاستی مستقل از امریکا و مخالفت با جنگ در عراق کردند. این سیاست بسرعت در میان مردم جای خود را باز کرد و این درحالی بود که ائتلاف راست آلمان بر همراهی و دنباله‌روی سنتی آلمان از امریکا در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی پای فشرده و وعده استحکام این روابط را تا مرز همراهی و همگامی با امریکا در حمله نظامی به عراق دادند. جنگ و یا صلح؟

مردم آلمان در برابر این سؤال قرار گرفتند و با آنکه تنها چند هفته از اعلام استقلال سیاسی حزب حاکم در برابر امریکا نگذشت، این سیاست نتایج خود را با پیروزی دو حزب حاکم نشان داد. مردم آلمان، در همان چند هفته‌ای که به انتخابات باقی مانده بود تصمیم گرفتند به صلح و طرد دنباله روی از سیاست‌های جنگ طلبانه امریکا رای بدهند. نتایج بدست آمده در انتخابات اخیر آلمان حاصل این گرایش رو به رشد در جامعه امروز آلمان بود و نه تأیید سیاست‌های حزب سوسیال دمکرات در این کشور. تغییر نتایج نظر سنجی‌ها در هفته‌های اخیر چنان برای دو حزب حاکم در آلمان هیجان انگیز بود که برای سرعت بخشیدن به آن و جلوگیری از شکست در برابر ائتلاف راست‌های طرفدار همکاری همه جانبه با امریکا، حتی حاضر شدند برخی اعضای کابینه و رهبران حزبی را با شعارهایی در مخالفت با امریکا و جنگ به میدان بکشند.

تهور آمیز دکتر برنارد پزشک مشهور که با پیوند قلب سروصدائی در جهان بره انداخته صحبت کرد و گفت: «اگر عمل دکتر برنارد شیوع پیدا کند، انسان از زندگی کردن حوصله‌اش سر نخواهد رفت.»

شما تصور نکنید که ما طنز می‌نویسیم و یا شوخی می‌کنیم. این عین گفته آقای دکتر است که اطلاعات شماره سوم بهمن ماه چاپ کرده‌است. بهر حال برگردیم به مجلس سنا. وقت سخنرانی دکتر حجازی تمام شد، ولی چون وی هنوز اصل مطلب را آغاز نکرده بود و از آنجا که این مسئله اهمیت حیاتی و ویژه‌ای برای مردم داشت لذا سناتور شکرالله صفوی حاضر به فداکاری شده و وقت خود را به همکاری داد. سناتور حجازی به درافشانی ادامه داد. خواهید پرسید چه گفت؟ ما هم نمی‌دانیم چه گفت، چون روزنامه اطلاعات بقیه‌اش را نوشته، ولی همینقدر می‌دانیم کار به جایی رسید که آقای رئیس مجبور شد سر و ته مسئله را هم آورده و از جایگاه ریاست بانگ برآورد «آقای دکتر حجازی درباره این مسئله می‌توان مدت‌ها صحبت کرد. اجازه بدهید آقای صفوی صحبت کند.»

سخنرانی دیگر سناتورها آغاز شد تا اینکه نوبت به سناتور رضازاده شفق رسید. لایحه وظائف وزارت کشاورزی مطرح بود. سناتور رضازاده شفق با لایحه مخالفت شدید کرد و مخالفت هم این بود که در چند صفحه از لایحه توضیح واضح‌تر داده شده و چیزهایی در وظائف وزارت کشاورزی آمده که ذکرش لازم نبود. وی پس از اظهار نظری چنین شدید بر کرسی خود جلوس کرد.

آقای حسن زاهدی، وزیر جدید کشاورزی، گرچه جوانتر از دکتر شفق است، ولی حیلۀ استادش را فهمیده و با حیلۀ پاسخ داد. استاد می‌خواست وزیر را به بیسوادی متهم سازد، ولی وزیر از رو نرفت و گفت: «این لایحه به این شکل نبوده، بلکه وقتی به مجلس شورای ملی رفت نمایندگان متخصص و کمیسیون کشاورزی آن مجلس تغییرات مفصلی در این لایحه دادند و آنرا بشکلی که می‌بینید درآوردند.»

بدین طریق وزیر کشاورزی گفت بیسواد من نیستم، نمایندگان مجلس اند. رئیس مجلس سنا که دید کار بجای باریک می‌کشد و سناتورها و کالای شورا را به استهزاء گرفته‌اند با ناراحتی گفت: «اگر اصلاحی ضروری بود باید اعمال کرد.»

یعنی به سر و صدا احتیاج ندارد، هر بلائی به سر لایحه می‌خواهید در آورید. یکی از سناتورها گفت: «ما اشکالات فراوان و اصلاحات بی‌شماری بر این لایحه داشتیم لیکن وزیر کشاورزی در کمیسیون گفت ترتیبی داده شود که این لایحه به مجلس شورای ملی بر نگردد» حمله مجدد به شورا نشینان آقای شریف امامی را سخت ناراحت کرد و باز گفت: «آقا هر اصلاحی که بنظرتان می‌رسد اعمال کنید.»

ممکن است شما اعتراض کنید که مجلس سنا حق دست بردن در لایحه قانونی مصوبه از طرف مجلس را ندارد، مگر آنکه پس از دستبرد، آن را دوباره برای تصویب به مجلس شورا بفرستد. حق با شماست، ولی نباید فراموش کنید که این کمدی در ایران امروز جریان دارد. ایران یکی از کشورهای نادر جهان است که آزادی در آن به مقیاس وسیعی حکمفرماست. اگر باور ندارید به کتاب انقلاب سفید شاه مراجعه کنید و قبل از آنکه نظری در باره صحت و سقم نوشته‌های شاه بدهید، فراموش نفرمائید که یک سازمان امنیت و یک رکن دو ارتش و انواع و اقسام دادگاه‌های نظامی و زندان قزل قلعه و سرهنگ زیبایی‌ها در این کشور آزاد می‌گردند.

جهانی علیه غده سرطانی تروریسم بایستی بعنوان هدف استراتژیک بعدی توجهمان را به ایران معطوف کنیم» وی خواستار آن شد تا همراه با همکارش از حزب دمکرات "آرگون" و "ران وایدن" و همچنین تنی چند از دیگر نمایندگان لایحه‌ای را از تصویب کنگره بگذرانند که طی آن از رئیس جمهور ایالات متحده اقدام برای تغییر رژیم در ایران خواسته شود. چرا که رژیم کنونی تهران در جنگ علیه تروریسم خطری به مراتب بزرگتر از عراق به شمار می‌رود»

"فعالیت‌های آنتی ایران" در کنگره صرفاً تغییر موضع رادیکال اخیر هیات دولت بوش در مقابل جمهوری اسلامی را منعکس می‌کند. ظاهراً بدلیل اینکه رئیس جمهور ایران "محمدخاتمی" که در سال ۱۹۷۷ به صورت دمکراتیک انتخاب شد توانسته از نظر سیاسی با قدرت کافی و متقاعد کننده پل ارتباط با آمریکا شود و امیدها به یاس تبدیل شده‌است. اینک در واشنگتن کاشف بعمل آمده که رئیس جمهور ایران آن طور که باید "واقعا" دمکراتیک انتخاب نشده‌است. بدین ترتیب است که طرح پیشنهادی به کنگره هشدار می‌دهد که هرگونه به رسمیت شناختن دولت تهران "مانع رشد نیروهای واقعا دمکراتیک" خواهد شد. بدین سان است که واشنگتن بایستی در تهران یک "رژیم واقعا دمکراتیک" را بقدرت برساند، البته تصمیم در مورد آنچه که "واقعا دمکراتیک" نامیده می‌شود فقط و فقط با واشنگتن است.

زمانی براساس یک تحقیق پایه‌ای در مورد سیاست ایالات متحده نشان داده شد - آنچه که اکنون نیز با وضوح بیشتری آشکار شده - که سیاست واشنگتن در طی پنج سال گذشته مبنی بر نزدیکی محتاطانه به "خاتمی" ثمر بخش نبوده‌است و به همین دلیل یک سیاست تندتر در مقابل ایران ضروری می‌باشد.

در ژانویه گذشته، جورج بوش ایران را در کنار عراق و کره شمالی، محور شرارت اعلام داشت. در این رابطه روزنامه "واشنگتن پست" هفته گذشته به نقل از یکی از مقامات عالی‌رتبه دولت ایالات متحده نوشت که خاتمی و اعضای کابینه‌اش "بیش از حد ضعیف و ناکارآمد" هستند. اینان "عمل به وعده‌هایشان" در مورد تغییر جامعه ایران را "جدی" نمی‌گیرند. این مقام عالی‌رتبه سپس ادامه می‌دهد: «از این جهت است که تصمیم قطعی گرفته‌ایم که دیگر منتظر سیاست بلوکه شده رفُرم در ایران ننماییم، بلکه مستقیماً به مطالبات و خواسته‌های ملت ایران بپردازیم.» اما واقعا در پشت پرده و در پس این سخنان چه چیز نهفته است؟

در این رابطه یک مقام دیگر دولت ایالات متحده به خبرگزاری بریتانیایی "رویتر" می‌گوید: «قصد آن است که در آینده با دور زدن رژیم رئیس جمهور خاتمی، توجه‌ها روی افرادی در ایران متمرکز شود که آنجا برای ایجاد تغییر و تحول فشار می‌آورند.» وی سپس ادامه می‌دهد: «قصد آن است که برای ایجاد رفُرم در ایران مستقیماً به مردم ایران توجه شود.»

هیچکس قادر نمی‌بود با لحن و اصطلاحاتی متمدانه‌تر و ظاهری دمکراتیک‌تر از این تهاجم خونین آمریکا برای دخالت در ایران و خفه کردن هر نفس آزادی طلبی را در آن کشور اعلام نماید. ظاهراً دولت ایالات متحده از انسداد سیاسی در ایران خسته شده و برای دست اندازی به ایران کشور و دخالت در امور آن صبرش را از دست داده و می‌خواهد مستقیماً وارد میدان شود.

(حزب سوسیالیست دمکراتیک آلمان، از درون حزب حاکم سوسیالیسم متحد در آلمان دمکراتیک بیرون آمده و اکنون در پارلمان آلمان واحد دارای یک فراکسیون پر قدرت است و در سنای پایتخت آلمان "برلین" نیز حضور موثر دارد.)

وزیر دادگستری آلمان در یک اقدام غافلگیر کننده و هیجان‌آور خطاب به مردم آلمان، بوش، رئیس جمهور آمریکا را با هیتلر مقایسه کرد. هم او و هم رهبران دو حزب حاکم می‌دانستند که این سخنان تنها یک شوک تبلیغاتی است که برای جلب نظر مردم، پیروزی در انتخابات و باقی ماندن در حاکمیت لازم است. از فردای اعلام نتایج انتخابات، برکناری ایجاد کنندگان این نوع شوک‌های تبلیغاتی از حزب و یا کابینه که انتظار می‌رفت و حتی عنوان می‌شد، از در دستور کار ائتلاف پیروز در انتخابات خارج شد. تبلیغات جدید بر محور اشتباه مطبوعات در انعکاس نظرات وزیر دادگستری متمرکز شد و او در سمت خود باقی ماند.

آلمان پس از این انتخابات نیز فاصله خود را از سیاست‌های جنگ طلبانه آمریکا ادامه حفظ خواهد کرد؟ این بزرگترین پرسش کنونی در جامعه آلمان است: **جنگ یا صلح؟**

آمریکا وعده سپردن نقش بیشتری به آلمان در افغانستان داده‌است تا همراهی او در حمله نظامی به عراق را داشته باشد. آلمان این نقش و همراهی را خواهد پذیرفت؟ پاسخ به این پرسش باز می‌گردد به راه‌حلهائی که برای بحران رو به رشد اقتصادی در آلمان باید یافت شود و خطری که آمریکا با حمله نظامی به عراق و تسلط بر شاه‌رگ‌های نفتی اروپا برای کل اروپا و دو قدرت اقتصادی آن، یعنی آلمان و فرانسه بوجود خواهد آورد. مخالفت با جنگ و همراهی با آمریکا در حمله نظامی به عراق، پیش از آنکه ریشه در صلح خواهی سرمایه‌داری بزرگ آلمان داشته باشد، در این خطر بزرگ اقتصادی خلاصه می‌شود: اگر نفت خلیج فارس زیر سلطه نظامی آمریکا قرار گیرد، صنایع، بازار و بورس فرانکفورت چه سرنوشتی خواهد داشت؟

تنظیم جدید مناسبات خارجی آلمان با آمریکا، بعد از این انتخابات تا حدود زیادی درس‌های انتخابات اخیر و التزام عملی دولت به خواست مردم برای صلح و مخالفت با دنباله روی از سیاست‌های جنگی آمریکا را نشان خواهد داد.

روزنامه سخنگوی حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان:

دخالت آمریکا در ایران برای خفه کردن آزادی است!

روزنامه "دنیاوی جوان"، ارگان رادیکال حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان، در ارتباط با موضع‌گیری اخیر جورج بوش پیرامون حاکمیت جمهوری اسلامی و دفاع از دمکراسی در ایران تفسیر مشروحی را در شماره ۲۹ جولای خود منتشر کرد. این تفسیر با عنوان «این روزها واشنگتن عاشق ملت ایران شده و در حمایت از آن می‌خواهد از اپوزیسیون جمهوری اسلامی دفاع کند» منتشر شده‌است.

دنیاوی جوان می‌نویسد: به سبک سناتورهای رُم باستان، هفته گذشته نمایندگان هر دو جناح در کنگره آمریکا نگرانی خود را نسبت به ایران و عراق که حاضر نیستند به سبک بربرها در مقابل امپراطوری واشنگتن سر تعظیم فرود آورند ابراز داشتند. این نمایندگان از امپراطور خواستند تا نه تنها در عراق، بلکه در ایران اراده خود را برای "تغییر رژیم" اعمال کند تا "دیکتاتورهای حاکم" جای خودشان را به رهبران "متمدن" متمایل به غرب بدهند. در این ارتباط سناتور جمهوریخواه "سام برآونک" از ایالت کانزاس گفت: «در نبرد

اضافه شدن باغ ملک به آن، باغ ناطق نوری بزرگتر از کاخ نیاوران خواهد شد. باغی که گرانترین و مجللترین خانه تهران در آن ساخته شده و سند آن، وثیقه یک میلیارد تومانی بازداشت ناصر واعظ طبسی، آقازاده آیت‌الله واعظ طبسی شد. نام ناطق نوری از یکسو مانع ملی شدن باغ می‌شود و از طرف دیگر ایدای پیدا و پنهان او باغ را در این سال‌ها بتدریج نابود کرده‌اند تا به زمینی خشک تبدیل کرده و سپس مالک آن شوند و طرح خانه سازی و برج سازی را در آن به اجرا بگذارند.

باغ ملک

در آتش طمع

ناطق نوری‌ها سوخت

(بقیه فیلم کوتاه زندگی همین است از ص ۲۲)

عوارض سیاسی-روانی یورش به خوابگاه دانشجویی شرح می‌دهند: چگونه باید افکار خود را تا پایان دوره دانشجویی پنهان ساخت تا پس از تحصیل بتوان کار پیدا کرد، پایان همه پروازهای آرمانی و رسیدن به درکی نوین از رابطه دانشجو و مردم، عشق در دانشگاه و... آنها نه تنها درون خود را برای پیروز کلاتری باز گشائی می‌کنند، بلکه میان خود نیز دیالوگ‌هایی بکر و تشبیهات بکرتر دارند:

– گفتگوها با دخترها در دانشگاه مثل بازی شطرنج است. شما اینطرف می‌نشینید و او آنطرف، با فاصله، و آنوقت هر کدام مهره‌های ذهنی خود را با محاسبه چند حرکت بعدی به میدان می‌آورند. پیاده در برابر پیاده، قلعه، وزیر پر قدرتی که از شاه حمایت می‌کند. پشت هر کلامی که بر زبان می‌آوری محاسبه پیروزی بر طرف مقابل نهفته است.

– دخترها برای کنکور بیشتر از ما درس می‌خوانند. دانشگاه جای مناسبی برای آشنائی با پسرها و یافتن شوهر است.

– من، که یک زنم، برای آنکه قاضی شوم بیشتر از پسرها باید مواظب هر حرکت خودم در دانشگاه باشم. باید با پرونده‌ای پاک و سفید و بی خط وارد بازار کار شوم تا موفق شوم.

– من تا قبل از حمله فکر می‌کردم دانشجو یک طبقه دیگری است، مافوق مردم است، راهنمای مردم است... اما فردای واقعه روی همه تصوراتم خط کشیدم. ما هم جزو مردمیم و باید برویم در میان آنها، با آنها باشیم، در کنارشان باشیم، جدا نیستیم، نباید جدا باشیم...

نقش آفرین دیگری که در برابر دوربین کلاتری قرار گرفته، شاعر است و عاشق. در سلف سرویس دانشگاه شعرهایش را برای دانشجویان می‌خواند: سهراب سپهر در اتاقی با دیوارهایی از آینه!! طبیعت بی سیاست!

زندگی همین است، روایتی است از نتایج روانی-اجتماعی حمله به کوی دانشگاه در سال ۷۸ و سرخوردگی‌هایی که نوعی نهیلیسم را در بخشی از نسل جدید جوان بوجود آورده است. آرزوهای گمشده و رویاهای بر باد رفته.

در حاشیه فستیوال فیلم مونترال، که در آن چند فیلم کوتاه ایران نیز ارائه شد، صنعت گسترده فیلم کوتاه در ایران نیز مورد بحث قرار گرفت و اینکه بسیاری از کارگردانان و فیلمسازان بزرگ امروز ایران، کارهای اولیه خود را با فیلم‌های کوتاه و گاه مستند آغاز کردند و حتی برخی از آنها، در سال‌های جنبش اصلاحات کار خود را با فعالیت‌های ژورنالیستی پیوند زدند، که پیروز کلاتری یکی از آنهاست. فیلم مستند "زندگی همین است" او را در ایران هم نمایش خواهند داد؟

باغ ملک واقع در ابتدای خیابان دربند شمیران را شبانه به آتش کشیدند و درخت‌های تنومند و کهنسال آن را سوزاندند. قطع درخت‌های این باغ و حریق موضعی از چند وقت پیش در این باغ و به دور از چشم مردم ادامه داشت و آنچه که انجام شد بعنوان مرحله پایانی و اعلام مرگ این باغ بود.

اهالی محل اطلاعات قابل توجهی در باره ایجاد حریق و قطع درختان این باغ در اختیار خبرنگارانی قرار دادند که از این رویداد خبر و عکس تهیه کردند. این یگانه باغ بزرگی بود، که در کنار باغ‌های بزرگ شمیرانات که دربار پهلوی آنها را به مالکیت خود در آورده بود، از این مصادره در امان مانده بود و مردم آن را باغی می‌دانستند که سرانجام به یک پارک عمومی تبدیل خواهد شد. ایجاد حریق مصنوعی در این باغ پرونده‌ای را باز کرد که شاید با باز شدن این پرونده جلوی نابودی باغ ملک گرفته شده و رویای تبدیل آن به یک پارک ملی در شمال تهران تحقق یابد.

باغی را که در شمیران به آتش کشیده و درخت‌های کهنسالش را گروه گروه می‌سوزانند و قطع می‌کنند متعلق به حاج حسین ملک‌التجار است. حاج حسین ملک یکی از مالکین بزرگ املاک در خراسان و تهران بود که بعد از فوت دارائی‌اش به وراثت رسید.

باغی که می‌سوزانند در خیابان دربند و در ابتدای خیابان گلابدره قرار دارد و در واقع یک پارک بزرگ جنگلی چند هکتاری است. در سمت غرب این باغ جاده‌ای در حال احداث است که به یک سد تازه تاسیس می‌رسد. قرار است در آینده اطراف این سد یکی از مراکز مهم تفریحی شود و درخت‌های باغ ملک قربانی این طرح شده‌اند. در حال حاضر زمین‌های این منطقه متری یک میلیون و سیصد هزار تومان قیمت دارد. قیمت متر مربع آپارتمان‌هایی که قرار است در منطقه باغ ملک بسازند از هم اکنون ۳ میلیون تومان پیش بینی شده است و تازه، این قیمت هر چه به سد نزدیک‌تر می‌شود، گران‌تر می‌شود. وسعت باغ و وسعت طرحی که در کنار سد می‌خواهند پیاده کنند، حتی با یک حساب سرانگشتی سر به میلیاردها تومان می‌زند. با این سابقه، ثروت و درآمد بزرگی پشت به آتش کشیده شدن باغ ملک خوابیده است. باغی که قرار بود تبدیل به تفریحگاهی برای عموم مردم تبدیل شود.

باغ ملک، قاعدتا باید جزو میراث ملی باشد، اما نفوذ خانواده ناطق نوری مانع این امر است. احمد ناطق نوری، برادر عبدالله نوری و نماینده مجلس پنجم که طرح خانه‌سازی در منطقه اطراف سد را برعهده دارد، منطقه وسیع پشت باغ ملک، تا خیابان دربند را خریده است و حالا روی خود باغ دست گذاشته است. مردم محل می‌گویند ایدای او کبریت به باغ کشیده‌اند. محوطه‌ای که او خریده روبروی دیوار کاخ نیاوران است و با

وداع با "احمد محمود" ماو همسایه‌ها با هم گریستیم!

مرگ رها یافتگان توده‌ای، محمدعلی عمویی در صف نخست همه آنها بود! یادگاری از ۲۵ سال زندان شاهنشاهی و ۱۳ سال زندان جمهوری اسلامی. "ابراهیم یونسی"، هم‌زیم و هم‌بند دیگر احمد محمود نیز در جمع بدرقه کنندگان بود. او نیز مانند احمد محمود و محمدعلی عمویی در زمان کودتای ۲۸ مرداد افسر ارتش بود.

فریبرز رییس‌دانا، لیلی گلستان، امیرحسن چهل‌تن، منوچهر آتشی، جعفر دهقانی‌نسب، انورخامه‌ای، محمود دولت‌آبادی، منصور اوجی، جواد مجابی، فیروز زوزی جلالی، محمد بهارلو، اسدالله امرایی، سیدعلی صالحی، محمود معتقدی، پوران فرخزاد، غلامحسین سالمی، سیامک اطلسی، علی اصغر رمضانپور، مجید صیادی و ۰۰۰ این صف را پایانی نبود!

فریبرز رئیس دانا و محمود دولت‌آبادی بر پیکر احمد محمود نماز با مردم بودن و در میان مردم زیستن را خواندند و بدرود با احمد محمود را همگی، همراه با "همسایه‌ها" زمزمه کردند. با او که در "دیدار"، در "درختی بر فراز معابد" و در گردش بر "مدار صفر درجه" مردم را به خواندن دردنامه یک نسل فراخوانده بود و در "داستان یک شهر" که داستان همه شهرهای ماست غصه را قصه کرده بود. "غریبه‌ها و پسرک‌های بومی" را نوشت تا آنها را بشناسیم، "مسافر" را نوشت تا با او به ایران گردی برویم و "تب خیال" را قصه کرد تا با او بسوزیم. محمود را زمزمه نه، بخوانیم! او داستان یک نسل است. نه! سرگذشت سه نسل "شاهد" در "زمین سوخته" ایست که "درخت انجیرمعابد" داستان‌های کهن آن را به یاد می‌آورند!

احمد محمود داستان‌نویس بزرگ معاصر ایران، سرانجام و پس از ۴ دهه حضور استوار در صحنه ادبیات داستان‌نویسی ایران چشم بر جهان فرو بست. نسل بعد از کودتای ۲۸ مرداد، زمانی که چشم بر سیاست و مبارزه با دیکتاتوری گشود و به گذشته سرک کشید، تا بداند با پدران و عموهایش چه کرده‌اند، احمد محمود را یافت و نسل بعد از انقلاب ۵۷ نیز در دهه دوم جمهوری اسلامی زمانی با گذشته آشنا شد، که احمد محمود را دید و شناخت. با همسایه‌های او هم‌خانه و هم سفره شد. آن دانشجویانی که از فردای ۱۸ تیر و شبیخون به خوابگاهشان نیمه جان به زندان‌ها منتقل شدند، ناگهان با جهانی آشنا شدند که پیش از آنها، احمد محمودها در آن زندگی کرده بودند: زندان، شلاق، اعدام.

وقتی گوشت تشنان در سلول‌های انفرادی و زیر شلاق و بازجویی‌ها ریخت، آن خشم فروخورده احمد محمود را در داستان همسایه‌ها بخاطر آوردند. زندان دژبان جمشیدیه تهران:

«غروب بود. پادگان را آب پاشیده بودند، بوی نم و خاک را باد از اطراف باشگاه افسران با خود می‌آورد و به ما تحویل می‌داد، همراه باد و نم‌خاک صدای پوران هم می‌آمد. جشن گرفته بودند، صدای سازها چقدر غم‌انگیز بود... توی حمام ۰۰۰ را دیدم، گوشت تشن زیر شلاق و بازجویی آب شده بود، از شکم گرد و لپ‌های گل‌افتاده که آنوقت‌ها دیده بودم چیزی باقی نمانده بود. خیلی زیر شلاق مقاومت کرد، اما بالاخره شکست و حالا بعد از بازجویی‌ها آمده بود حمام. وقتی به شکم فرو رفته و گودی‌های زیر چشم‌هایش خیره شدم گفت: پیه بی‌عاری بود، آب شد!...»

قصه نویس شهر ما "ایران" در این سال‌هایی که به تاریخ یک دوران می‌ماند تکیه بر عرصه راه می‌رفت. کوله‌باری از یاد و خاطره، دیده و شنیده، خوانده و نانوشته را با خود اینسو و آنسو می‌کشید. سیاست را خوب می‌شناخت، همانقدر که مبارزه را می‌شناخت. این شناخت که با فروتنی همراه بود، به احمد محمود امکان داد تا خود را در حاشیه نورافکن‌ها حفظ کند و آنچه را می‌خواست از خود باقی بگذارد. حسین شریعتمداری در کیهان، چند بار نیشی به او زد، اما ناقابل‌تر از آن بود که پاسخی را از قلم احمد محمود انتظار داشته باشد. جایزه بهترین نویسنده به او تعلق گرفت و عطاءالله مهاجرانی، وزیر وقت فرهنگ و ارشاد اسلامی خواست که بایستد تا این جایزه در مراسمی با حضور نویسندگان به وی داده شود، پایش را شکستند تا نتواند بایستد و به یک توده‌ای جایزه بزرگترین رمان‌نویسی ایران را بدهد. دفتر رهبری پیغام فرستاده بود!

این رویدادی ناچیز در زندگی پر حادثه احمد محمود بود. صبور و بی‌اعتنا به قدرت و حکومت راه خویش را تا خوابیدن بر تخت بیمارستان و فرو بستن ابدی چشم ادامه داد.

در امامزاده طاهر کرج به خاکش سپردند. بسیاری خود را به او رسانده بودند. بزرگان از تبار احمد محمود و هم سرنوشتانی از قبیله احمد محمود. نویسندگان، هنرمندان، فیلمسازان، دانشجویان، فرهنگیان، دانشگاهیان، اهل ادب و هنر ایران و پیشاپیش همه آنها زخم دیدگان و از

در صفحات این شماره می‌خوانید:

۲ و ۳- سرمقاله شماره ۱۲۰- ۴ تا ۵- ۲ میلیارد دلار سود باآورده را از کشور خارج کردند؛ ۵- دیدار در قم؛ ۶ تا ۱۰- نسل اول آقازاده‌ها؛ ۱۰- گزینه رضاخان را رهبر انتخاب می‌کند؟ ۱۱- نقش مذهب در سه جنبش ملی و انقلابی ایران؛ ۱۳- بنیاد کوثر، زیر نگین آیت‌الله امامی کاشانی؛ ۱۴- بازار ۴ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلاری قاچاق؛ ۱۵- آیت‌الله‌هایی که با شکر هم شیرین سخن نشدند؛ ۱۶- مصاحبه دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران؛ ۱۷ تا ۲۱- آینده جمهوری اسلامی؛ ۲۱- زندان زنان به بزرگی یک جامعه؛ ۲۳ تا ۲۷- محمود دولت‌آبادی: ایران فقط دو جناح ندارد، ما هم حرف داریم؛ ۲۷ تا ۳۱- جنبش اصلاحی در کدام مسیر گام برمی‌دارد؟ ۳۱-۳۲- تفسیر روزنامه پراودا درباره حمله نظامی به عراق ۳۳ تا ۳۷- پل پیوند در مرزهای ایران و افغانستان ۳۷- آستانقدس خراسان، بزرگترین مرکز شستشوی پول قاچاق؛ ۳۸- درگذشت فرهاد؛ ۳۹- تفسیر اریک رولو از آیسند ایران و عراق؛ ۴۱- ۴۴- نامه‌ها و پیام‌ها؛ ۴۴- مجلسین شورا و سنا ۴۵- انتخابات پارلمانی در آلمان؛ ۴۷- باغ ملک در آتش طمع ناطق نوری‌ها سوخت؛ ۴۸- وداع با احمد محمود.

Rahe Tudeh No. 121 10, 2002

Postfach 126926 10609 Berlin Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

۲٫۵ Euro, ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا

2.5 Euro, 4 US\$ & 4.5 Canada \$

تلفن تماس ۰۰۴۹-۳۰-۳۴۵۶۰۶۴۲

آدرس اینترنتی: <http://www.rahetude.de>

آدرس ایمیل: anore@gmx.de